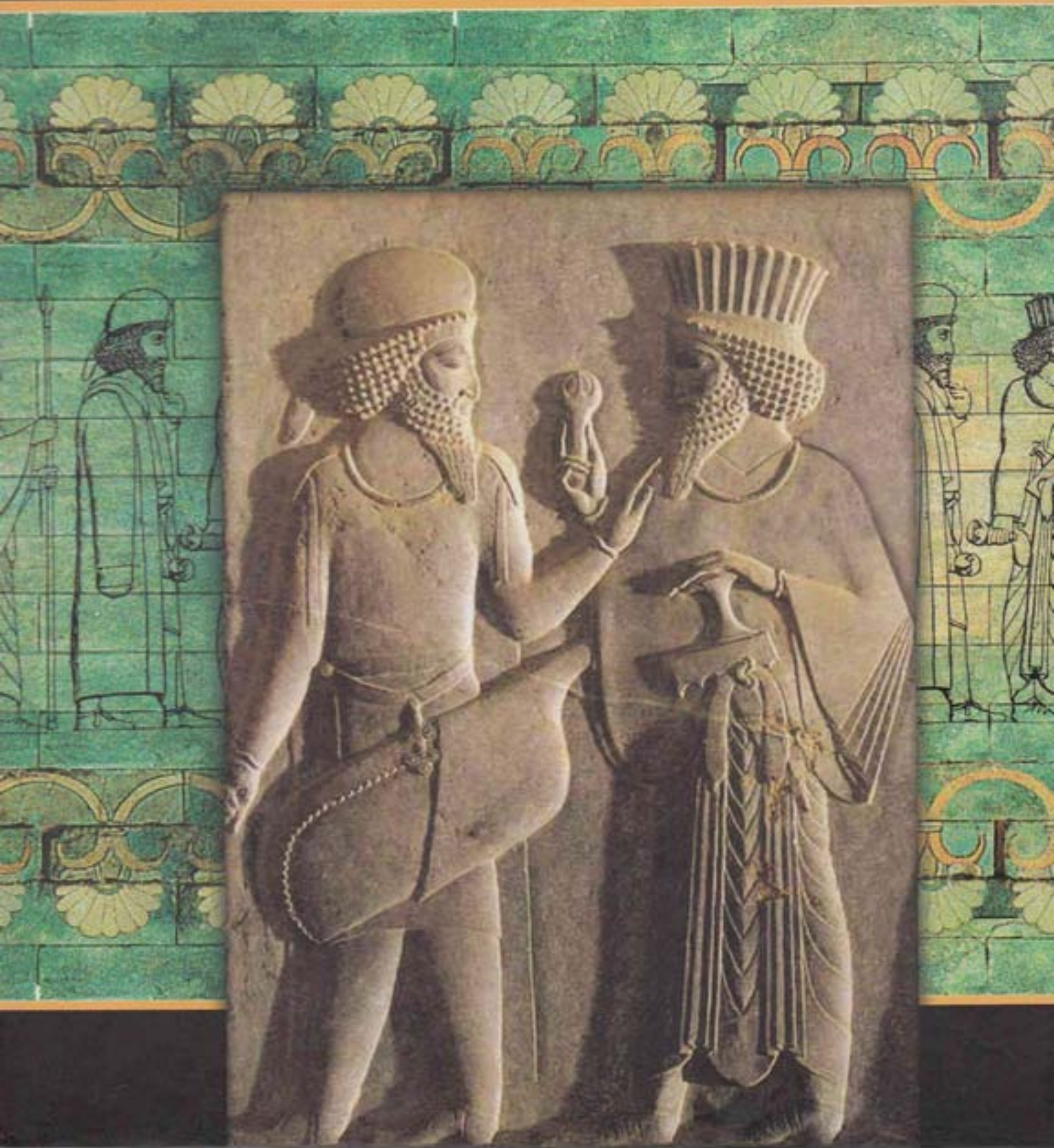


مادی‌ها و پارسی‌ها

ویلیام کالیکان ترجمه: گودرز اسعد بختیار



مادی‌ها و پارسی‌ها

ویلیام کالیکان ترجمه: گودرز اسعد بختیار

Culican, William

کالیکان، ویلیام

مادی‌ها و پارسی‌ها / نویسنده: ویلیام کالیکان؛ -- ترجمه: گودرز اسعدبختیار.
تهران: سمیر، ۱۳۸۷.

ص: مصور.

ISBN 978-964-8940-82-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Medas and Presians, (1965)

عنوان اصلی:

کتاب حاضر اولین بار تحت عنوان "باستان‌شناسی و تاریخ هنر (در دوران) مادی‌ها و پارسی‌ها" در سال ۱۳۸۴ توسط نشر یازینه منتشر شده است.

باستان‌شناسی و تاریخ هنر (در دوران) مادی‌ها و پارسی‌ها.

هنر ایرانی -- تاریخ.

ایران -- تاریخ -- پیش از اسلام.

ایران -- باستان‌شناسی -- تاریخ. اسعدبختیار، گودرز، ۱۳۲۶، مترجم.

۹۵۵/۰۱۳

۲ ب ۲ / ۱۴۰ DSR

۱۳۸۷

۱۱۸۶۱۲۸

کتابخانه ملی ایران



ناشر	:	انتشارات سمیر
عنوان	:	مادی‌ها و پارسی‌ها
نویسنده	:	ویلیام کالیکان
مترجم	:	گودرز اسعدبختیار
چاپ اول	:	۱۳۸۷
تعداد	:	۱۵۰۰
چاپ	:	وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۹۴۰-۸۲-۴

تهران، خیابان اردیبهشت، کوچه وحید، پلاک ۳، تلفن: ۶۶۴۱۳۷۲۶-۶۶۹۶۰۶۰۳

www.samirpublication.com

بها: ۸۰۰۰ تومان

سرآغاز

کتاب حاضر ساخته و پرداخته ویلیام کالیکان^۱ یکی از خاورشناسان بنام استرالیایی است. وی تحصیلات عالی خود را در دانشکده^۲ «کاتولیک پرستون^۳» و دانشگاه‌های: «ادین بورگ^۴» و «آکسفورد^۴» به پایان رساند. سپس برای آنکه اطلاعاتی راجع به کشورهای ساحلی مدیترانه و خاور نزدیک به دست آورد، مسافرت‌های طولانی به آن نواحی کرد و با توشه^۵ کافی از مسائل مربوط به ایران زمین خاصه تاریخ این کشور در دوران باستان به وطن مألوف خویش برگشت و در نتیجه انتشار مقالاتی در خصوص قسمت‌هایی که در طول مسافرت خود به آنجا رفته بود شهرتی بسزا یافت و به سال ۱۹۵۷ به عضویت انجمن باستان‌شناسی «تویدی^۵» دانشگاه ایدن بورگ منصوب گردید و در سال ۱۹۵۸ با خرج دولت به مطالعه و تتبع راجع به «اکادیها^۶» پرداخت. این دانشمند اکنون ساکن استرالیا و به امر رسیدگی به کیفیت کلاس‌های مربوط به مطالعات راجع به اقوام سامی است و در عین حال سرپرستی افتخاری هنر خاور نزدیک را در گالری ملی ویکتوریا در همان کشور بر عهده دارد. در دو نشریه تحقیقاتی نیز به عنوان مشاور و معاون سردبیر مشغول کار است. در این نشریات درباره اقوام سامی و مذاهب مختلف خاور نزدیک بحث می‌شود.

در این کتاب که به فارسی برگردانده شده است خوانندگان علاوه بر کسب اطلاعات مفید در خصوص اورارتوها^۷ و سکاه^۸ و جلوه‌های مختلف تمدن هخامنشیان با مظاهر جلال و شکوه اقدامات ایرانیان در راه گسترش و ترقی تمدن بشری آشنایی کامل پیدا خواهند کرد. امید است این خدمت مختصر در نظر ارباب بصیرت و دانش مورد قبول واقع شود.

1- William Culican

2- Prestom

3- Edinburgh

4- Oxford

5- Tweedie

6- Akkadian

7- Urartu

8- Scythia

مقدمه

«آن قصر که جمشید در آن جام گرفت؛^۱
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت،
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر
دید که چگونه گور بهرام گرفت!»

هیچ یک از خرابه‌های باستانی مشرق زمین، به اندازه کاخ وسیع و مجلل و
اعجاب‌انگیز تخت جمشید بر روح و فکر ابناء بشری تأثیر ننموده است.

این قصر بدیع، در ۵۱۸ قبل از میلاد به دست «داریوش بزرگ» پی‌ریزی شد و
«خشایارشا» آن را به پایان رسانید. محل قصر در جنوب ایران یعنی زادگاه خانواده بلند
نام هخامنشی و نخستین بنای عظیم اولین شاهنشاهی بزرگ جهان بود.

در آغاز هر سال، پادشاهان آن دودمان در آن کاخ بر تخت می‌نشستند و نمایندگان
طبقات مختلف شاهنشاهی پهناور هخامنشی برای تقدیم هدایا و اظهار عبودیت به آن
روی می‌نهادند.

«داریوش» در این قصر نقشه تخسیر هند و اروپا را کشید و «خشایارشا» جنگ با
«یونان» را در این مکان طرح‌ریزی نمود.

دیرزمانی پس از آنکه این قصر به دست «اسکندر مقدونی» به آتش سپرده شد،
ستون‌های ۶۵ پایی و پله‌کان‌های بی‌نظیری که از آن به جای مانده است، همواره یادگار
عظمت و جلال گذشته را در دل اقوام آینده تجدید کرده و می‌کند؛ داستان‌های بسیار
درباره این خرابه گفته شد و سرانجام اسم «جمشید» پادشاه بلند جاه افسانه‌های

۱- در اصل کتاب ترجمه این رباعی از فیتز جرالد نقل شده است.

تاریخی ایران را بر آن نهادند و تخت جمشیدش نامیدند.^۱

در قرون وسطی برخی از جهانگردان از قبیل: «اودریک»^۲ کشیش «پردنون»^۳ در ۱۳۲۰ میلادی و «جیوسافت»^۴ در ۱۴۷۴ و دو تن انگلیسی به نام: «جفری داکت»^۵ در ۱۵۲۰ و «توماس هربرت»^۶ در ۱۶۲۸ و «فن پوزر»^۷ آلمانی در ۱۶۲۱، همه از خرابه‌های تخت جمشید دیدن کردند و جلال گذشته‌اش را ستودند، ولی از همه مهمتر، کنسول ونیز «پیترو دلاواله»^۸ بود که در ۱۶۲۲ اولین نسخه خط میخی را که تا آن زمان دنیای غرب به خود ندیده بود، با خود به ارمغان برد. و اگرچه دو قرن گذشت تا دانش پژوهان توانستند معمای این خطوط مرموز را کشف کنند، با این حال، پیدا شدن آن خط در میان دانشوران بزرگ دنیای غرب جنبشی برای کشف رمز و درک مطالب این نوشته‌ها به وجود آورد. در سال ۱۷۶۵ میلادی یکی از فضایی دانمارک به نام: «کارستن»^۹ نیبوهر با دقت تمام و کوشش قابل ستایش از نوشته‌های تخت جمشید نسخه برداری کرد و آن را چاپ و منتشر نمود. به زودی این نوشته‌ها به عنوان خطوط سه زبانی تشخیص داده شد و در ۱۸۰۲ «گروتفند»^{۱۰} آلمانی با کمک اطلاعاتی از پارسی اوستا تنها باقیمانده و سند زبان ایران قدیم و ادبیات پارسی توانست یکی از نوشته‌های میخی هخامنشی را ترجمه کند. بعد از او «هانری راولینسن»^{۱۱} نوشته‌های میخی بیستون را که از «داریوش اول» بود، ترجمه نمود و در ۱۸۵۱ فقط چند سالی بعد از اینکه «بوتا»^{۱۲} و «لیارد»^{۱۳} در «نیمرود»^{۱۴} و «خورساباد»^{۱۵} و «نینوا»^{۱۶} شروع به حفاری نمودند، وی نسخه آکادی^{۱۷} همان نوشته را نیز ترجمه نمود و بدین وسیله با ترجمه پارسی قدیم تخت جمشید نحوه خواندن خط میخی به دست آمد و کلید رمز تمدن باستانی آسیای غربی که تا آن زمان

۱- یونانیان آن را پرسپولیس نامیدند و معلوم نیست چرا نخواستند اسم اصلی آن را در نوشته‌های فراوان خود به کار برند، همچنانکه نام شهر «صدرروازه» را «هکاتم پیلوس» Hecatompylos گفتند. گویی آن شهر نامی نداشته است. (مترجم)

2- (Oderica)

4- (Giosafat Barbaro)

6- (Thomas Herbert)

8- (Pietro della Valle)

10- (Grotefend)

12- (Botta)

14- (Nimrud)

16- (Nineveh)

3- (Pordenone)

5- (Geoffrey Duckett)

7- (Van Poser)

9- (Karsten Niebuhr)

11- (Henry Rawlinson)

13- (Layard)

15- (Khorsabad)

17- (Akkadian)

در نوشته‌های تخت جمشید نهفته بود، مکشوف گردید.

اولین کسی که خرابه‌های تخت جمشید را تشخیص داد و معرفی نمود، همان «دلاواله»^۱ ونیزی بود، ولی از حقیقت تاریخ این خرابه‌ها چیزی نمی‌دانست، زیرا تخت جمشید تا آن زمان در نظر مورخین کلاسیک اهمیتی نیافته بود.

در سال ۱۶۲۵ به طوری که در نقاشی‌های زیبای «فیلیپ آنجل»^۲ هلندی مشهود است خرابه‌های این قصر به نام «پرسپولیس» قدیمی شناخته شد و این نقاشی‌های دقیق را می‌توان ابتدای باستان‌شناسی در ایران دانست.

دربارهٔ مادهای و هخامنشی‌ها کتب چندی نگارش یافته است؛ تاریخ آنها پیچیده است و محدودیت زمان و مکان را نمی‌توان بر آنها تحمیل نمود، از شخصیت و فعالیت پادشاهان هخامنشی به اندازهٔ پادشاهان «آسور» و «بابل» مدرک به دست نیامده و آنچه مورخین بدان متکی هستند، همان نوشته‌های «هردوت»^۳ و «توسیدید»^۴ است.

نویسنده در نگارش این کتاب سعی نموده است که حتی الامکان از ورود در حوادث تاریخی اجتناب ورزد و بیشتر توجه خود را به سوی تاریخ هنری و تشریح اسناد تاریخی از لحاظ هنر بنماید، زیرا آنها تنها امید ما برای به دست آوردن اطلاعات نوین همین آثار و اسنادند.

در دو فصل نخستین، سعی نموده‌ام که معرف آن قسمت از باستان‌شناسی ایران باشم که در پی‌ریزی رسوم و سنت «مادی‌ها» و «پارسیان» اهمیت به سزا داشته است. ویلیام کالیکان^۵

1- (Della valle)

2- (Philip Angel)

3- Herodote.

4- Thucidides.

۵- نویسنده William Culican ویلیام کالیکن در پایان این مقدمه از سازمان‌ها و شخصیت‌هایی که در نوشتن این کتاب مؤثر بوده و به او کمک نموده‌اند، یاد و سپاس‌گزاری نموده است. (مترجم).

ایران در هزاره قبل از میلاد مسیح

۱۱۰۰ تا ۱۰۰۰ ق. م اقوام آریایی به کار برندگان ظروف سیاه و صیقلی در شمال و مغرب ایران.

۹۰۰ به بعد ق. م سلطنت اورارتی^۱ در اطراف دریاچه «وان»^۲ توسعه می یابد.

۸۳۵- ق. م «شالمانسوم»^۳ پادشاه «آسور» از بیست و هفت پادشاه سرزمین «پارسوا»^۴ که در مغرب دریاچه ارومیه سکنی داشته اند و نسبت به وی اظهار تبعیت کرده اند، به سرزمین «مادا»^۵ در «زاگرس بالا» وارد می شود.

۸۲۹ ق. م «اورارتو»^۶

«مانائی»^۷ و «مادا»^۸ را از «شمسی اداد پنجم»^۹ می گیرد و با سران اقوامی که اسم های مشخص ایرانی داشته اند، روبه رو می شود.

۸۱۲ تا ۷۸۲ ق. م «اداد نیراری سوم»^{۱۰} ادعای تبعیت «مادائی»^{۱۱} و «پارسوا»^{۱۲} را می نماید.

1- Urartian

2- Van

3- Shlmaneneser III

4- Parsua

5- Mada - Land

6- Urartu

7- Mannai

8- Mada

9- Shamsi Adad V

10- Adadnirari III

11- Madai

12- Parsua

۷۳۰ ق. م. «تیگلات پیلرسوم»^۱ با اقوام پارسوایی در زاگرس وسطی روبه‌رو می‌شود. ۷۱۹ ق. م. «سارگون دوم»^۲ پارسوای مرکزی (کرمانشاه) را جزئی از منطقه آسور قلمداد می‌کند.

۷۱۵ ق. م. «دیااوکو»^۳ یا به قول هردوت «دیوکس»^۴ سرکرده مانایی یا مادی بر ضد آسور با اورارتو متحد می‌شود، ولی به دست «سارگون» دستگیر و تبعید می‌شود. ۷۱۲ ق. م. «اوکشاتاریا هوشختره»^۵ یا «سیاکزارس»^۶ فرمانروای شمال زاگرس، به سارگون باج می‌دهد.

۷۱۰ به بعد ق. م. مادی‌ها در شمال ایران پادشاهی بزرگی را تشکیل می‌دهند. ۷۰۰ تا ۶۵۰ ق. م. اقوام پارسوایی به طرف جنوب یعنی کوه‌های بختیاری کوچ می‌نمایند، ۶۹۲ و سنا خریب^۷ مردم انشان^۸ و پارسوماش^۹ را از دشمنان خود می‌شمارد.

۷۰۰ تا ۶۶۸ ق. م. تجاوز کیمری‌ها^{۱۰} و طغیان مانایی^{۱۱} به همدستی «ایشپاکائی»^{۱۲} که از «سکاها»^{۱۳} بوده است.

۶۷۸ ق. م. «تیوشپا»^{۱۴} یکی از سرکردگان «کیمری»^{۱۵} دست آسوری‌ها را از کردستان کوتاه می‌کند.

۶۷۵ ق. م. «تیسپس» یا «چیش پش»^{۱۶} پسر «هخامنش» اهل پارسوماش^{۱۷} «انشان» را به تصرف در می‌آورد.

1- Tiglathpileser III

2- Sargon II

3- Daiukku

4- Deioces

5- Ukshatar

6- Cyaxares I

7- Sennachrib

8- Anshan

9- Parsumash

10- Cimmerian

11- Manai

12- Ishpakaia

13- Scythian

14- Teushpa

15- Cimmerian

16- Chishpish

17- Anshan

۶۷۴ ق. م. «کاشتاریتویا خشتاریتا»^۱، «فراورتیس» پسر «دیوکس»^۲ به سرکردگی، اتحادی از اقوام مادی، مانایی و کیمیری به قصد «اسارهادون»^۳ لشگرکشی می‌کند.

۶۷۰ ق. م. «خشتاریتا»^۴، «پارسوماش»^۵ را متصرف می‌شود و «چیش پش»^۶ را به اطاعت خود در می‌آورد.

۶۶۰ ق. م. «آسور بانیپال»^۷ سرزمین «مانایی» را دوباره متصرف می‌شود.

۶۵۳ ق. م. مرگ خشتاریتا و جانشینی پسرش هووخ شتره.^۸

۶۵۳ تا ۶۲۵ ق. م. فرمانروایی سکاها^۹ بر مغرب ایران.

۶۳۹ ق. م. «کوروش اول» به جای «چیش پش» در «پارسوماش» و «انشان»^{۱۰} می‌نشیند و «آریا رامنیس»^{۱۱} به جای «چیش پش» پادشاه «پارسوا» می‌شود.

۶۲۵ تا ۵۸۵ ق. م. «هوخ شتره» «سیاکزارس»^{۱۲} بر «ماد» فرمانروایی می‌نماید و در ۶۱۲ آسوری‌ها را شکست می‌دهد.

۵۸۴ تا ۵۵۰ ق. م. «آزید هاک»^{۱۳} در «ماد» جانشین «هوخشتره» می‌شود.

۵۵۰ ق. م. از کوروش دوم^{۱۴} در اعلامیه «نابونیدوس»^{۱۵} به عنوان پادشاه انشان نام برده می‌شود.^{۱۶}

۵۴۹ ق. م. کوورش عموزاده خود «آرسامس» را به اطاعت خود در می‌آورد، پس از آن «نابونیدوس»^{۱۷} او را پادشاه انشان و پارس می‌خواند.

۵۴۸ ق. م. «کوروش» به آستیاز^{۱۸} حمله و او را مغلوب می‌کند و از ناحیه اکباتان غنائم

1- Kash - taritu - Khshathrita

3- Esarhaddon

5- Parsumash

7- Assurbanipal

9- Cyaxares II

11- Ariaramnes

13- Astyages

15- Nabonidus

17- Nabonidus

2- Phraortes son of Deioces

4- Khshathrita

6- Chishpish

8- Cyaxares

10- Parsumah - Anshan

12- Cyaxares

14- Cyrus

16- King of Anshan

18- Astyages

فراوان به دست می‌آورد.

۵۴۷ ق. م کوروش «لیدیا»^۱ را تصرف می‌کند و شاهنشاهی هخامنشی را بنیان می‌گذارد.

فلزکاران و مهاجران:

در ناحیه لرستان، در مغرب ایران، در دره‌های مرتفع جبال «زاگرس» آثار تمدن باستانی به چشم می‌خورد که مشخص‌ترین نکته آن، صنعت فلزکاری و به خصوص مفرغ است. جبال زاگرس، مانند دیواری در مشرق سرزمین «مِسوپوتا میا»^۱ (بین‌النهرین) قسمی از جنوب غربی ایران و خاک عراق کنونی کشیده شده و راه آسفالت همدان کرمانشاه آن را به دو قسمت کرده است.

قدمت این راه به اندازه قدمت سکونت بشر در این نواحی است، وضع جغرافیایی قسمت جنوب این راه مدخل نواحی اطراف آن را بر روی قبایل مهاجر ما قبل تاریخ که از نواحی خزر و قفقاز به طرف جنوب کوچ کرده بودند، باز نموده و نیز ورود غیرمستقیم آنها را به سرزمین بین‌النهرین ممکن ساخت. از قبوری که در نواحی لرستان کشف شد، آثار مفرغی به دست آمد که نشان ذوق و سلیقه آن مردم در ساختن اشکال گوناگون است و سبک و شکل آنها به کلی با دیگر آثار باستانی مردم خاور نزدیک متفاوت است.

اشیاء مفرغ لرستان که نخستین بار در سال ۱۹۲۸ به بازارهای عتیقه‌فروشی دنیا عرضه شد، اکنون به حد وفور در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی دیده می‌شود. این

اشیاء نه تنها در دانش باستان‌شناسی و تاریخ هنری، مسائل بُغرنجی را به وجود آورده، بلکه از نظر اعتقادات مذهبی آن زمان نیز اشکالاتی فراهم کرده است.

اکنون این نکته مورد قبول باستان‌شناسان است که قدیمی‌ترین آثار مفرغی رابطه بسیار نزدیک با طرح «سومری» و به خصوص «ایلامی‌های شوش»^۱ در جنوب شرقی «زاگرس» دارد، این آثار عبارتند از: کلنگ و تبر و خنجرهایی به شکل برگ که نظیر آنها در «شوش» و «اور»^۲ و «تپه گاورا»^۳ نیز به دست آمده است که مربوط به سلسله‌های ابتدایی بوده، ولی نشان آغاز زینت‌های مختلط حیوان و گیاه^۴ را که مخصوص سبک «لرستان» است دارند. نوعی از تبر یا تیشه‌ها که سوراخی در دسته دارد و به نوک باریک ختم می‌شود و در لرستان به دست آمده، شبیه آن تیشه‌هایی است که در «تیل بارسیب»^۵ عراق در اوایل دوره سوم مفرغ به دست آمده و در «تل تینات»^۶ در دشت «انتیاک»^۷ و به فاصله‌ای تا حدود «پولیوکنی»^۸ در «جزیره لمینوس»^۹ نیز به دست آمده و نشانه گسترش این آثار در نواحی وسیع آسیای ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد است.

در عین آنکه محافظه‌کاری فلزکاران شوش قابل توجه است، باید احتمال داد که بسیاری از این آثار در خود «شوش» به وجود آمده و قدمتشان بر آثار دیگر نقاط آسیای مسلم است و این نکته از آنجا ثابت می‌شود که اسلحه و ظروف فلزی «لرستان» و «شوش» که در اوایل هزاره سوم ساخته شده، دارای همان علامات و اسامی همان سلسله‌ها و فرمانروایانی است که روی سلاح‌ها و ظروف اواخر هزاره سوم به چشم می‌خورد.

از این قبیل اشیاء یکی «جام مفرغی» است که در مجموعه «فروغی» در «تهران»

1- Elamite Susa

2- Ur

3- Gawra

4- Thereomorphic

5- Til Barsip

6- Teil Tiainat

7- Antioch

8- Poliochni

9- Lemnios

است و منسوب به «نارام سین»^۱ سر سلسله معروف «سیمتی»^۲ از قوم «آکاد»^۳ است و در ۲۲۳۰ ق.م به او هدیه شده و دیگری جامی است مربوط به «شارگالی ساری»^۴ آخرین فرمانروای سلسله «آکاد» و دیگری تبری است که نام «آداپاک شو»^۵ اهل «شوش»^۶ از سلسله سوم زمان «اور»^۷ یعنی کمی بیش از ۲۰۰۰ ق.م بر آن حک شده است. در واقع بین آثار «لرستان» و آنچه از «ایلام» و «بین‌النهرین» به دست آمده است، اختلاف بسیاری وجود ندارد شاید این آثار از صنعتگران اولیه «گوتی»^۸ و «لولوبی»^۹ باشد که در خطوط میخی از آنان به نام اهالی مقیم «جبال زاگرس» نام برده شده است. فرمانروایی قوم «گوتی»^{۱۰} در ایران غربی و «عراق» در اطراف ۲۲۳۰ ق.م تا ۲۰۹۰ ق.م و همچنین سیر تمدن در خاور نزدیک با حمله‌های پی‌درپی اقوام کوه‌نشین «قفقاز»^{۱۱} در هزاره دوم ق.م تغییر یافت. آثار باستانی توأم با زبان ما را با این اصل آشنا می‌سازد که در تحول و مهاجرت بزرگی که اصولاً مربوط به اقوام قفقازی بوده، شامل مردمی است که یا به زبان‌های هند و اروپایی سخن می‌گفته‌اند و یا تماس ممتدی با مردم هند و آریایی ساکن استپ‌ها در شمال و مشرق بحر خزر داشته‌اند. نسل بعضی از این مردم مستقیماً به هند و آریایی می‌رسیده که عموماً طبقه حاکمه شمرده شده و مقام اعیانیت را در میان تازه رسیدگان برای خود محفوظ می‌داشتند، از این گروه دسته «هیت‌ها»^{۱۲}، به زبان «ناسیلی» هند و آریایی^{۱۳} سخن می‌گفتند در شمال «آناتولی» سکنی گزیدند سپس؛ در سال ۱۸۰۰ ق.م قومی پر قدرت که از «کاسی‌ها»^{۱۴} تشکیل شده بودند، در زاگرس مرکزی مقیم شدند و نیز نواحی شمالی و مشرق رود «دیاله»^{۱۵} و

1- Naram sin

3- Akkad

5- Addapakshu

7- Ur

9- Lullubi

11- Caucasian

13- Ind, O _ Aryan Nasili dialect

15- Diyala

2- Semitic

4- Shargli Sarri

6- Susa

8- Guti

10- Guti

12- Hittites

14- Kassites

«دجله»^۱ را اشغال کردند.

قوم «کاس» با رفتاری صلح‌جویانه، برتری خود را بر دیگران ثابت کرد و در قرن هفدهم قبل از میلاد سلسله‌ای در بابل به وجود آورد که با قدرت و استحکام عجیبی تا قرن دوازدهم قبل از میلاد حکومت می‌کرد.

با اینکه کاسی‌ها ادبیاتی از خود نداشتند و نفوذ هنری‌شان بر روی بابلی‌ها ناچیز بوده، ولی از فهرست لغات کاس که در نوشته‌های بابلی به دست آمده است، چنین فهمیده می‌شود که علاوه بر داشتن نام‌های اصیل آریایی به چند خدای هند و آریایی نیز معتقد بوده‌اند.

سومین دسته مهاجران هند و آریایی که در قسمت‌های رودخانه «خابور»^۲ اقامت گزیدند گروهی جنگجو بودند، به نام «میتانی‌ها»^۳ که در فراگرفتن راه و رسم تمدن شهرنشینی بسیار سریع‌الانتقال و با ذکاوت بودند و به همین جهت در قرن شانزدهم قبل از میلاد این قوم بر اقوام «هورها»^۴ که در مجاورت آنها بودند، برتری یافتند و بعداً از نواحی مسکونی قوم «هور» را که در شمال سوریه سکنی داشتند، به حدود فلسطین توسعه دادند. در میان قوم «میتانی» هم، اسامی هند و آریایی معمول بوده و خدایانی را می‌پرستیدند که اسامی آنها در «ریگ‌ودا»^۵ دیده می‌شده و اعدادی که به کار می‌بردند، همان اعداد «سانسکریت»^۶ اصیل بوده است.

هر سه این اقوام یعنی «هیت‌ها» و «میتانی‌ها» و «کاسی‌ها» به خاطر اینکه از نژاد قفقازی بودند، در هنر فلزکاری که آهن هم در ردیف آنها بود، مهارت بسیار داشتند و نیز در سوارکاری از اقوام دیگر چالاک‌تر و ماهرتر بودند و همین قوم «کاسی» بود که نژاد اصیل اسب را به ایران و بین‌النهرین آورد و این نژاد اسب از آنچه سومری‌ها داشتند، برتری یافت و نیز نوشته‌ها و دستورهایی دربارهٔ تعلیم و طرز نگهداری اسب از آنان

1- Tigris

2- Khabur

3- Mitanni

4- Hurrian

5- Rigveda

6- Sanskrit

باقی مانده است که نشانه عشق و علاقه میتانی‌ها به اسب و سوارکاری است. باید دانست که دره‌های سرسبز کوهستان زاگرس و نواحی کردستان هم برای پرورش اسب، موقعی ممتاز داشت و اکنون نیز دارد، چنان‌که در زمان هخامنشیان نیز این نواحی محل پرورش اسب بوده و در زمین‌های مخصوصی از این نواحی، اسب‌های سواری سپاهیان ایرانی و قبل از آنها آسوری تربیت می‌شده است و مالکیت این نوع زمین‌ها خود یکی از علل کشمکش بین پادشاهی نوینیاد «ماد»‌ها «پارسیان» با همسایگان‌شان «آسوری‌ها» بوده است.

با آمدن «کاسی‌ها»^۱ کار مفرغ‌سازی در لرستان صورتی جدید و بدیع یافت. محصولات مفرغی اوایل هزاره دوم بالاخص مربوط به زین‌افزار سواری یعنی دهانه و مهار و حلقه‌هایی بود که تسمه افسار از آنها می‌گذشت و به بدنه ارابه‌ها وصل می‌شد. و همچنین افزارهای دیگر و سلاح‌هایی مانند تبر و گرز که سر آنها نیز به شکل سر اسب ساخته می‌شد و همه مشخصات اسب مثل چشم و یال و گوش و غیره بر آنها ترسیم می‌گردید، نزدیک به اواسط هزاره دوم، یعنی همان هنگامی که کاسی‌ها در ایران و بین‌النهرین به منتهای قدرت رسیده بودند صنعت مفرغ‌سازی به‌طور وضوح رو به تنزل نهاد و جنبش مجددی که در ساختن اشیاء فلزی بین ۱۱۰۰ و ۷۰۰ ق. م به وجود آمد، موجب شد که آن دوره، پرکارترین زمان فلزکاری در لرستان شمرده شود و چنین به نظر می‌رسد بعد از آنکه مجدداً کاسی‌ها پس از رانده شدن از «بابل» بار دیگر به سرزمین خود، روی آوردند و این بازگشت توأم با سیل جدیدی از مهاجران کوهستان‌های قفقاز (۱۰۰۰ ق. م) بود، نیروی جدیدی در فلزکاران به وجود آورد که آنها را در اجتماع آن زمان در ردیف جادوگران و «شامان‌ها»^۲ قرار داد. (این دو فرقه در اجتماع آن زمان مقام بارزی داشته‌اند) بیشتر این اشیاء مفرغی از قبرهای بزرگ سنگی یک نفره و یا دسته

1- Kassites

۲- پیشوایان مذهب شامانی که به وجود خدایان مرتبه دوم معتقد بودند. (مترجم)

3- Shaman

جمع‌ی کشف شده است. در این قبرها جنگجویان کشته شده را با اسب و لوازم آن و یا فقط افسار و آلات فلزی زین و برگ یک جا دفن می‌ساختند، نوع این اشیاء فلزی با نوع اسلحه لوازم شکاری که به دست آمده، حاکی از وجود مردمانی خشن و اجتماعی متشکل از شکارگر و جنگجو است. در عین حال از نظر «سیر زمانی تاریخی و عوامل نژادی»^۱ آگواه روشن و مهمی است از ارتباط فلزکاری و هنرمندان لرستان و اقوام مهاجر کوه‌های قفقاز، سیل مهاجمان جدیدی که در واپسین سال‌های هزاره دوم به ایران سرازیر شد، احتمالاً به خاطر فشار اقوام هند و اروپایی بوده است که از فلات‌های مرکزی و مشرق اروپا به طرف جنوب می‌تاختند، همین جنبش موجب شد که اقوام «دوریانی»^۲ به یونان و اقوام «تراسیایی»^۳ و «فریجی»^۴ را به آسیای صغیر بیاورد و به طور یقین سکنه شرقی دریای سیاه را از جبال قفقاز به طرف جنوب براند و محققاً در سه قرن بعد از همین نواحی جماعتی به اسم «کیمر»^۵ یا «سیمری»^۶ به «آسور» روی آوردند. و آسیای صغیر را نیز تسخیر کردند، اینان همان کیمری‌هایی^۷ هستند که بعداً «هرودت» درباره آنها گفته است که در دو طرف دماغه‌های «کرچ»^۸ زندگی می‌کرده‌اند.^۹

شناختن کیمری‌ها از نظر باستان‌شناسی مخصوصاً در نخستین دوره عصر آهن اروپا کار دشواریست و شاید به طور مشروع و بدون تبعیض بتوان جمله «کیمری‌های ابتدایی» را به این اقوام مهاجم اواخر هزاره دوم اطلاق نمود که با ورود خود به نواحی یاد شده، تأثیر فراوانی بر روی تاریخ خاور نزدیک نهادند.

در بین اقوام مهاجم، قبایل ایرانی به این سرزمین آمدند و زبان آریایی مادی و پارسی را با خود به ایران آوردند. ثبوت این ادعا از روی نام‌های خاص آریایی است که در قدیمی‌ترین اسناد آسوری دیده شده است.

1- Ethnically

2- Dorians

3- Thracians

4- Phrygians

5- Cimmerians

6- Gimirai

7- Cimmerians

8- Kertch

9- The Cimmerian Bosphorus of the Greek

این اقوام در اوایل کار خود، فقط اطراف و حواشی بین‌النهرین را مسخر کردند، زیرا که مانع و نیروی جدیدی بر سر راه ایشان به طرف غرب یعنی نواحی سوریه و ترکیه کنونی وجود داشت و آن قومی بود به نام «هوری»^۱ که در اطراف دریاچه «وان» در ترکیه کنونی ساکن بودند و با گذشت زمان پادشاهی «اورارتو»^۲ را تشکیل دادند و در صحنه خاور نزدیک یکی از قدرت‌های بزرگ دنیا شدند.

آنچه مربوط به سلاح‌های لرستان است، این است که دوره آن با یک‌سری از خنجرها و شمشیرهای کوتاه (دشنه) [شکل ۱] که در «بابل» و «سوریه» رایج بوده است، آغاز می‌شود، نوشته میخی که روی این ابزار جنگی است، نشان می‌دهد که قسمتی از آنها مربوط به «بخت النصر اول»^۳ پادشاه «بابل» ۱۱۴۶ تا ۱۱۲۳ ق. م. و بقیه مربوط به پادشاهان سلسله دوم «ایسین»^۴ ۱۱۵۸ تا ۱۰۲۷ ق. م. است. به احتمال قوی این سلاح‌ها غنائمی بوده که از دشمن به دست آمده سپس به وسیله سلاطین بابل و ایلامی اهداء گردیده است و استدلال ما در این فرضیه آن است که سلاح‌هایی در لرستان به دست آمده، دارای سرگاو که انتهای دسته آن تیغه ایست باریک و منحنی که مختص لرستان بوده و تاریخ‌هایی که بر آن حک شده همزمان سلاح‌هایی است که در بالا نام بردیم و این‌ها شواهدی است بر ادعای ما که در اواخر قرن ۱۲ ق. م. صنعت فلزکاری مجدداً رونق گرفته است.



ش ۱ شمشیر برنزی با دسته‌ی مزین به دو سر گاو - از لرستان قرن هشتم - هفتم ق. م. گالری ویکتوریا.

1- Hurrian

2- Urartu

3- Nebuchadnezzar 1

4- Isin

در نتیجه مهاجرت اقوام نو رسیده از نواحی کوهستان‌های قفقاز، نفوذ خارجی در کارهای فلزی لرستان به خوبی نمایان گردیده است و فلزکاری لرستان شباهت بسیار به آلات و ادواتی پیدا می‌کند که در اواخر عصر برنز و اوائل عصر آهن در «کوبان»^۱ و «گرجستان مرکزی» و «ارمنستان» و «آذربایجان» و همچنین «طالش» در کناره‌های خزر وجود داشته است.

شمشیرهای طالش و خنجرهایی با دسته مخروطی شکل و اشکال تزئینی از مفرغ که مانند زنگوله‌هایی به آنها آویزان یا شبیه پنجه دست باز انسان و حیوانات کوچک بود، همه از روی آثار نواحی قفقاز^۲ برداشته شده و تزئینات کوچک که به آنها آویزان می‌کرده‌اند، قدمت بیشتری داشته است، یعنی مربوط به آخرین دوره‌های عصر مفرغ در اروپا و همزمان با اشغال یونان و «تسال»^۳ و نواحی «بالکان» در ۱۱۰۰ ق.م. به وسیله «دورها»^۴ بوده است.

ساختمان این اشیاء و تصاویری که بر آنها حک شده، نشان می‌دهد که اشغالگران «دوریانی» اسب سوار بوده‌اند و اشیاء مفرغی که در قبر «ب» تپه «سیالک»^۵ کشف شده از قبیل: دهانه و ابزار سر و روی اسب که با انحنای مخصوصی ساخته شده و شبیه سبک آهن کارهای دوران اول نواحی قفقاز است، شامل تکه‌های مخروطی و سوراخ شده که از نواحی «ستراک» و «کیمری»^۶ در «مجارستان» و «اوکرائین» به دست آمده و در مقایسه به آنها ارتباطشان با یکدیگر آشکار است.

از نوشته‌های تاریخی چنین استنباط می‌شود که هجوم «کیمریها» سلطنت «اورارتو»^۷ را در ۷۰۷ ق.م و سلطنت «آسور» را در زمان «اسارهادون»^۸ ۶۸۱-۶۶۸ ق.م به مخاطره انداخت و همین کیمری‌ها بودند که جام‌های گود و دسته‌دار و گیره

1- Koban

2- Caucasia

3- Thessaly

4- Dorians

5- Siyalk

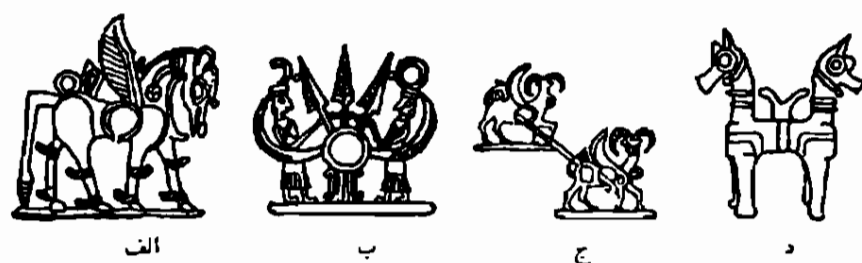
۶- کیمری‌ها Cimmerians به گفته Homer اقوامی بودند که میل به زندگی در تاریکی مطلق داشته‌اند

7- Urartu

8- Esarhaddon

کمربندهای منحنی شکل را به لرستان آوردند، همانند تمام این آثار در دوره آخر عصر مفرغ در اروپای مرکزی «هالستات»^۱ ۸۰۰ ق.م و همچنین در ایتالیای قبل از «اتروسک»ها^۲ نیز دیده می شود.

آنچه را که از اقوام نو رسیده به قرض گرفته یا تقلید کرده اند، به زودی به وسیله صنعتگران لرستان با سبک نو و مقبول و با ذکاوت و ظرافت فوق العاده به شکل حیوانات بومی لرستان درآوردند، تزئیناتی که بر گونه اسب بسته می شد، از مفرغ بود و به شکل اسب های بال دار و یا گوزن کوهی و گاو میش و گراز وحشی و گاهی هم به اشکال پیچیده و در هم حیوانات که گروه شیاطین آنها را بر روی دست بلند کرده اند، در طرفین درختی مقدس قرار گرفته اند، بود. شکل ۲



ش ۲ | ب ج دهنه اسب د مهره طلسم - قرن هفتم - هشتم - ق.م

حیواناتی که نقش آنها بر فلزات مورد علاقه این صنعتگران بود، عبارتند از: گوزن کوهی، اسب، شیر ماده، پلنگ خالدار و احیاناً ببر. ترسیم شکل این حیوانات نه تنها به خاطر رابطه آنها با اقوام شکارگر بوده، بلکه جنبه مذهبی نیز داشته است، گوزن کوهی که هنوز از جمله شکارهای سلطنتی ایران شمرده می شود و شیر که در آن هنگام در بین النهرین وجود داشته، پلنگ ها که بدون شک در تپه ها و کوهستان ها به وفور یافت می شده است، موضوع این نقوش هستند. اسب را با اندامی باریک و تزئیناتی بر سر و گردن نشان می دادند. علت دیگر انتخاب

این حیوانات آن بود که سمبل و نمونه و شاهد قدیمترین «مذهب دنیایی»^۱ ایران آن زمان بوده‌اند.

اشکال خدایان ریش‌دار و شیاطین شاخ‌دار که هر کدام حیوانی به همراه دارد، گوزن کوهی که نشانه مردانگی و برتری است، حیوانی گربه شکل که نشانه ترس و شقاوت است و اسب که نشانه ثروت و جاه و جلال شمرده می‌شد.

حیوانات دیگری مانند آهوان کوچک، بزهای وحشی، خرس و خرگوش نیز دیده می‌شود، ولی گوسفند و گاوهای اهلی به ندرت مشاهده شده است.

این گروه حیوانات و شیاطین که به صورت تزئینات کوچک و سر سنجاق و دیگر لوازم دیده می‌شوند، شواهدی هستند از ایمان به مذاهب «انیمی»^۲ و «شمانی»^۳ که این قبایل شکارچی در نتیجه تماس با طبیعت به آنها معتقد بودند. مذاهبی که انسان را با وحوشی مرتبط می‌نموده است.

با کشیدن تصویر و شکل‌های حیوانات و تکرار مداوم اشکال سمبلیک و ثابتی به عنوان سمبل‌های مذهبی، نشانه این است که فلزکاران تقریباً نماینده هنری معبدها بوده‌اند و با یک اثر تزئینی ارواح خدایان و حیوانات و شیاطین را از فلز ساخته یا روی ظروف و اشیاء فلزی حکاکی می‌کرده‌اند.

اشیاء فلزکاری مذهبی نمودار معتقدات آنان بوده است، هر یک از آلات ساخته شده از یک «هیکل انسانی شکل»^۴ بوده که ۹ اینج بلندی و ظاهری مانند استوانه دارد. در دو طرف این شکل دو موجود پردار که بر جسته نیست، ساخته می‌شد که سر

1- Cosmic Religin

۲- انیمست Animistic ایمان به اینکه تمام اشیاء دارای روح و وجود محرکه هستند و اینکه انسان‌ها و حیوانات و نباتات و سنگ‌ها همه دارای روحند و این روح ممکن است در یک عالم مخصوص به خود وجود داشته باشد.

۳- شامانیست Shamanistic ایمان بدوی‌های نواحی اورال و شمال آسیا و اروپا که در آن با دنیای ناپیدای خدایان و شیاطین و ارواح گذشتگان فقط به وسیله مؤبدان شامانی تماس می‌گرفتند.
شاید لغت «شمنی» به معنی بت‌پرستی و ستایشگر بت با آن نام ارتباط داشته باشد. (مترجم)

4- Anthropomorphic

خود را به طرف پیکر وسط متمایل نموده و پیکر وسط با دست‌های خود گردن این دو موجود را گرفته است و گاهی حیوانات دیگری مثل (سگ‌ها و مرغ‌های شکاری) به پشت این موجودات چسبیده‌اند، در عین آنکه این گروه به نظری تناسب می‌آید، ولی خالی از لطف و ظرافت نیست.

تقریباً پنجاه نوع از این اشکال به دست آمده و در بیشتر آنها پیکر انسانی در وسط قرار دارد که یا زن است یا «زن و مرد»^۱ گاهی دست این زن روی پستانش قرار دارد که حکایت از بارداری و بارآوری است. این زن بر دنیای حیوانات حکومت داشته است و آن حیوانات عبارتند از: شیرها سلطان جانوران و عقاب‌های شکاری و سگ‌ها که برای شکار به دنبال شیرها می‌روند و مفهوم آن حفظ تعادل طبیعت است. شکل ۳



ش ۳. نمونه بت مفرغی از لرستان

موزه هنری سن سیناتی

قرن هشتم - ق. م.

پیکر این زن مظهر دنیایی است که ما باید او را سرچشمه حیات خدایان و انسان‌ها و حیوانات بشماریم.

نمایش بارآوری و حاصل‌بخشی او یا به وسیله شاخ‌های قوچ نواحی «کرس» و

«ساردین» (موسوم به موفلان^۱ است) صورت می‌گیرد یا به وسیلهٔ نوک آلت تناسلی مرد که به بالای پیکر زن متصل است - اصل روابط او سرهایی است که زیر این هیکل بر ستونی قرار دارد.

این سرها که دارای صورت انسان هستند یا نمایندهٔ طبقات پایین‌تر از سلسلهٔ مقدسانند و یا نشانهٔ پدید آمدن زندگی انسانی و روحانی از رحم او.

در حفاری‌هایی که در «سرخ دم»^۲ شده است، جنبهٔ کاملاً متفاوتی از رسوم بعدی لرستان به دست آمده است که اشاره به اختلاط قبل از تاریخ مادها و هخامنشیان می‌نماید. در سال ۱۹۳۸ میلادی «اشمیت»^۳ در حفاری‌هایی که در یک ساختمان بدوی می‌نمود، اشیایی به دست آورد که بیشتر سنجاق‌هایی است با سرهای گرد و بر آن نقوشی رسم شده است که متعلق به یک دورهٔ صورت‌سازی و نقاشی بوده که با دورهٔ فلزکاری ریخته‌ای تفاوت به سزایی داشته است. شکل ۴



ش ۴. سنجاق برنزی از سرخ دم قرن هشتم - هفتم - ق.م

این سنجاق‌ها به اضافهٔ قبه‌های روی سپر و گیره‌های کمر بند که تعداد بسیاری از آنها

1- Moufflan

2- Surkh Dum

3- Schmidt

در «سرخ دم» کوه دشت^۱ و اطراف «پیش کوه» در جنوب کرمانشاه به دست آمده است و برخلاف آنچه غالباً تصویر می‌شد این اشیاء نشان می‌دهند که سازندگان و ترسیم‌کنندگان آنها تا اندازه‌ای به همان وضع شکار و وجود شیاطین آشنایی داشته‌اند که ریخته‌گران مفرغ با آنها آشنا بوده‌اند و شباهت لباس نیز بین آنها دیده می‌شود.

هنر سنجاق‌سازی و امثال آن مثل قبه‌های سپر و نیزه بیشتر متعلق به گروه مذهبی بوده‌اند که تصویر و اشکال عالم هستی را با کمی تمایل به جانب هنرهای آسوری نقش کرده است و شامل فنونی بوده‌اند که اکنون معلوم شده است منحصر به لرستان نبوده، بلکه در «کردستان» و «آذربایجان ایران» و همچنین دره‌های «البرز» در جنوب «بحر خزر» نیز به کار می‌رفته‌اند و همچنین علائمی از کارهای نواحی «اورارتو» و «دریاچه وان»^۲ بر آنها دیده می‌شود.

آنچه اکنون به نظر می‌رسد این است که عوامل تزئینی و ترسیمی که مخصوص سنجاق‌های سبک «سرخ دم» دره‌های کوهستان‌های غربی ایران بوده، بیشتر از فلزکاری ریخته‌لرستان شیوع داشته و ما در فصل بعد با بحث بیشتری به این نکته اشاره خواهیم کرد.

برای آنکه این حکاکی‌های تزئینی فلزکاری را که قبل از تمدن هخامنشی وجود داشته در زمینه قابل توجهی قرار دهیم، کافی است نکات عمده از گروه‌های هند و آریایی را که در این اشیاء ترسیم شده است تا آنجا که ممکن است شرح دهیم:

ابتدا «رنه دوساد»^۳ بود که تصویر جشن «هوما»^۴ و دسته‌های مذهبی شبیه «مهر پرستان»^۵ را بر روی سنجاق‌ها و کمربندها دید و تشخیص داد که بعضی از اشکال دسته‌ای از شاخه‌های کوچک در دست دارند، این شاخه‌ها را معتقدین مذهب قبل از «زرتشت» در دست می‌گرفته‌اند و شواهدی که در نوشته‌های پراکنده آنها به علاوه

1- Kuhi Dasht

2- Lake Van

3- Rné Dussaud

4- Haoma

5- Mithraic type

اسامی بسیاری از مقدسات موجود، اشاره به این می‌نماید که «کاسی»^۱ها «خورشید» و خدایان «ریگ‌ودا»^۲ را ممثل «سوریاش»^۳ و «ماروتاش»^۴ و «بوریاش»^۵ (خدای توفان) را پرستش می‌کرده‌اند و احتمالاً «ودیک ایندرا»^۶ را که در کتاب «میتانی»^۷ نام او برده شده نیز می‌پرستیده‌اند.

این خدایان مظهر سه گانه (خدایان: آسمان، فضا و زمین) بوده‌اند که خود متعلق به اوایل مذهب «ودیک»^۸ بوده و بعداً مذهب زرتشتی به آن جنبه روحانیت داده است.

شکل ۵



ش ۵ جلد چرمی با نقش‌های برجسته (تیردان)

از کوه دشت موزه نیویورک

یک صفحه مفرغی که در «کوه دشت» لرستان به دست آمده است و سه شکل آسمانی بر روی آن نقش شده این ادعا را تقویت می‌کند. دو شکل که در قسمت فوقانی این صفحه یعنی قسمتی که تشکیل آسمان را می‌دهد، نقش شده احتمالاً همان میترا یا

1- Kassites

2- Rigveda

3- Suriash

4- Marutash

5- Buriash

6- Vedic Indra

7- Mitanni

8- Vedic

«مهر» و «وارونا»^۱ هستند که بنا به معتقدات آن دیار، این دو خدایانی بوده‌اند که متفقاً بر دنیا فرمانروایی و نظم آن را حفظ می‌کرده‌اند.

مهر یا میترا با گاو میش که سمبل عالم لایتناهی است و «وارونا» با آتشکده چهارگوش و کوچک خود دیده می‌شود. در پایین این منظره فضا قرار دارد که بر آن ایندرا^۲ «ودیک ماروتاس»^۳ خدای قدرت توفان و جنگ دیده می‌شوند «ایندرا» همان‌طور که در «ریگ ودا»^۴ آمده است، همراه با شیر و مرغ شکاری «سنیا»^۵ نقش شده و برای اینکه وظیفه دوش که خدای شکار بوده نشان داده شود، دو بز کشته را در دست‌های خود دارد و به این وسیله او را با خدای جنگ و شکار «نینورتا»^۶ که در کتاب «اکاد»^۷ ثبت است هم‌تراز ساخته‌اند. در قسمت پایین‌تر صفحه که (زمین) را نشان می‌دهد، «ناساتیا‌های» دوقلو^۸ نماینده داروی جوانی و خدایان بارآوری و محصول و فراوانی هستند.

اینان در حال بازی هستند و موضوع بازی آنها جوان کردن «چپاوانا»ی پیر است. «چپاوانا»^۹ سر خود را که با موهای زیبایی آراسته شده، در دست دارد و می‌خواهد آن را بر گردن خویش جای دهد و جوانی از سر گیرد (از ریگ ودا ۱۰-۱۱۶-۱) تکرار این طرح که زمینه را به سه قسمت کرده بر روی قطعه‌های تزئینی مشابه نشان می‌دهد. این طرز معرفی عالم هستی اشتباه بوده و با اقلأ روش معرفی و تشریح مطالب آن در مذهب بین‌النهرین کاملاً ناشناخته بوده و نظیر آن طرح‌ها اشکال دیگری هستند که بیشتر ضد و نقیض به نظر می‌آیند، از قبیل: خدای شاخ و ریش‌دار که شنلی بلند و بال‌هایی افتاده بر دوش دارد و دو سر انسانی و گاهی ازدها مانند بر روی شانه‌هایش قرار گرفته و در دست‌های کشیده شده‌اش شاخه‌هایی باریک و نورسیده گرفته است، بهترین نمونه این اشکال بر روی نواری از نقره در

1- Varuna - Mithra

2- Indra

3- Vedic Marutas

4- Rigveda

5- Senya

6- Ninurta

7- Akkadian

8- Twin Nasatyas

9- Chyavana

موزه «سین سیناتی»^۱ موجود است و دیگر اشیائی که اشکال مشابه این تصاویر را دارند، عبارتند از: سر سنجاق‌ها و قبه‌هایی که روی سپرها کار گذاشته می‌شوند. شکل ۶ عکس ۴ و ۵



ش ۶ جلد چرمی با نقش‌های برجسته (غلاف)
از لرستان مجموعه خصوصی

«پ. آکرمن»^۲ در شکل مورد بحث ما پیکر وسط صفحه را چنین تفسیر می‌کند که مربوط به «پدر، خدای بزرگ»^۳ است که برابر با «کاناآنیت اول»^۴ که گاو نر خدای کوهستان بوده که «آسوین»^۵ را به دنیا می‌آورد، «آسوین» خدای هندی است که با «دیو سکوری»^۶ یا «کاستور»^۷ و «پولکس»^۸ برابر است که در اینان تخم‌ها به وجود آمده‌اند و اطراف آنان ستایش‌کنندگان در سه مرحله از سنین مختلف انسان دیده می‌شوند، یعنی بچه کوچک که روی دست و پا راه می‌رود. عکس ۴

جوانان که راست ایستاده‌اند و سالخوردگان ریش‌دار، همه این سه گروه برگ‌های ساقه بلند نخل در دست دارند و این شاخه‌ها ظاهراً هدیه مشخصه عالم روحانی است که در هنر لرستان مکرر دیده شده است.

1- Cincinnati Museum

2- Miss P. Akerman

3- Great father god

4- Canaanite -1

5- Asvin

6- Dioscuri

7- Castor

8- Pollux

پرفسور «گیرشمن»^۱ هیکل وسط صفحه را از آن «زروان»^۲ «پدر خدای» ایرانیان می‌داند که «خدای زمان» بوده و دوقلوهای «آسوراس»^۳ را به دنیا می‌آورد.

و این دوقلوها دو شخصیت متضاد (پاکی و پلیدی)، (نیکی و بدی) دارند.

با وجودی که کشفیات مذکور و بسیاری از نکات را ناگفته می‌گذارد و عقاید و سنت‌ها را با سر زمانی تاریخ کاملاً ارتباط نمی‌بخشد، ولی باز هم می‌توان اطمینان داشت که آنچه درباره اعتقاد به «دو خدایی ایرانیان»^۴ در دست داریم، متکی به همین آثار و نقوش است که از آن زمان باز مانده است.

به هر حال، نوعی از اتحاد و یک‌رنگی در نقوش صفحات فلزی وجود دارد که حاکی از مذهب مردمان آن زمان است. در این نقوش خدایان و موجودات آسمانی معمولاً بال دارند و عبادت‌کنندگان غالباً دسته‌های گیاه به کمرشان بسته و لباده بلندی بر تن دارند که تا روی پا می‌رسد و انتهای آن با حاشیه فرو رفته‌ای ترسیم شده است. روی این لباده نوعی جامه بلند است که با نوار به گردن متصل می‌شده و تا کمر ادامه داشته است، علاوه بر این صحنه‌های مذهبی که تفسیر آنها خالی از اشکال نیست. صفحات متصل به کمر بند که از مفرغ ساخته شده و روی آنها نقش اشخاصی که مانند زوار یا مقدسین حک شده دیده می‌شود که حیواناتی را به سوی مذبح و آتشدان می‌برند تا با مراسمی وحشیانه و خونین قربانی کنند و بعضی از آنان مشغول تهیه «هوم» که نوعی مشروب سکرآور است هستند. شکل ۷



شکل ۷ قطعه‌ای از کمر بند زرین از لرستان - مجموعه خصوصی

1- Ghrshman

2- Zurvan

3- Asuras

4- Duality

«زرتشت» بعدها مراسم قربانی و همچنین نوشیدن این مشروب را منع کرد. تنها آثار به جا مانده از مغ‌ها که اداره امور مذهبی ایرانیان را در دوران مادها و هخامنشیان به عهده داشته‌اند، صفحات فلزی و سر سنجاق‌ها است. نفوذ آسوری بر فلزکاری‌های ضربه‌ای از اواخر قرن هشتم ق.م. آغاز شد و ظاهراً این نفوذ به خاطر وجود سپاهیان آسوری در نواحی مرکزی «زاگرس»^۱ به خصوص در مناطق «خرخار»^۲ و «بیت‌کاری»^۳ به هنگام سلطنت «سارگون دوم»^۴ و «اسارهادون»^۵ در ۷۲۲-۷۰۵ ق.م. بوده است.

نفوذ روزافزون «آسوری‌ها» را روی جام‌هایی که برای آشامیدن مشروبات ساخته می‌شد می‌توان دید. چنین به نظر می‌رسد که این جام‌ها را ابتدا در نواحی «کاسی»^۶ «کهن» در اطراف «بیت همبان»^۷ یا «کارکاش»^۸ در قرن نهم ق.م. می‌ساخته‌اند سبک آنها با روشنی و وضوح تمام همانند یکدیگر است که عبارت از صورت شاهزادگانی با ریش بلند در مجلس بزم بر آنها نقش شده است و درباریان و رامش‌گران به خدمت‌گزاری آنها مشغولند، لباسشان لباس دربار «بابل» و مبل‌ها نیز از نوع بابلی است و این هر دو را «کاسی‌ها» در زمان فرمانروایی بر بابل از آنجا اقتباس نموده‌اند، ولی تزئیناتی که بر لباس‌ها دارند و سلاح‌ها و آلات موسیقی همه به سبک ایرانی هستند و از جزئیات آنها چنین استنباط می‌شود که این مجالس متعلق به شاهزادهایی از اقوام مهاجر بوده‌اند. اشیاء دیگر از نوع سپرها و غیره نیز ندرتاً به دست آمده که نقوشی از این نوع مجالس مهمانی و جشن بر آنها دیده می‌شود. یک نوع دیگر که در مراسم و جشن‌ها از آن استفاده می‌شده در موزه «سین سیناتی»^۹ موجود است که رابطه بین ریخته‌گران فلز را در لرستان با ظروفی که روی آن برجسته کاری شده می‌رساند. شکل ۸ عکس ۳

1- Zagros

2- Kharkhar

3- Bitkari

4- Sargon II

5- Esarhaddon

6- Old Kassite

7- Bit Humban

8- Kar Kashi

9- Cincinnati Museum



ش ۸ تصویر حیوانات از لرستان

ظروفی که بعداً ساخته شده به طور وضوح تقلیدی از طرح‌های آسوری بوده است که شامل نقش گاوهای ریش‌داری است که روبه‌روی هم قرار گرفته و معرف حالتی مقدس هستند و گاهی هم نقوشی با سبک آسوری که اندکی اختلاف دارد دیده می‌شوند. شکل ۹



ش ۹ مجلس مهمانی حک شده روی ظرف - از لرستان قرن نهم هشتم ق.م

ساختمان این جام‌ها بدون شک در ازمئه بعد بوده، یعنی قبل از تسلط «اسارهادون»^۱ بر نواحی شرقی که نواحی مزبور در ۶۷۲ ق. م منقرض شدند.

در بحث در اطراف نفوذ هنر آسور بر صنعت هنری ماد و هخامنشی باید این ظروف را با دقت بیشتر مطالعه کنیم، زیرا از شواهد امر چنین بر می‌آید که ظروف مزبور در ناحیه‌ای در نزدیکی محلی که سلطنت مادها شروع به تشکیل شده بود، ساخته شده و هیچ بعید نیست که اشکال برجسته این ظروف متعلق به شاهزاده‌های کوچک و محلی اوائل دوران ماد باشند.

با اینکه فهم و تفسیر آثار هنری لرستان خالی از اشکال نیست، ولی در پی بردن به رسوم و آداب قدیمی ایران دارای سهم بزرگی است زیرا بدون آثار لرستان آثار مادها و هخامنشی را نمی‌توان به درستی تفسیر کرد.

این آثار هنری که معرف شکل و هیکل حیوانات هستند عموماً دارای روشی متعادل و هماهنگ بوده و هدف آن منحصر نمودن تمام اشکال، به ترکیبی از دو جزئی بودن است و در ترسیم خطوط خارجی هیکل حیوانی است. هر کجا حفظ توازن مشکل بوده، بیشتر توجه به خطوط داخلی اعضای بدن و عضلات نموده‌اند و حتی جنبه مصنوعی به آن داده شده و پیچ و خم و تا خوردن پوست یا نقش شکل موی و پشم را مو به مو مجسم نموده و حتی گاهی اعضاء بدن حیوان جدا و غیرمتصل نقش شده است به طوری که تشخیص نوع آن حیوان میسر نیست.

این خود به علت «دوگانه‌پرستی»^۲ ایرانیان بوده که در تمام شئون و آثار هخامنشی رسوخ نموده است.

مانائی - مادی‌ها و سکاها^۱:

ورود این اقوام بادیه‌نشین ادوار قدیم تاریخ همان‌طور که باید انتظار داشت، مسیر فرهنگ و هنر نواحی مسکون و تمدن‌های توسعه یافته قسمت علیای (بین‌النهرین) و شمال سوریه و جنوب شرقی آناتولی را تغییر داد.

حفاریات اخیر باستان‌شناسی در جنوب غربی «بحر خزر» و جنوب «دریاچه ارومیه» مطالعه درباره به هم آمیختن هنرهای اقوام شهرنشین و اقوام بادیه‌نشین و اثر آن را در هنر ایران برای ما ممکن ساخته است در مورد فرهنگ لرستان و نطفه هنر هخامنشی میدان دید تازه‌ای را در برابر ما گشوده است.

حفاریات «املش»^۲، «دیلمان»^۳ تپه مارلیک و «حسن‌لو» اشیاء جدیدی از هنرهای اولیه ایران را نمایان نموده که هنوز هم شناسایی کامل آنها مسلم نگشته است، یک‌رنگی عمده‌ای که در این اشیاء دیده می‌شود، همان استفاده از اشکال حیوانات در اصل عوامل تزئینی است. این نوع ساخته‌ها معرف آثار هنری حیوانی شکل است که از «استپ‌های اروپا و آسیایی»^۴ آمده و در نتیجه تماس با هنر نواحی بین‌النهرین و

۱- سیت‌ها یا سکاها به قولی همان تورانی‌های شاهنامه می‌باشند.

2- Amlash

3- Daylamam

4- Eurasian Steppes

«هیت»^۱ و «اورارتایی»^۲ تا حدی ساده‌تر شده است، این تماس در نتیجه سلطنت اقوام نواحی «وان» بوده که به اورارتی‌ها بستگی داشته و نزدیک‌ترین همسایه غربی سرزمین‌هایی بوده که بادیه‌نشینان مهاجر در نواحی بحر خزر و آذربایجان برای سکونت خود انتخاب کرده‌اند. در قرن هشتم ق. م اورارتو تمام نواحی غربی «آناتولی» و شمال سوریه را از نظر سیاسی و تا اندازه‌ای فرهنگی متحد نمود و سلطنت‌های مستقل و پر قدرت سوریه و «هیتی»^۳ که در جنوب ترکیه مستقر بودند و همچنین سلطنت «آرامی»^۴ نواحی «آلپو»^۵ را نیز بر آن افزود.

در آغاز هزاره اول ق. م اثرات به خصوصی از نواحی اخیرالذکر دیده نمی‌شود، فقط در نواحی بحر خزر که مورد بحث ما است آثار مکشوفه از نفوذ اقوام کوهستان‌های قفقاز از یک طرف و فلزکاران لرستان از طرف دیگر به نظر می‌رسد.

احتمالاً گروهی از آنها را می‌توانیم به نواحی مازندران و گیلان در جنوب غربی بحر خزر به اقوامی که در اصل کیمری^۶ بوده‌اند منسوب نماییم.

از این، نواحی یکی تپه «مارلیک» در «گیلان» در دره «گوهر رود» شمال غربی رشت است که بدبختانه برخلاف اصول علمی و به طور پنهانی کنده شده. در دل تپه چند مقبره اطاق مانند ساخته شده که در آنها استخوان‌های پراکنده مردگان با ظروف فلزی پر قیمتی به دست آمده است. از این دخمه‌ها یا اطاق‌های کم عمق، اما بزرگ به اندازه (۱۰×۱۶/۵ پا) که در میان سنگ صخره‌های طبیعی کنده ساخته شده چنین استنباط می‌گردد که این قبور سرکردگان قبائل یا افراد خانواده سلطنتی بوده‌اند در میان این نفائس پر اهمیت‌تر از همه تعدادی ظروف نقره و طلا و تکه‌های زینتی و اسلحه است. شکل ۱۰

بیشتر این اشیاء که ممکن است آنها را مربوط به یک سنت مازندرانی دانست در

1- Hittite

2- Urartian

3- Syro Hittite

4- Aramean

5- Aleppo

6- Proto Cimmerian

اطراف دو دهکده در گیلان به نام‌های «املش» و «دیلمان»^۱ که در ارتفاع دو هزار متر از سطح دریا در دره‌های شرقی «سفیدرود» واقع شده‌اند یافته شد که نتیجه حفاری و کاوش جاهلانته دهاتی‌های محلی بوده است و آنچه نصیب موزه‌ها و یا انتیک‌فروشان معتبر شده هماهنگی فوق‌العاده‌ای با عنائمی که از تپه مارلیک به دست آمده، دارد و چنین استنباط می‌شود که همه متعلق به یک دوره و محصول فرهنگی واحد در حدود ۹۰۰ سال ق. م است، یعنی همزمان با وقتی که دامنه‌های عکس ۸ و ۱۴

شمال و غربی جبال البرز متر قومی با سلیقه و پیشرفته و عالی مقام، صاحب ذوق هنری مختص و مشخص به خود و دور از نفوذ اثر بین‌النهرین بوده‌اند. شکل ۱۱



الف



ب

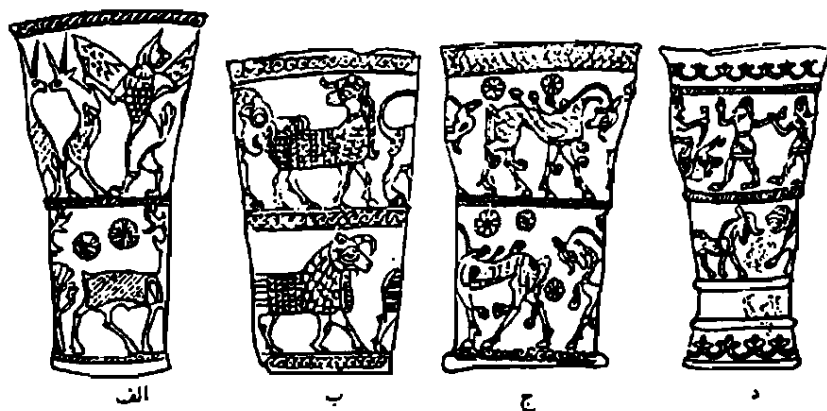


ج



د

ش ۱۰ ظروف زرین و تصویر حیوان افسانه‌ای روی کاسه - از تپه مارلیک قرن نهم هشتم ق. م



ش ۱۱ سه تا جام از فلز قیمتی. الف و ب از املش ج از مارلیک و جام زر نشان

منظره جنگ از تپه حسنلو - قرن نهم ق. م

قدرت خلاقه این قوم در سبک آزاد آنها به بهترین وجهی در ظروف قرمز جگری رنگ صیقلی شده که روی آن شکل گاو میش‌های اهلی یا گوزن سرخ رنگ نقش شده دیده می‌شود. در بدنه ظروف هیچ روزنی وجود ندارد - جز قسمت فوقانی آن که دارای دهانه‌ای است. این اشیاء شاهکار استادان فن ظروف‌سازی و کوزه‌گران بوده و حیوانات منقوش بر آن هیکل‌هایی است مجسمه مانند و روح دار با پیچ و خم و مارپیچ شکل و مشخصی بدون آنکه در هم و مبهم باشد. در واقع طرز عمل این هنرمندان در خور تقلید بهترین مجسمه‌سازان و صورت‌گران عصر حاضر و قرون اخیر است که از جمله «برانکوزی»^۱، «هیپ ورث»^۲ و «مور»^۳ را می‌توان نام برد.

انحنای گردن و کوهان و فرورفتگی پشت گاو نرها شکل مطلوبی دارد و این انحناء به لبه تیز کوهان و یا پوست آویزان در زیر گردن منتهی شده است، همچنین وضع دلپذیر گردن آهوان که سر را به عقب برگردانیده‌اند و دارای شاخ‌های ظریف و کنگره دار هستند.

این حیوانات دارای یک وجه مشترک با حیوانات «بالکان» و آثار هنری اقوام

1- Brancusi

2- Hepworth

3- Moore

«روسی» دارند و «آن هنرفولکریک»^۱ معینی است، بعضی از ظروف مانند اسب است که یکی از آنها در «ماکو» (سرحد ایران و ترکیه) پیدا شده و ممکن است مربوط به همان ظروف منقوش به گاوهای نر باشد.

گوزن‌های بزرگ و گله‌های کوهان‌دار نیز با نمونه‌های کوچک از مفرغ ریخته نمایش داده شده‌اند. تعداد بسیاری از این اشیاء که در «املش»^۲ و «مارلیک» و «خوروین»^۳ به دست آمده، عبارتند از: آویزهای تزئینی از مفرغ و حیوانات کوچک و زنگوله‌هایی به شکل انار که به نظر می‌رسد مربوط به سنت‌های فنی فلزکاران دوره اول «کیمری»^۴ باشد که در آثار «سیلک»^۵ و لرستان مشاهده شده است (عکس‌های ۱۳ و ۱۵ آخر کتاب) از آن جمله مجسمه برنزی از یک سوار که حائز اهمیت بسیار است، زیرا بدون شک کیمری‌های اولیه اسب را به عنوان حیوان سواری به این نواحی آوردند، دیگر یک مهر استوانه‌ای شکل که خشن و زمخت ساخته شده است و روی آن سواری جنگ‌جو منقوش است که از قبرستان «سیلک ب»^۶ به دست آمده است.

این ظروف برنزی شکل حیوانات اشیائی را که در مازندران به دست آمده، با اشیائی که از قبور نواحی شمالی و نزدیک طالش و لنکران^۷ کشف شده است مربوط می‌نماید و این زمان انتهای عصر مفرغ و شروع عصر آهن در هزاره دوم ق. م بوده است، ظروف به شکل حیوان یا منقوش به شکل حیوانات گرچه به خوبی و زیبایی آنهایی که در مازندران به دست آمده نیست و بیشتر شکل آهو دارد که در قبرستان «آق‌اولار»^۸ در طالش و «رازگر»^۹ در لنکران روسیه و «تالو»^{۱۰} در روسیه و «سمتاورو» در جبال قفقاز به دست آمده است.

در قبرستان‌های دیگر جبال قفقاز این زنگوله‌ها و اشیاء تزئینی مفرغی دیده

1- Bäuerlichkeit

3- Khurvin

5- Siyalk

7- Lenkaran

9- Razgur

2- Amlash

4- Cimmerian

6- Siyalk B

8- Agh - Evlar

10- Tulu

شده‌اند. شمشیرهایی که در «کلاردشت» و تپه مارلیک کشف شده از همان نوع طالش هستند. (دارای هلالی در وسط تیغه است که تا سر تیغه است که تا سر تیغه ادامه دارد) حتی گوشواره‌هایی که با تصویر خوشه‌های انگور و انار از طلا ساخته شده و مدال‌های مدور طلا با ترسیم‌اب صلیب مانند و یا ستاره‌ای شکل که در مارلیک و املش پیدا شده است همانند اشیائیست که در «ردکین لاگر»^۱ و «لچاسن»^۲ و «وری»^۳ در طالش روسیه به دست آمده است.

شک نیست که سنت هنری مازندران در اصل ادامه سنتی است از عصر مفرغ که از نواحی قفقاز و استپ‌های ماوراء قفقاز در نواحی شرقی آذربایجان شوروی به مناطق جنوبی آمده است.

قبلاً اشاره شد که بین سنت مازندرانی و لرستانی ارتباطاتی وجود داشته است - این مدعا از جام‌های طلا که از «املش» و «تپه مارلیک» به دست آمده، ثابت می‌شود، زیرا همان سبک تزئینی چکش کاری که در جام‌های لرستان دیده شده در کشتیای مازندران نیز به چشم می‌خورد. (شکل ۱۰) این نوع کار از مختصات ایران بوده که در صنایع چکش کاری لرستان دیده شده است. جام‌های طلا که مخروطی شکل و باریک و بلند ساخته شده و برآمدگی دنده‌یی شکل و افقی دارند در املش و مارلیک به دست آمده، عیناً مانند ظروفی است که در «زولو آب»^۴ در لرستان کشف شده است: شکل گاوهایی که در پایه جام‌های ممتاز تپه مارلیک ساخته شده همان گردن منحنی و مفصل‌های پوشیده از پر را دارند که عیناً روی فلزکاری دهانه و افسار اسب که در لرستان پیدا شده (به شکل‌های ۱۱ و ۲ مراجعه شود) در پشت گاوها نقش همان ستاره و گل‌هایی که در لرستان ساخته می‌شده به کار رفته، ولی به طور کلی کار صنعت‌گران مناطق شمالی از آنچه در لرستان یافت شده دقیق‌تر و زیباتر بوده است و چنین به نظر می‌رسد که این نوع

1- Redkin Lager

2- Ischasesn

3- Veri

4- Zulu Ab

هنر از شمال به جنوب رفته، نه بالعکس.

بیشتر این نقش‌ها که حیواناتی با گردن‌های کشیده و منحنی است مانند نقوشی است که روی پلاک‌های کمربندها در قرن دوازده ق.م در گرجستان و قبول «کوبان»^۱ پیدا شده است.

سبک قابل اهمیت اشیاء تزئینی فلزی که مربوط به بین‌النهرین بوده و در نواحی شمال به دست آمده از نوع کار و سبک ساده اشکال حیوانات است. (عکس ۷-۸) نقش زمینه‌ای که اهمیت «کیهانی»^۲ دارد عبارت از موجودی است که از شکل شیر و عقاب هر دو بوده و بچه آهوی ناتوانی را در چنگال بی‌رحم خود گرفته است (عکس ۷ و ۸ آخر کتاب) این نقش در روی جامی است که در موزه «لوور»^۳ موجود است. با اینکه اصل تصویر و تجسم چنین هیولایی از کارهای هنری بین‌النهرین است (شکل ۶) ولی سبکی منحصر به فرد در هنر آسیای شرقی است و شباهت قابل توجهی به شکل هیولایی که در روی یک ترکش (جای تیرکمان) که در لرستان به دست آمده، دارد.

گروه دیگری از ظروف آملش و مارلیک که احتمالاً مربوط به دوران بعدتری است شاید در اطراف (۸۰۰ تا ۷۵۰ ق.م) نقش‌های برجسته چکشی که سبک مخصوص و تزئین بیش از اندازه دارند و تقلید مضحکی از سبک هنر آسوری بوده‌اند، ولی در عین حال خصلت هنری مختص به خود را دارند. (تصویر ۱۰ الف ب).

اشیائی که از این کاوش‌ها به دست آمده، چنین به نظر می‌رسد که محصول همان اقوام مهاجم به ایران بوده که اوایل هزاره اول بدین نواحی آمده و قسمتی از توسعه نواحی لرستان نیز بدان‌ها نسبت داده شده است.

افزونی که هنر فلزکاری پیشرفته داشته‌اند و در صورت مسائل - با دسترسی و سیاه و صیقلی شده را هم از روی ظرف فلزی می‌ساخته - به «تیموس»^۴ و «دولچه‌های

دندانه‌دار» اکنون اثرشان را نه تنها در تپه «گیان»^۱ و تپه «سیالک»^۲ و لرستان در جنوب ایران می‌توان یافت، بلکه در نواحی که جدیداً در آن کاوش شده، در اطراف بحر خزر و در «خوروین»^۳ از نواحی «قزوین» و «گوی تپه»^۴ در رضائیه و «حسنلو» در جنوب شرقی دریاچه ارومیه (رضائیه) نزدیک «سلدوز»^۵ نیز اثر آنان دیده شده است. صنعت و هنر بومی این مردم همانند هنر لرستان با گذشت زمان بیشتر تحت نفوذ آسوری‌ها قرار گرفته و سرانجام به کلی در آن مستهلک شده است. درباره مهاجرت و تقسیم این طوایف اسناد و مدارک بسیاری در دست نداریم و مطمئناً چنین به نظر می‌رسد که تمدن «مادها»^۶ در قرن هشتم قبل از میلاد شکل و نطفه اصلی خود را از فرهنگ خاص این طوایف به دست آورده است. شکل ۱۰- الف و د

گرچه از نظر طبقه‌بندی منظم و معلومات تاریخی این دوره مدرکی در دست نداریم، ولی با وجود این آثار بسیاری از آنها به جا مانده که یکی از جالب‌ترین آثار صنعتی آنان که با مذهب بستگی داشته جام طلایی است که در حسنلو به دست آمده است. حسنلو قلعه جنگی بوده که از گل و خشت ساخته شده و در اوایل هزاره سوم ق. م. مورد استفاده بوده است.

از ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ میلادی پرفسور «دایسون»^۷ از دانشگاه «پنسیلوانی»^۸ آمریکا در آنجا به کاوش مشغول بوده است. از جالب‌ترین آثار مکشوفه وی آثاری هستند که در زمان‌های بعدتری یعنی در حدود ۱۰۰۰ تا ۷۵۰ ق. م. ساخته شده و این زمانی بوده است که حسنلو مرکز مهمی در منطقه نفوذ قوم «مانائی»^۹ بوده است.

سرزمین «مانا»^{۱۰} که در نوشته‌های آسوری آنها را بدین نام خوانده‌اند در تپه‌های

1- Guyan

2- Siyalk

3- Khurvin

4- Gvoy Tepe

5- Lake Urmiya, Sulduz

6- Medes

7- R. Dyson

8- University of Pennsylvania

9- Mannai

10- Manna

شرقی «سلیمانیه» قرار داشته است.^۱

در جنوب غربی قلعه حسنلو ساختمان‌های شهری قرار داشته که آثار آن عبارت از ظروف سفالین صیقلی شده با لوله‌های دهانه‌دار شبیه ظروف اقوام شمالی است و این شهر از قرار معلوم به طور ناگهانی در اثر آتش‌سوزی از بین رفته است. در میان خرابه‌های دو طبقه فرو ریخته آن ظروف فلزی و کاشی‌های براق به دست آمده که نظیر آنهایی است که در قرن نهم (ق.م) در قصور آسوری به کار می‌رفته است سقف یکی از اطاق‌ها موقعی فرو ریخته که سه سرباز با غنائمی که به غارت می‌برده‌اند، در حال خروج از آن بوده‌اند، ولی قبل از آنکه بتوانند خارج شوند، در زیر آوار مدفون شده‌اند. یکی از سربازان که از قرار معلوم سمت سرکردگی داشته، شمشیری آهنین با دسته طلاکوبی شده و سرباز دیگری عصای کوتاه برنزی و سومی جام طلائی در دست داشته‌اند که در موقع فرو ریختن سقف، جام طلا از دست سرباز سومی به زمین افتاده است.

مسبب این ویرانی و خرابکاری که نوک بیل مدرک اعمال آنها را از خاک بیرون کشیده بی‌گمان همان اقوام «اورارتی»^۲ بوده‌اند که در سال‌های اخیر تمدن و آثار تاریخی خود آنها مورد مطالعه و کاوش فراوان قرار گرفته است. در حسنلو دو لوحه سنگی مربوط به «اورارتی‌ها» به دست آمده است، یکی به وسیله «ایشپوینی»^۳ شاه اورارتی^۴ و پسرش «منواز»^۵ در (۸۱۵-۸۰۷) ق.م بنا شده و دیگری از «تاش تپه»^۶ در هشتاد کیلومتری شرق حسنلو بوده است.

این لوحه مبین برگزاری فتح ایالت «مانا»^۷ به وسیله منواز دوم (۷۹۰-۸۰۴) ق.م است. در این صورت احتمالاً زمان مرگ سربازانی که مشغول غارت بوده‌اند و جسدشان

1- Sulaimaniyeh

2- Urartians

3- King Ishpuini

4- Menuas

۵- تاش تپه.

6- Manna

کشف شده بین ۸۱۵ و ۷۹۰ قبل از میلاد است و این مدعا با تجزیه‌ای که از کربن ۱۴ مواد موجود در قبر غارتگران نموده‌اند وفق می‌دهد.

بدون شک جام طلا ساخت هنرمندان ایرانی است (عکس ۶) زیرا لبه نواردار و اطراف آن طبقه بر طبقه و به‌طور بسیار دقیق از نقش حیوانات و تزئینات دیگر پوشیده شده به سبک ایرانی است. ترکیب و لباس آدم‌ها شبیه اشکالی است که روی ظرف‌های «املش»^۱ و «لرستان» دیده شده و نقش شمشیری از نوع شمشیر طالش که در زیر تصویر یکی از ارابه‌های جنگی و در قسمت فوقانی جام نقش شده این گفته را ثابت می‌نماید. (عکس ۶ آخر کتاب).

در ساختمان فوقانی جام اشکال سه خدای «هوریان»^۲ که در ارابه‌هایی که به وسیله گاوها و قاطرها کشیده می‌شوند، به کار رفته و همانند خدایان آب و هوایی بوده‌اند که در روی مهرهای استوانه‌ای شکل^۳ هوری و میتانی^۴ در اواخر هزاره دوم. ق. م در سوریه و جنوب شرقی ترکیه یافت شده است.

به عقیده خانم «پورادا»^۵ و دیگر باستان‌شناسان، اشکال، داستان‌های متواتری را نشان می‌دهد که در زیر اشکال خدایان آب و هوا قرار دارند و مربوط به بعضی از اساطیر «هوریان»^۶ یا احتمالاً افسانه «یولیکومیز»^۷ اند.

اهمیت این کتبیات به خاطر شباهتی است که با کتبیات «املش» و «مارلیک» (شکل ۱۱ د) دارند. جام بلندی از نقره که از همان خرابه‌های حسنلو به دست آمده است، آسمانی‌ری شبیه به اشکال روی ظروفی که در «مارلیک» پیدا شده دارند؛ ارفیبل حیوانات مشابه و مجسمه‌هایی از جنگ پیاده نظام یا اربابان که حاکی از زمان ناراحتی و اعتراضات اجتماعی می‌باشد که به‌دام حسنلو گسته است. اشکال و اندام سربازان شبیه

1- Amlash

2- Hurrian gods

3- Hurri

4- Mitani

5- Miss Porada

6- Hurrian Mythology

7- Ulikumis

همان سربازان روی دیگر جام‌ها است با سرهای باریک که به نوارهایی پیچیده شده و موهای بلند که به پشت سر می‌ریخته‌اند.

گنجینه بزرگتر و پرارزش‌تری که از ناحیه «مانا»^۱ به دست آمده است، معروف به کشفیات «زیویه»^۲ می‌باشد که خرابه‌های آن در جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار گرفته است (شکل ۱۶- عکس‌های ۱۶-۱۷-۱۹-۲۵).

در ۱۹۴۷ م ساکنین دهکده «سقز»^۳ تابوتی به شکل وان حمام پیدا کردند که مملو از اشیاء طلا و نقره و عاج بود. دهقانان این گنجینه را بین خودشان تقسیم کردند و بدین جهت نمی‌توان محققاً دانست که اشیاء موجود در آن تابوت چه مقدار بوده است و چه چیزهایی بعداً ممکن است به دست بیاید. (عکس‌های ۲۰-۲۱-۲۲) هسته اصلی این گنجینه تاریخی نه از نظر فنی و نه از نظر سبک هنری با هم شباهتی ندارند. البته باید صحنه‌های طلا و غلاف‌ها و تیکه‌های عاج را از نظر هنری مورد مطالعه قرار داد، زیرا عموماً منقوش به سبک آسوری و حاکی از صحنه‌هایی از شکار شیر است که از هر نظر مربوط به سبک آسوری است و بدی سلیقه و بی‌ذوقی و کوتاه‌فکری و تکرار مکررات در انواع آن به چشم می‌خورد. شکل ۱۲



ش ۱۲ قطعه‌ای از صفحه زرین دوزنقه‌ای (سینه‌بند) موزه متروپولیتن نیویورک

1- Manna

2- Ziwiyeh

3- Sakiz

دومین قسمت این اشیاء که لوله‌ها و صفحه‌هایی هلالی شکل که به گردن می‌آویختند از طلا بوده و در روی آن صفوفی از حیوانات عجیب‌الخلقه دیده می‌شوند که در دو طرف درخت مقدس پشت سر هم صف کشیده‌اند. (شکل ۱۲).

در اینجا باز سبک اصالتاً آسوری است، ولی از نظر هنری از چند جا اقتباس شده مثل هنر «فینیقی»^۱ و بیشتر از «اورارتی»^۲ زیرا شکل هلال مصور اورارتی بوده و شیرهای شاخ‌دار و بال‌دار و حیوانات عجیب‌الخلقه مثل «شیردال‌ها» بر آن نقش شده است. لباس دیوها که هیکلشان از ترکیب حیوانات مختلف است مشخص به سبک اورارتی است. هلال‌هایی که اشاره به کار بردن سبک سوم هنری است؛ زیرا در انتهای هلال که به باریکی منتهی می‌شود تصویر خرس و خرگوش به چشم می‌خورد، به سبک «سکاها»^۳ بوده، اما اعضای بدنشان به سبک ساخته‌های کارگاه‌های زمان بعد از سکاها است.

تکه‌های دیگری از طلا که پیدا شده مصور به صفوفی از حیواناتی به شکل «شیردال»^۴ که هیکلی مرکب از شیر و عقاب داشته و با گوش‌هایی تیز و گوش به زنگ مجسم شده است گویی معرف نگهبانی و حفاظت از دیگر حیوانات به شمار می‌رفته است. این نوع ترسیم حیوانی در بین سکاها رواج بسیار داشته است و دیگر ورقه‌ای از طلا است که به ۲۴ قسمت شده و روی آن طرحی تور مانند دارد که معرف مو و گیسوان است و در حقیقت مشابه انتهای شاخه‌های درخت مقدس است. شکل ۱۳



ش ۱۳ قطعه‌ای از پلاک زرین - از زیویه کردستان

1- Phoenicia

2- Urartu

3- Scythian

4- Griffon

در میان نقوش ظریفی که در شاخ و برگ‌ها به کار رفته تصاویری از گوزن‌های خوابیده که باز به سبک سکایی ساخته شده دیده می‌شوند، این‌کار کاملاً شبیه تکه‌هاییست که در «کل اوبا»^۱ در ناحیه «دنیپر»^۲ کشف شده است (شکل ۱۳). محل اتصال شاخه‌های درخت مقدس از صورت‌های تصنعی شیرهای سبک «اورارتی»^۳ پوشیده شده‌اند. این صفحه مثل دیگر انواع آن که مخلوطی از سبک «اورارتی» در ناحیه «زکیم»^۴ در «قارص»^۵ ترکیه است در «آنی پمزا»^۶ در ارمنستان شوروی نیز کشف شده‌اند ساخته شده است. در یک کناره حیواناتی به سبک اورارتی که در بین شاخ و برگ‌ها به چشم می‌خورند و در لبه دیگر درخت‌هایی باز به همان سبک نقش شده است. کمربندی که سبک اورارتی دارد و مربوط به عصر آهن می‌باشد در «جزیره قبرس» در ناحیه «تلی»^۷ واقع در «اوستیا»^۸ به دست آمده و این خود معرف رواج و طرفداری از این سبک در بین مردمان حاشیه‌نشین مدیترانه است.

در این قسمت ظاهراً سر و کار ما با زمانی است که داد و ستد هنری بین حاکم‌نشینان ایران و اورارتی و سکاهای روسیه جنوبی انجام می‌شده است.^۹ از این اشیاء مکشوفه در بین مجموعه‌ای که در تابوت نقره «زیویه» به دست آمده دیده می‌شود، از جمله مهر سنگی است که سبک کاملاً سکائی دارد و شبیه مهرهاییست که در شهر اورارتی «کارمیربلور»^{۱۰} در ایروان به دست آمده است (این ناحیه در ۶۲۵ ق. م به وسیله سکاهای تصرف شد) و نیز در شهر سکایی در «کلرمس»^{۱۱} و در نواحی دیگر آنجا به دست آمده است و خرده‌ریزهایی که در تزئینات برای بند اسب‌ها به کار می‌رفته مثل فلز ریسمانی شکلی که روی گونه اسب قرار می‌گرفته و به شکل سر حیوانی بوده که در آن سه سوراخ

1- Kul oba

2- Dniepr

3- Urartian

4- Zakim

5- Kars

6- Ani Pemza

7- Tli

8- Osetia

9- Iran, Urartu Scythian and South Russian

10- Karmir Blur

11- Kelermes

تعبیه شده برای بندهای دهانه و افسار اسب و این ساخت مخصوص اقوام سکایی بوده است. از جمله این کشفیات پراهمیت، جام نقره‌ای است که با شکل حیواناتی به سبک سکایی ساخته شده است، تصویرها از سر شیردال‌ها که دور یک دایره مرکزی که خود از غنچه‌ها و برگ‌های نیلوفر مصری تزئین شده قرار گرفته‌اند. ولی این جام را نمی‌توان با اطمینان خاطر به اقوام سکایی نسبت داد (عکس ۲۵ آخر کتاب).

با کشف اشیاء سبک سکایی^۱ در بین گنجینه زیویه نظریات ضد و نقیض و اشکالات باستان‌شناسی بسیاری به وجود آمده است، ولی وجود این‌گونه اشیاء که معرف استفاده از تصویرهای حیوانات سکایی در صنایع محلی است تاریخ ساخته شدن اشیاء کشف شده را در حدود ۶۷۵ تا ۶۲۵ ق.م قرار می‌دهد و این مقارن زمانی است که سکاهای بر سرزمین «مانایی»^۲ حکومت می‌کرده‌اند. این تاریخ از روی اشیایی که در قبول سکاهای در موطن اصلیشان یعنی روسیه به دست آمده است جدیدتر به نظر می‌رسد و می‌توان نفوذ آسوری و اورارتی را در ساخته‌های سکایی در حدود ۶۱۲ ق.م دانست و این تاریخی است که مانایی‌ها، آسوری‌ها را شکست قطعی دادند و به احتمال قوی بعضی از متخصصین باستان‌شناسان را با جدول ترتیب تاریخی اقوام سکایی می‌توان قانع کرد که هنر اقوام سکایی را که تا این زمان مربوط به موطن خودشان یعنی استپ‌های روسیه می‌دانسته‌ایم در واقع از جنوب کوهستان قفقاز در اثر و نتیجه توسعه نفوذ هنر بین‌النهرین و تماسی که «سکاهای» در زمان حکومتشان با آنها پیدا کرده‌اند، نگرفته است. این تماس در اوایل قرن هشتم ق.م یعنی زمانی که هنر ایرانی و سکایی رابطه نزدیک داشته بزرگ در نتیجه تجزیه و تحلیل بعضی از اشیاء بر ما ظاهر گردیده است. مهمترین مطلب تاریخ پنهان کردن گنجینه زیویه است، با اینکه بعضی از اشیاء از مربوط به اوایل قرن هفتم ق.م است

۱- Scythian

۲- Mannaeum

یعنی قبل از تسلط و فرمانروایی سکاها، ولی به نظر نمی آید که عاججهایی که در کشفیات بوده مربوط به قبل از سلطنت «اسارهادون»^۱ بوده باشند و یا همزمان پلاک‌های سبک آسوری که در «خفتانلو»^۲ در شش کیلومتری جنوب غربی زیویه به دست آمده است، بوده و اینها نشان می‌دهد که سر و کار ما با میراثی منفرد و جداگانه نیست. (عکس ۱۸ آخر کتاب)

احتمال می‌رود که گنجینه زیویه در زمان سلطنت جانشین «آسور بانپال» ۶۶۸ تا ۶۲۶ ق. م پنهان گشته و فاصله زمانی این تاریخی به اندازه کافی دال بر پیدا شدن اشیاء سبک سکایی در گنجینه است. ارتباط این گنجینه را با زمان سلطنت «اسارهادون»^۳ به سبب معاملات و ارتباطاتی که وی با سکاها داشته دانسته‌اند زیرا این پادشاه در اوائل سلطنتش دختر خود را به عقد ازدواج یکی از شاهزادگان سکائی در آورده است. با اینکه از تاریخ زیویه در زمان سلطنت «اسارهادون» چیزی نمی‌دانیم، ولی به این امر واقفیم که «سارگون دوم»^۴ و قبل از او «اسارهادون» و «آسور بانپال» بعد از او بر ضد مانایی‌ها^۵ جنگیدند و «ایزیبی»^۶ «ایزیرتو»^۷ احتمالاً «انویه» و «خفتانلو» را به تصرف در آوردند. دو شهر اولی امکان دارد که مرکز قوای سکاها بوده زیرا در حدود ۶۷۵ ق. م سکاها و مانایی‌ها تحت ریاست سکاها پیمان اتحادی بسته بوده‌اند.

در اواخر قرن هفتم شهرهای اورارتی نیز مورد حمله و اشغال سکاها قرار گرفته است که حفاریات «کارمیر بلور»^۸ شاهی بر این امر است.

قبل از اینکه ناحیه «وان» به تصرف سکاها در آید به نظر می‌رسد که زمان صلح و آرامشی در بین اورارتی‌ها و مانایی‌ها و سکاها که غاصبین بعدی سرزمین آنها می‌شدند وجود داشته است.

1- Esarhaddon

2- Khaftanlo

3- Esar haddon

4- Sargon

5- Mannai

6- Izi

7- Izirtu

8- Karmir Blur

با به هم پیوستن اجزاء پراکنده این آثار هنری و سنن قدیمی و با خوشه‌چینی از وقایع زمان آسوری‌ها سر رشته‌هایی از تاریخ به دستمان می‌آید. مثلاً به نظر می‌رسد که گذشته از وضع نژادی، اقوام مانایی در اواخر قرن هشتم ق.م آن قدر نیرومند بوده‌اند که اقدامات جنگی آسوری‌ها و اورارتی‌ها را خنثی کرده‌اند. در قرون بین جنگ موفقیت‌آمیز «سارگون دوم» و سقوط پادگان سکایی در ناحیه «مانایی» هیچ‌گونه اطلاعی از «مانایی‌ها» به عنوان یک نژاد مستقل نداریم و احتمال دارد که در اشیاء گنجینه زیویه به غیر از یک صفحه عاج اثر دیگری از صنعت مانایی نبوده است.

بر روی این صفحه عاج تصویری از یکی از شاهان آن قوم نقش شده که یا در حال دریافت غنائم است یا مہیای رفتن به میدان کارزار. پادشاه در زیر چتری قرار دارد و ملازمی که اشیائی در دست دارد که از آن جمله تیر کمان شاه است همراه اوست. شکل آدمی دیگر که گاوی را هدایت می‌کند نیز بر آن دیده می‌شود. چتر شاه و درخت مقدس از سبک آسوری تقلید شده و صورت عمومی صفحه از سبک جالب ایرانی گرفته شده، یعنی البسه مردها از جامه‌های بلند با حاشیه چین دار و شکاف و نوارهای سوزن‌دوزی شده، در طرفین آن به کار رفته است و نظیر صورت‌هایی است که در فلزکاری چکشی لرستان دیده شده است (عکس ۲۳ آخر کتاب - شکل ۷) در هر دو جا تعدادی سبک هنری به کار رفته که وجود رابطه لرستان و مانایی را روشن می‌سازد و در نتیجه همین کشفیات است که احتمال می‌دهیم که ساکنین لرستان و مانایی در هزاره اول جزء اقوام ایرانی بوده‌اند که بدین نواحی مهاجرت نموده‌اند و دو طایفه ایرانی که بستگیشان با لرستان و مانایی از نظر تاریخ سیاسی این اقوام بسیار نزدیک است بر تمام نواحی غربی ایران مسلط شده‌اند.

در تاریخ هزاره دوم نام قبائل مادایی و «پارسوا»^۱ که همان نام‌های جدا نشدنی

یونانی برای مادی‌های و پارسی‌ها است ناشناس بوده و اولین بار در قرن نهم ق. م در اسناد آسوری از آنها یاد شده است. سران دو قبیله «ماد» و «پارسوا» در زمان سلطنت «شلمانسر سوم»^۱ (۸۲۹ تا ۸۲۴ ق. م) تحت نفوذ آسوری‌ها بوده‌اند و چنین به نظر می‌آید که در آن زمان پارسواها در جنوب و جنوب غربی دریاچه ارومیه سکنی داشته‌اند و مادها در جنوب شرقی دامنه‌های کوهستانی شمالی منطقه کردستان جا داشته‌اند. این نزدیک‌ترین قسمت‌های شمالی ناحیه‌ای است که در زمان هخامنشی به سرزمین ماد معروف بوده است. پارسوا یا پارسی‌ها در همین هنگام در امتداد جبال «زاگرس»^۲ سرازیر شدند و در مرکز نواحی زاگرس که آسوری‌ها آن را نیز منطقه نفوذ خود می‌دانستند دولتی تشکیل دادند که گرداگرد آن را منطقه بیگانه فراگرفته بود. «سارگون دوم»^۳ در زمین‌هایی که پارسی‌ها اشغال کرده بودند پادگان‌های نظامی مستقر کرد که مهمترین آن «خرخار»^۴ یا پادگان سارگون بود که در نزدیکی‌های همدان امروزی قرار داشته است. در این احوال یعنی همزمان با سلطنت «سارگون»^۵ پارسی‌ها مشغول تصرف دره‌های دامنه کوه‌های بختیاری^۶ بوده‌اند. شکل ۱۴

این ناحیه در مغرب شوشتر و شمال شرقی «شوش»^۷ در نزدیکی‌های منطقه ایلامی «انشان» قرار داشته است. این ناحیه را پارسی‌ها به نام «پارسوماش»^۸ نامیده و قسمت عمده از قبایل پارسوایی در آنجا مستقر گردیده و کم‌کم بر قلمرو سلطنت ایلامی که در حال اضمحلال بوده است، دست یافتند.

در اسناد تاریخی تا اوائل سال ۶۹۲ ق. م اتحاد «پارسوماش» و «انشان» در جنگ‌هایی بر ضد «سناخریب»^۹ پادشاه آسوری به اثبات رسیده است.

1- Shalmaneser

3- Sargon II

5- Sargon

7- Susa

9- Sennacherib

2- Zagros

4- Kharkhar

6- Bakhtiari

8- Parsumash

در سال‌های بین ۷۲۷-۷۲۲ ق. م. واسطهٔ ضعف «شلمانسر پنجم»^۱ مادی‌ها فرصت را غنیمت دانستند و نفوذ خود را در امور سیاسی آسوری‌ها تشدید نمودند، گرچه گمان نمی‌رود که وضع سادۀ ایلاتی مادی‌ها به آنها اجازهٔ دخالت در امور سیاسی دولت «سارگون دوم» را داده باشد. ولی در عین حال به طوری که از بعضی مدارک بر می‌آید یکی از سرکردگان مادی‌ها به نام «دیائوکو»^۲ در ۷۱۵ ق. م. به مخالفت با «سارگون» سر به طغیان برداشت و چون به نظر خطرناک می‌آمد او را پس از دستگیری به یکی از شهرهای آسوری تبعید کردند.

احتمالاً این سردار مادی همان کسی است که هردوت وی را به نام «دیوکس»^۳ و بانی اتحاد سلطنت مادها و بناکنندهٔ شهر «اکباتان» نامیده است. از موافقت‌های دیائوکو یا دیوکس و روابط او با پارسوا و اینکه او واقعاً یک مادی تمام و کمال بوده اطلاعی در دست نیست ولی آنچه مسلم است، پس از سلطنت سارگون در سال ۷۲۰ ق. م. یکی از شاهان مادی به نام «هوخشتره»^۴ که یونانی‌ها «سیاکزارس» نامیده‌اند به مرکز نظامی آسوری‌ها در «خارخار»^۵ حمله برد.

اشکالاتی که در روابط آسوری‌ها و مانایی‌ها در زمان سلطنت «اسارهادون»^۶ به وجود آمد، بود و محتملاً آنها را به تماس با مادی‌ها برای استفاده از وسیله سواری (اسب) و تهیه آذوقه وادار نموده است. قبل از این زمان «زاموا»^۷ مرکز تربیت اسب بوده است و با اینکه این منطقه همیشه نسبت به آسور وفادار مانده بود به واسطهٔ تجاوزاتی که در سرحدات شرقی آنها از طرف اقوام مانایی می‌شده کار معامله اسب را برای آسوری‌ها مشکل نموده بود.

1- Shalmaneser V

2- Daiaukku

3- Deioces

4- Ukshatar

5- Kharkhar

6- Esarhaddon

7- Zamua



ش ۱۴ نقشه آشور و ایران در قرن هشتم و هفتم ق.م

از زمان حمله‌های «شلمانسر»^۱ انجام هر کاری در نواحی «مادایی»^۲ خالی از خطر نبوده با وجود این «تیگلات پیلرسوم»^۳ (۷۴۶-۷۴۸ ق.م) از آنها باج می‌گرفته است. ولی اکنون چنین معلوم می‌شود که دخالت آسوری‌ها در امور داخلی مادی‌ها چندان

1- Shalmaneser

2- Madai

3- Tiglathpileser III

هم با مخالفت روبه‌رو نشده است، زیرا وقتی که قوای «اسارهادون»^۱ به نواحی مادها نفوذ کردند. سه نفر از سرکردگان مادی به نینوا رفته و از او برای پشتیبانی خود بر ضد مبارزات داخلی کمک خواستند، این سه نفر «اوپیس» اهل «پارتوکا»^۲ و «زاناسانا» اهل «پارتوکا»^۳ و «راماتائیا»^۴ اهل «اوروکازابارنا»^۵ بوده‌اند. محلی که شخصی اولی بدان متعلق بوده احتمالاً همان نواحی مرکزی ایران که بعداً «پارسیا»^۶ نامیده شده بوده است. ولی از محل اصلی خود آن در زمان مورد بحث اطلاع دقیقی نداریم.

تمام این نواحی از حیطة تسلط آسوری‌ها در «زاموا»^۷ خارج بوده است و اینکه مادها از آسوری‌ها برای نظم داخلی خود کمک خواسته و در عوض هدایای پر قیمت داده‌اند، قول هردوت که معتقد است مادها زیر فرمانروایی «دیوکس»^۸ متحد شدند، افسانه‌ای است که بعداً ساخته شده است.

در ۶۷۶ ق. م آسوری‌ها به سرزمین ماد حمله‌ور شده و تاکوه «بیکنی»^۹ (دماوند کنونی که در شمال شرقی تهران است) پیش رفتند و به این ناحیه که «پاتوشاری»^{۱۰} نامیده می‌شد در سنوات ۶۷۶ و ۶۷۳ ق. م حملات بیشتری نمودند، البته ممکن است راهی را که قشون آسوری پیموده از جنوب سرزمین مادی‌های می‌گذشته، ولی محققاً انتظار دخالت از جانب مادی‌ها و کیمیری‌ها^{۱۱} می‌رفته است. صفحه نقشه قدیمی (شکل ۱۴)

اسارهادون^{۱۲} ظاهراً در ۶۲۷ ق. م در سرحدات متصرفات شرقی خود وضع مستقری به‌وجود آورده بود، ولی اسناد مذهبی نشان می‌دهد که به واسطه حوادثی که در قسمت شرقی نواحی فرمانروائی او پیش آمده از ۶۷۴ ق. م به این نواحی متوجه

1- Esarhaddon

2- Uppis of Partukka

3- Zanasana of Partukka

4-

5- Ramataia of Urukazabarna

6- Parthia

7- Parshash, Zamua

8- Deioces

9- Bikni

10- Patusharri

11- Cimmerians

12- Esarhaddon

شده، زیرا در این زمان شخصی به نام «کاشتاریتو»^۱ که شروع به متحد نمودن «مانایی‌ها» مادی‌ها و قوای نورسیده کیمری‌ها نموده بود راه رسیدن غنائم و باج‌های نواحی «مانایی» را به مخاطره انداخته بود. «کاشتاریتو» ظاهراً پادشاه «کارکشی»^۲ از نواحی مرکزی جبال زاگرس بوده است که مردمان اصلی آن باقی‌مانده «کاسیت‌ها»^۳ بوده‌اند. به دلایل قابل قبول دانشمندان مؤخر «کاشتاریتو»^۴ را همان کسی که هردوت «فرا اورتس»^۵ خوانده است می‌دانند و نیز او را پسر «سیاکزار»^۶ می‌شناسند و به قول همین دانشمندان وی نخستین کسی بود که پارسی‌ها را تحت نفوذ مادی‌ها درآورد.

«کاشتاریتو»، «دورانلیل»^۷ و «شارواگی»^۸ که از شهرهای مهم «مانایی»^۹ بودند از دست آسوری‌ها گرفت و در این مناطق به فرمانروایی مشغول بود تا اینکه آسور بانیپال بعد از سال ۶۶۰ ق.م دو مرتبه آن ناحیه را به زیر نفوذ آسور عودت داد.

از اینکه «فرا اورتیس»^{۱۰} «چیش پش»^{۱۱} «پارس»^{۱۲} را چه وقت به تابعیت خود در آورد سندی در دست نداریم، ولی از حوادثی که منجر به رابطه کوروش و آسور بانیپال گردید و در فصل بعد به آن اشاره خواهد شد این امر ممکن به نظر می‌آید. زیرا محل زد و خوردها و اختلافات اولیه آسوری‌ها و مادها از کناره‌های دریای خزر تا نواحی خلیج فارس امتداد داشته است. «اورارتو»^{۱۳} و «ایلام»^{۱۴} هر دو زیر نفوذ مادی‌ها درآمده بودند و مادی‌ها و اورارتی‌ها هر دو از «مانایی‌ها»^{۱۵} به عنوان یک کشور دست‌نشانده استفاده می‌کردند و در این احوال «سکاها»^{۱۶} که خود جزئی از «کیمری‌ها»^{۱۷} بودند از این آشفتگی

1- Kashtaritv

3- Kassite

5- Phraortes

7- Kashtaritu

9- Mannean

11- Teispes

13- Urartu

15- Manna

17- Cimmerian

2- Kar Kashi

4- Kashtaritu

6- Cyaxares

8- Sharru - iqbi

10- Phraortes

12- Parsua

14- Elam

16- Scythians

تا حد ممکن استفاده می‌کردند.

یکی از علل گوناگون بودن گنجینه «زیویه» برخورد های اقوام مختلف و حوادث بسیاری است که در این مناطق رخ داده و ما برای دست یافتن به آغاز هنر و صنعت مادی‌ها باید اشیاء این گنجینه را از نظر دور نذاریم. پس باید سؤال کرد که اهمیت اشیاء اصلی گنجینه زیویه در چیست؟ و این هلال‌های مصور و صفحات منقوش به اشکال و خطوطی که نه کاملاً «آسوری» نه «اورارتی» نه «سکایی» و نه «مانایی» خالص هستند چه مسائلی را برای ما روشن می‌سازند؟ لذا باید در قضاوت محتاط بود و در نظر گرفت که آیا می‌توان آنها را به هنر مادی‌ها یعنی اقوامی که تا این زمان در تاریکی‌های هزاره اول تاریخ مانده بودند نسبت داد یا به «پارسوا»^۱ ها که هنرهای «لرستان» را کم و بیش می‌توان به مفر حکومتشان یعنی نواحی مرکزی زاگرس نسبت داد؟ کشفیات لرستان از قبیل سیتولا^۲ و صفحه‌های گلی و کاشی‌هایی که در «شوش» و «چغازنبیل»^۳ (شکل‌های ۸ و ۱۵) به دست آمده است و نیز جعبه‌هایی که همه مشترکاً منقوش به هیکل حیواناتی شبیه هم هستند. بی‌شک نباید در این مرحله از مطالعه درباره شکل مختصر هنر مادی اصرار ورزید با اینکه اشیاء یافته شده در زاگرس و آنهایی که در زیویه کشف شده‌اند، همه اشکالی شبیه هم دارند و صفوف حیواناتی افسانه و مشابه که همه اشاره به یک اصل آسوری آنها می‌نمایند. قابل توجه تصویر حیواناتی است که هم روی اشیائی که از زیویه به دست آمده و هم بر روی صفحه‌ها و دیگر اشیائی که در لرستان کشف شده دیده می‌شود که صندوقچه سینه این حیوانات به شکل مثلث‌هایی هستند که دو ضلع آن انحنایی به طرف بالا داشته و به وسیله تکه‌ای به بالای لگن خاصره متصل می‌شوند و ادامه این سبک تا ابتدای پیدایش هنر هخامنشی به چشم می‌خورد، در نتیجه چنین به نظر می‌رسد که آثار هنری مادی که در شمال و مرکز زاگرس پیدا شده از اختلاط این سبک‌های مختلف سرچشمه گرفته‌اند.

1- Parsua

2- Situlae

3- Tchogha Zambil



ش ۱۵ جعبه کاشی از شوش ۷۰۰ ق.م

درباره لباس و ظاهر قباغه مادی‌ها در ازمنه ابتدایی از هنر آسوری مشخصات خاصی را نمی‌توان به دست آورد و آنچه نشان داده شده و بیشتر جنبه عمومی دارد در تصاویر برجسته مربوط به «سارگون» مادی را چنین نشان می‌دهد که مردمی متوسط القامه با موهای کوتاه بوده‌اند و شنل‌هایی از پوست گوسفند و یا پوست پلنگ و یا پوشش‌های ساقه بلند و بنددار به پا دارند که تا ماهیچه پا می‌رسد و کلاهشان نوک تیز که یا نواری پهن در جلو پیشانی دارد و یا سه مرتبه روی هم تا خورده است. در هر صورت طرز لباس همان است که باید از مردم مناطق سردسیر انتظار داشت. در حاشیه تابوت مفرغی که در زیویه پیدا شده است هیکل مردانی دیده می‌شود که شبیه مادی‌ها لباس پوشیده (شکل ۱۶) دور لباس‌ها شبیه (حاشیه از پشم است) و نقش آن خال خال (که گویی از پوست پلنگ است).



ش ۱۶ مادی‌ها در موقع آوردن هدایا نقره شده

روی دیواره تابوت مفرغی

پایه گذاری شاهنشاهی

در نتیجه تماس های سرحدی و زد و خوردهای گوناگونی دیری نپایید که مادی ها و آسوری ها دست به گریبان شدند. «فرا اورتیس»^۱ که در اسناد آسوری وی را «خشتاتری ها یا کاشتریتو»^۲ خوانده اند سلطنتش چندن دوامی نداشت، طایفه تازه نفس از ریشه پارسوایی بر ایرانی های نواحی جنوب پارسوماش مسلط شدند و سرکرده آنان «هخامنش»^۳ بوده که نام او سلسله هخامنشی که یونانیان آنها را «اکامنید»^۴ خوانده اند گذارده شد و از زمان نوه او «آریا رامنه»^۵ یا «آریا رامنس»^۶ اولین نوشته های تاریخی که به خط ایرانی «سبک میخی» به جا مانده که به سلسله هخامنشی اشاره می نماید. در این لوحه آریا رامنس و برادرش «کوروش اول»^۷ و پدرشان «چیش پش» یا «تیسپس»^۸ را به هخامنش می رساند.

چیش پش در این نوشته عنوان «شاه بزرگ»، «شاه انشان»^۹ را دارد و به طوری که می دانیم انشان نام ایلامی نواحی شمال و مشرق شوش در خوزستان کنونی بوده است.

1- Phraortes

3- Hakhamanish

5- Ariarimnes

7- Kurosh

9- Anshan

2- Khshathrita or KAshtaritu

4- Achaemenids

6- Ariarimnes

8- Chishpish or Teispes

احتمال دارد این نام یعنی «تیوشپا»^۱ همان سرکرده «کیمری»^۲ است که در اسناد زمان اسارهادون^۳ سال ۶۷۸ ق.م دیده شده است. (شکل ۱۷) از آنچه از مواد لوحه «آریا رامنه» مفهوم است نواحی ذکر شده بی شک مرکز سکونت خاندان بزرگ هخامنشی بوده است ولی تا قبل از «چیش پش» کاملاً تحت نفوذ آنها در نیامده بود. آنچه به نظر می رسد این است که در آن زمان پارسواها هنوز در حال مهاجرت به مناطق جنوبی بوده اند و کم کم این مناطق را از دست ایلامی ها خارج نموده اند.



ش ۱۷ لوح زرین آریارمن شامل خط میخی پارسی از همدان

در نوشته های آریارمنه از «اهورا مزدا» به طور وضوح نام برده شده و او را مسبب اعطای سرزمین پارس «جای مردان بزرگ و اسبان ممتاز» دانسته و این اولین مرتبه است که نام خدای بزرگ آریایی در نوشته های ایرانی آمده است.

در لوحه ای به تصرف سرزمین های جنوب شرقی پارسوماش و انشان یعنی «پارسا»^۴ (که همان فارس و نواحی اطراف شیراز است) به وسیله آریارامنه اشاره شده است.

وی لقب پدر خود یعنی پادشاه انشان را به برادرش کوروش اول داد و برای خود القاب بزرگتری مثل: «شاء شاهان و شاء پارس» انتخاب نمود. از طرز تقسیم پارس بین

1- Teushpa

2- Cimmerian

3- Esarhaddon

4- Parsua

دو پسر «چیش پش» بعد از مرگ وی اطلاعی در دست نداریم.

آنچه در مورد تقسیم مملکت در این لوحه آمده - اگر لوحه‌ای که در همدان به دست آمده لوحه اصلی باشد و بعداً ساخته نشده باشد با عنوان‌هایی که در اعلامیه «نبونیدوس»^۱ آورده شده تطبیق می‌نماید.

آریارامنه پس از تصرف پارسوماش و انشان و پارس در جنوب به فکر تصرف مناطق شمالی افتاد، ولی اتحادیه‌ای که از مادی‌ها، سکاها، کیمیری‌ها زیر نظر و فرمان کاشتاریتو که همان «فرا اورتس»^۲ باشد تشکیل یافته بود و قبلاً هم اشاره نمودیم که چگونه چیش پیش هخامنشی را مغلوب و به عبودیت در آورد جلو پیشرفت‌های آریارامنه را گرفت. سپاهیان این اتحاد سه جانبه نواحی جنوبی را زیر تاخت و تاز اسبان خود در آوردند و به قتل و غارت پرداختند. از جمله غنائمی که به غارت رفت یکی همین لوحه طلای آریارامنه بود که آن را با خود به مرکز حکومت مادی‌ها یعنی اکباتان بردند (اکباتان که همدان کنونی است در نوشته‌های آسوری به نام «اگمتنه»^۳ آمده است) پس از آن فرا اورتس اتحادی بر ضد آسوری‌ها تشکیل داد، ولی با شکست روبرو شد و به دست سپاهیان «آسور بانیپال» به قتل رسید ۶۵۳ ق.م.

هنگامی که پارس به دست مادها افتاده بود، کوروش هنوز در پارسوماش و انشان فرمانروایی می‌کرد و در نتیجه مرگ «کاشتاریتو» از مادها جدا گشته و مستقلاً به فرمانروایی پرداخت و گرچه خود را باج‌گذار آسور بانیپال که در نینوا بود شناخت، ولی قلباً هواخواه «شماش - شم - اوکین»^۴ فرمانروای یاغی بابل بود.

کوروش در مقابل خطری که از جانب مادی‌ها «پارسوا» را تهدید می‌کرد به کمک و پشتیبانی آسوری‌ها آن قدر امید نداشت. پس از مرگ آسور بانیپال در سال ۶۲۶ ق.م. مادها تحت فرمانروایی «سیاکزار دوم»^۵ که جانشین و پسر کاشتاریتو (فرا اورتوس) بود

1- Nubonidus

2- Phraortes

3- Agmatana

4- Shamash/Shum/ukin

5- Cyaxares II

ناحیه پارس را تضعیف نموده به عبودیت خود درآورد و نینوا^۱ پایتخت آسور را متصرف شد. بنا به قول «هردوت» که گفته‌اش بنابر سیر زمانی تاریخ چندان درست نیست. مادی‌ها از تصرف نینوا منصرف شده بودند، هوخستره از «سکاها»^۲ که متحد او بودند مطمئن نبود و اقوام نورسیده سکایی که پشت سر او به فلات ایران سرازیر شده بودند لشکر وی را در مخاطره عظیمی قرار داده بودند و همین عملیات و تدابیر جنگی سکایی که ایجاد وحشت در دل طرف بود که به قول هردوت وی را مجبور نمود که برای بیست و هشت سال با پرداخت هدایا آنها را از حمله به مناطق وی منصرف نماید ولی در ۶۱۲ ق.م هوخستره که قدرتی یافته بود نینوا را متصرف شد و مواد صلح‌نامه را به «نبوپولاسار»^۳ بابلی که در مراحل آخری جنگ با وی متحد شده بود قبولاند.

هوخستره پس از شکست آسور بالیت^۴، در «حران»^۵ تمام نواحی بین‌النهرین را متصرف شد و پس از جنگ‌های پی‌درپی در ارمنستان مقرر حکومت اورارتی که هجوم اقوام سکایی آنها را ضعیف کرده بودند، تمام آن منطقه را از حدود رود «هالیس»^۶ در شمال، تا «شوش» در جنوب به دست آورد. با اینکه لیدی^۷ در طرف «اناتولی»^۸ و کلدیه یا «کالدایی»^۹ در جنوب بین‌النهرین هنوز در آزادی به سر می‌بردند، ولی هوخستره را در حقیقت می‌توان پایه‌گذار شاهنشاهی ماد دانست، یعنی ولی اولین شاهنشاه ایران بود که اقوام چادرنشین شرق نزدیک به خود دیده بودند.

تنها رقیب و مدعی این شاهنشاهی آریارامنه و برادرش^{۱۰} کوروش اول در پارس بودند که همچنان در اطاعت مادی‌ها ماندند.

از ازدواجی که به خاطر اتحاد انجام گرفت و دختر آستیاژ^{۱۱} پسر و جانشین هوخستره

1- Nineveh

3- Nabopolassar

5- Harran

7- Lydia

9- Chaldaea

11- Astyages

2- Scythians

4- Arsurballit

6- Halys

8- Anatoli

10- Anatoli

شاهنشاه ماد با کمبوجیه^۱ پسر کوروش اول شاه شاهان و پادشاه انشان (با این همه هنوز تابع مادها) ازدواج نمود پسری به وجود آمد که کوروش دوم^{*} بود. در سال ۵۵۹ ق. م. کوروش دوم پادشاه ناحیه انشان شد، ولی تابع مادی‌ها بود.

در نوشته‌های بابلی از ۴۵۷ ق. م. به بعد وی را پادشاه «پارس»^۲ خوانده‌اند کوروش از استعدادی که در قبایل ایرانی سپاهی‌گری می‌دید استفاده نمود و به تربیت نظامی آنان پرداخت^{**}، زیرا مایل بود که هم به رقیب خود در اکباتان^۳ قدرت‌نمایی نماید و تابعیت تیره آریا رامنه عموی خود را که سرزمینش را با کمبوجیه اول متصرف شده بود تعیین نماید.

در ناحیه پارس کوروش شهری درخور شاهان بنا نهاد که «پاسارگاد» نام یافت و اولین شهر هخامنشی در ایران بود. (تصویر ۱۸).

احتمالاً نام شهر را از قبیله‌ای که در همان نواحی سکنا داشتند گرفته و گمان نمی‌رود که این قبیله با طوایف پارسوا ارتباطی داشته است.

کوروش آشکارا در پی متحدی بود که وی را در مقابله با ماد یاری نماید و بهترین شخصی را که یافت «نبونیدوس»^۴ غاصب تاج و تخت بخت‌النصر^۵ بود نبونیدوس اتحاد خود را با کوروش خواسته خدایان می‌دانست، وی پس از اینکه فرمانروایی بابل را به دست بالشازار سپرد خود به سوی سوریه لشگر کشید (بالشازار همان کسی است که در کتاب دانیال کارهای مهم و بسیاری را به او نسبت داده‌اند). همزمان با لشگرکشی نبونیدوس کوروش نیز آستیاژ را سرگرم جنگ نمود. موقعیت آستیاژ به واسطه خیانتی که دو نفر از بهترین سردارانش به او کرده و به قوای کوروش پیوستند تضعیف شده بود. سرانجام این نبردها همان‌طور که انتظار می‌رفت شد یعنی نبونیدوس تمام سرزمین

1- Cambyses

* - کوروش کبیر.

2- Parsa

##- Cyrus the Greet

3- Ecbatan

4- Nabonidus

5- Nebuchadnezzar

غربی سوریه را تاکنار دریا مسخر نمود و پارسی‌ها اکباتان را به تصرف در آورده با غنائم بسیار به پاسارگاد برگشتند.

اتحاد بابل و هخامنشی که در نتیجه این فتوحات نمی‌توانست بیشتر ادامه یابد، از دو نظر بود، یکی بستگی نژادی و هم‌کیشی که بین پارسیان و مادی‌ها وجود داشت، ناگزیر از به هم زدن توازن بین الملل که تازه به وجود آمده بود می‌شد، زیرا پس از تصرف سرزمین ماد، پارسی‌ها خود را در رأس شاهنشاهی ماد یافتند و این شاهنشاهی شامل بیشتر سرزمین بین‌النهرین بود که خود جزء منطقه نفوذ بابل نیز قرار داشت. علت دوم ضعف بابل که در نتیجه اشتیاق نبونیدوس به تصرف نواحی عربستان و سرانجام سکنی گزیدن در آن نواحی به وجود آمده بود و دیری نپایید که کوروش بابل را متصرف و ضمیمه شاهنشاهی ایران نمود.

البته جریان این کار خیلی با سرعت انجام نگرفت، زیرا در همین زمان از نواحی تازه مزاحمت‌هایی به وجود می‌آمد که کوروش را سخت به خود مشغول می‌داشت، وی که در ضمن سرگرم استقرار قدرت خود بر شهرهای تسخیر شده آسوری مثل: «آربلا»^۱ و نینوا^۲ و آسور^۳ بود مزاحم جدیدی به نام «کرزوس» پادشاه لیدی^۴ یافت که از ماوراء «هالیس»^۵ به فکر دست یافتن به مناطق از دست رفته که به مادها تسلیم کرده بود افتاد و اکنون که مادی‌ها به دست پارسی‌ها شکست خورده بودند وی نیز قصد پس گرفتن زمین‌های خود کرد.

در سال ۵۴۷ ق.م سپاهیان طرفین به میدان کارزار آمدند در این احوال تمام قسمت‌های شمالی بین‌النهرین و سوریه شمالی و جنوب شرقی ترکیه متفقاً از کوروش پشتیبانی می‌کردند و در نتیجه کرزوس مغلوب شد و پایتخت او «سارد»^۶ که در مناطق کوهستانی و راه‌های بسیار صعب‌العبور قرار داشت به دست سپاهیان فاتح افتاد،

1- Arbela

2- Nineveh

3- Assur

4- Croesus of Lydia

5- Halys

6- Sardis

کز زوس که به کلی ناامید شده بود خود را بر روی سکوی مراسم تشییع مردگان قربانی نمود، شکست وی برای هیچ ملتی به اندازه یونانی‌ها گران تمام نشد. زیرا از این به بعد تماس ایرانیان با نواحی ساحلی «ایونیا»^۱ که مسکن یونانی‌ها بوده و قبلاً جزء شاهنشاهی تازه مسخر شده لیدی به شمار می‌رفت وارد یک مرحله از تاریخ می‌شود که روشن‌ترین فصل تاریخ جهان را تشکیل داده است.



ش ۱۸ نقش انسان بالدار نقر شده روی جرز در ورودی

کاخ در پاسارگاد

نکاتی که مربوط به تجزیه و اضمحلال شهرهای تجاری ایونی و یونانی که در آن احوال دست‌خوش اغراض مستی از راهبان غیب‌گو و مزور قرار گرفته بودند می‌باشد، حتماً مربوط به تاریخ یونان است؛ زیرا که برای ایرانیان این‌گونه مسائل سرحدی پیش پا افتاده و بی‌اهمیت بودند.

قسمتی از شهرهای یونان تسلیم و مطیع ایران شدند؛ زیرا مصلحت کار را برای ادامه

امور تجاری که از زمان شاهنشاهی لیدی مشغول به آن بودند در اطاعت از فاتحین جدید تشخیص دادند و یکی پس از دیگری یا تسلیم ایرانیان شدند و یا بعضی صلاح در این دیدند که ترک دیار خود کرده و به نواحی غربی مدیترانه پناه برند. «لیس‌ها»^۱ که اقوامی از باقیمانده «لکو»^۲ دزدان دریایی بودند و در هزارهٔ دوم ق. م شاهنشاهی «هیتیت»^۳ را با موفقیت به ستوه آورده بودند در این زمان به امور کشاورزی مشغول بوده و در مقابل هجوم سپاهیان ایران دروازه‌های شهر خود «کزانتوس»^۴ را به روی خود بسته و تا دم مرگ مقاومت نمودند. ایران مناطق «لیسی»^۵ لیدی^۶ و «ایونیا»^۷ را به نواحی جداگانه تقسیم کرد در همین حال بود که نبونیدوس^۸ با کروزوس^۹ بر ضد ایران اتحادی بست و این یکی از عواملی بود که به ضرر او تمام شد، نواحی بابل آهسته آهسته جدا شده به شاهنشاهی ایران پیوستند و با بروز انقلاب در بین ایلامی‌های متیم شوش که تاکنون از بابل تبعیت می‌نمودند، اضمحلال قطعی بابل به وقوع پیوست و دیگر این ناحیه برای کشورگشایان هخامنشی منطقه خطر محسوب نمی‌شد. حاکم شوش که «گابارو» یا به قول یونانی‌ها «گبریاس»^{۱۰} نام داشت در سال ۵۴۶ ق. م به قوای کوروش پیوست.

شش سال از این ماجراها گذشت تا سرانجام نبونیدوس مورد حملهٔ مستقیم کوروش قرار گرفت و پس از شکست سر به اطاعت آورد. در این احوال در مناطق شمال مرکزی فلات ایران و در جنوب شرقی دریای خزر در ناحیه‌ای که احتمالاً وارکان^{۱۱} یا به قول یونانی‌ها هیرکانی نامیده می‌شده و از قبائل مختلف مسکون بود به اطاعت شاه ایران

1- Lycians

3- Hittite

5- Lycia

7- Ionia

9- Croesus

11- Varkana or Hyrcani

2- Luqqu

4- Xanthus

6- Lydia

8- Nabonidus

10- Gobryas

در آمدند. در قسمت‌های جنوبی این نواحی اقوام قوی‌تر به نام پارت‌ها^۱ سکنی داشتند که رئیس آنان مجبور شد عنوان فرمانروای تابعه ایران را قبول کند و امکان دارد در همین سنوات بوده که کوروش موطن آریاها^۲ را که مارگیان^۳ سغدیان^۴ و کورسمیا^۵ یا خوارزمیا نام داشتند تا حدود رودخانه «جاکاراتس»^۶ (سیردریا)^۷ و تا «ماساژت»^۸ که ماوراء آن رودخانه بود پیش برود، ولی در اینکه کوروش قبل از حمله به بابل این نواحی را متصرف شد (به قول هردوت) شک است. عاقبت در سال ۵۳۹ ق. م نبونیدوس که در کشور خود به واسطه سیاست دینی اش مورد حمله قرار گرفته بود و عدم رضایت اسیران خارجی و تجار در پایتخت به آن اضافه گشته بود دروازه‌های بابل را بدون کوچک‌ترین مقاومتی بر روی سپاهیان ایرانی گشود.

فتح بابل ایرانیان را مستقیماً وارد مرحله‌ای از تاریخ که در کتاب مقدس ذکر آن رفته، نمود. در ناحیه «تل جیب»^۹ در بابل در کنار نهر کبر^{۱۰} هزقیل^{۱۱} یکی از پیغمبران یهود سکنی داشت و در نیپور^{۱۲} در جنوب شرقی بابل محل سکناى اقوام یهود که تبعیدشدگانی را تشکیل می‌دادند که هم در نوشته‌های کتاب مقدس و هم در آثار خرابه‌های نیپور وجود آنها مسلم شده است و برای این اقوام بود که فتوحات و پیروزی کوروش موجب نجات و آزادیشان گشت، او را به نام خدمت‌گزار یهوه^{۱۳} خدای آسمانی یهود مفتخر کردند و از قرائن مداحی و بزرگ‌داشتی که اشعیای دوم^{۱۴} درباره کوروش گفته بسیاری از مورخین را به این فکر انداخته که امکان دارد در داخل بابل یهودیان اسیر به نفع ایران نقشه و دسیسه‌ای طرح کرده بودند که کار تسخیر را آسان‌تر

1- Parthians

2- Aryan

3- Margiana

4- Sogdiana

5- Choresmia

6- Jaxartes

7- Sir - Darya

8- Massagetai

9- Tel Abib

10- Kabar

11- Ezekiel

12- Nippur

13- Yahweh

14- Second Isaiah

نمود.

اولین فرمانروایی که از طرف ایران در بابل گماشته شد گبزیاس^۱ نام داشت در نتیجه جنگ‌هایی که بخت‌النصر در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد کرد فلسطین و سوریه را جزء باج‌گزاران شاهنشاهی بابل نمود.

پس از چند سال عبودیت «یوآخیم»^۲ پادشاه یهود^۳ که انتظار کمک از مصری‌ها را داشت آن‌قدر جرأت در خود دید که از دادن باج به بابل خودداری کند. جانشین او «زدکیاه»^۴ که شخصی ضعیف بود آشکارا سر به طغیان برداشت، ولی سرانجام در سال ۵۸۷ ق.م قوای بخت‌النصر وی را شکست دادند. گروه بسیاری از یهودیان به اسارت و تبعید به بابل فرستاده شدند و این تبعیدشدگان از نزدیک مراقب احوال سیاسی و سرنوشت بابل بودند.

دانیال پیغمبر که یکی از پیشگویان آن زمان بود در داستان نوشته بر دیوار، سقوط بابل را در یکی از مهمانی‌های بزرگی که «بالتازار»^۵ داده بود پیش‌بینی نمود و از شکست و تقسیم شاهنشاهی بابل به دست مادی‌ها و پارسیان تحت فرمانروایی کوروش باخبر کرد.

از کوروش در امور مذهبی مدارکی در دست داریم که شاهد و گواه رفتار او نسبت به کیش و آئین مردم منطقه بین‌النهرین است. نبونید^۶ که افکار کهنه پرستانه‌ای داشت و خدایان مناطق شمالی را پرستش می‌کرد توازنی که تا آن زمان در امور مذهبی آن دیار وجود داشت برهم زد، دولت هم به خاطر عقاید او معابد به خصوص و به اصطلاح نورچشمی را پشتیبانی می‌نمود.

کوروش مدعی است که مردوک^۷ وی را مأمور کرد تا بت‌های خدایان سومری^۸ و

1- Gobiya

2- Jehoiakim

3- Judah

4- Zedekiah

5- Balshazzar

6- Nabonidus

7- Marduk

8- Sumer

«اکد»^۱ را که نبونید از محل اصلی به بابل منتقل نموده بود به جای خود برگرداند و این کار آنان را خشنود نمود.

اگر این مسئله را در نظر بیاوریم که حاکی از علت رفتار کوروش در قبال معتمدان مذاهب مختلف و اجازه مراجعت یهودیان به سرزمین اصلیشان اورشیلیم باشد، باید خصائص اخلاقی ایرانی این شاهنشاه بزرگ را در نظر بگیریم. این خصیصه جهان‌گرایی که بیشتر جنبه اخلاقی و دنیاپسندی داشت گرد هیچ معبد و ستایش‌گاهی که قبله مذهبی ملی و مخصوص به خود باشد نمی‌گشت و خود دلیل مبین اخلاق انسانی و فکر بلند کوروش و ایرانیانی است که وی از میانشان برخواسته است.

در عین اینکه مدرکی در دست نداریم که مبنی بر استمرار مجدد و دسته‌جمعی یهودیان باشد و تورات هم وضع منطقه‌ای را که بنای مجدد معابد در آن صورت گرفت و وضع اصلی فلسطین را در زمان تسلط ایرانی‌ها خیلی مقرون به حقیقت بیان نکرده و اصولاً در آن وضع خوبی را نشان نداده منطقه ماوراء رودخانه که به پنج قسمت تقسیم شده بود ناحیه یهود^۲ فقط یکی از آن مناطق را تشکیل می‌داد.

چهار ناحیه دیگر عبارت از «سیریا»^۳ مگید^۴ سامره^۵ و اشدود^۶ در فلسطین^۷ و امن^۸ در ماوراء اردن^۹ بوده‌اند.

در سالنامه‌های وقایع بابل که در بیست و دومین سال سلطنت داریوش (۵۰۰ ق. م) نوشته شده است حادثه فتح بابل به دست کوروش ثبت است، ولی مدارک دیگری که خود کوروش نوشته است «استوانه کوروش» است که در بابل به دست آمده و پیش‌تر هم به آن اشاره کردیم در جایی که به رفتار ناپسندیده در امور مذهبی اشاره می‌نماید

1- Akkad

2- Yudah

3- (Athura) - Syria

4- Megiddo

5- Samerina

6- Ashdod

7- Philistia

8- Ammon

9- Transjordan

منظورش نبونید است که تعادل مذهب را به هم زده بود. مردمان شهر «اور»^۱ که از ابتدای زمان «سومر»^۲ ها وجود داشته‌اند خدای ماه «ننار»^۳ را ستایش می‌کرده‌اند و خدای بابلی «سین»^۴ نیز بعداً به آن محلق شد و در استوانه دیگری که در همین ناحیه از کوروش به دست آمده، چنین درک می‌شود که وی الهه «سین» را به معبد اصلی آن برگردانید و آثار ساختمان معبدی که دوباره ساخته شده حکایت از این می‌کند که این معبد آخرین ساختمان است که در «اور» در سال اول اقامت کوروش بنا شده است. در محل یا دروازه شمالی این ستایشگاه درهای تازه کار نهادند که کوروش نام خود را روی آجرهای بالای چهارچوب‌های آن مهر کرده است، در نوشته‌هایی که در اسناد کوتاه و یا طولانی به جا مانده داستان سپاس‌گزاری کوروش به خدایان محلی برای پیروزی‌هایی که در آن محل نصیب او شده، گفته شده و تعمیر مجدد معابد و رجعت دادن بت‌ها مبنی بر همین اصل بوده است.

روش رسمی وی در این موارد به طرز خاص و سبک ساده‌ای بود که به احتمال قوی در فرمان آزادی یهودیان نیز بدان عمل کرده است.

کوروش از بابلی‌ها انتظار نداشت که وی را به عنوان یک فاتح و منجی یاد کنند. بلکه می‌خواست وی را یک شاه آزادی‌خواه که حامی مردوک خدای اصیل بابلی‌ها نیز بود بشناسند.

امر دیگری که وی را در تصرف بابل کمک کرد، این بود که نبونید شخصاً با بخت‌النصر نسبت نسبی نداشت و می‌توان وی را غاصب تاج و تخت دانست و برکنار کردن نبونید و با در نظر داشتن تبلیغاتی که فاتحین خاور نزدیک برای موفقیت‌های خود معمول می‌داشتند جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که طرز برخورد کوروش با مناطق متصرفه‌ی جنبه مصلحت‌بینی و خیراندیشی بیش از همه چیز بوده و این خود در تاریخ

1- Ur

2- Sumerian

3- Nannar

4- Sin

حوادث بین‌النهرین تازگی داشت زیرا مردمان مغلوب و نواحی متصرفه نه قتل عام می‌شدند و نه تبعید و به پیکره‌های خدایان مذاهب هر محل هیچ‌گونه بی‌حرمتی و تحقیر نمی‌شد و بالعکس در بابل از نظر مذهب و سیاست و اقتصاد مردم از شاه جدید انتظارهای خوشی را داشتند.

شاهزادگان آسوری در بابل به نزد کوروش باریافته و اظهار عبودیت نمودند و در همین سال یعنی ۵۳۷ ق.م بود که کوروش خود به مداخله مستقیم و کارهای بابل خاتمه داد و به اکباتان محل سکونت خود برگشت وی پسر خود کمبوجیه را به عنوان نایب السلطنه در بابل گذارد، ولی از اینکه کمبوجیه در مراسم سال نو ۵۳۸ ق.م به جای پدرش در جشن شرکت نموده بود، احتمال می‌رود که کوروش در آن موقع مشغول پیشرفت در مناطق شرقی ایران و جنوب مرکزی آسیا بوده و به توسعه مرمت نواحی شرقی شاهنشاهی می‌پرداخته و پسر را مأمور انجام تشریفات جشن‌های سال نو نموده است.

از نظر فرهنگ و تحول اجتماعی نواحی شرقی با بابل قابل مقایسه نبود، ولی نزدیکی اقوام ماد و پارسی به هم‌کیشان بومی و قدیمی‌تر خود فرهنگ و روحانیت هخامنشی را غنی‌تر نمود. به خصوص در مناطق آریانشین آسیای مرکزی که آرمان‌های اجتماعی و مذهبی آریایی دست نخورده و آلوده نشده بودند و نظر عمومی مورخین بر این است که در خورزمیا^۱ در زمان کوروش مردم از ظهور قائد و پیامبر مذهبی به نام «اسپیتاما» - زاراتوشتر (یا همان) زرتشت^۲ به خوبی استقبال کرده‌اند.

با اینکه می‌توان مطمئن بود که از جانب شرق کوروش حدود متصرفات خود را به رودخانه سیر دریا^۳ محدود نمود، ولی از استحکامات و برج باروی جنگی که به گفته نویسندگان کلاسیک به وسیله کوروش ساخته و نام شهر کرشانا^۴ (شهر کوروش) یا

1- Choresmia

2- Spitama Zarathustra (Zoroaster)

3- Jaxartes

4- Kyreschata

سیرو پلیس^۱ هم آورده شده، از نظر باستان‌شناسی اثری دیده نمی‌شود. در ماوراء این رودخانه اقوام «ماساژت‌ها»^۲ که نژاد آریایی بودند به کوروش تسلیم نشدند، این مردم که خوراکشان ماهی بود و بنا به گفته نیمه افسانه‌ای هردوت ملکه «تامیریس»^۳ بر آنها حکومت می‌کرده با کوروش به رزم پرداختند و در همین جنگ‌ها بود که کوروش در سال ۵۳۰ ق.م جان خود را از دست داد. تصور می‌رود که شکست سپاه ایران به واسطه تاکتیک جنگی بود که این اقوام به کار می‌بردند و بعدها هم سپاهیان ایرانی این روش جنگی را که به قیمت جان فرمانروای بزرگشان تمام شده بود، آموخته بودند و بعدها آن را از روش‌های اختصاصی جنگ‌های خود کردند.^۴

جسد کوروش را که آغشته به نوعی مومیایی معطر و موقت بود به پاسارگاد بردند و در آرامگاه او که بنای کوچکی بر چند پلکان و به سبک معماری «اورارتی‌ها»^۵ بنا شده بود مدفون ساختند. (شکل ۱۹)

کوروش هشت سال قبل از اینکه در صحنه نبرد جان خود را از دست بدهد، پسر بزرگ خود «کمبوجیه» را که به حد رشد رسیده بود، به پادشاهی «بابل» گمارد، کمبوجیه تنها شاه هخامنشی است که در اسناد اداری همزمان خودش عنوان ولیعهدی به او اطلاق شده است. کوروش زحمت بسیار کشیده تا در مراسمی در پیشگاه ماردوک^۶ خدای بابلی که می‌بایست مقام شاه تازه را بپذیرد، کمبوجیه را به مردمان بابل شناساند و آنان نیز او را پادشاه برحق خود شناختند.

پس از فلسطین که در این هنگام جزئی از شاهنشاهی ایران شده بود، مصر که هدف

1- Cyropolis

2- Massagetae

3- Tomyris

۴- نوع این رزم، آن بود که از دو جانب خارجی سپاه سوارهای تیز روی خارج شده و سپس به جانب سپاهیان ایران می‌تاختند و این حملات چنان برق‌آسا و برای ایرانیان ناشناخته بود که غافلگیر گشته و یارای مقاومت و حتی دفاع از شاهنشاه بزرگ خود را نداشتند. (مترجم)

5- Urartian

6- Marduk

سپاهیان ایران قرار گرفت، با «کروزوس»^۱ متحد بود و فلسطین برای آزادی خود از آنها کمک می‌خواست «پولیکرات»^۲ اهل «ساموس»^۳ که محرک اصلی مقاومت یونانیان در برابر ایران به شمار می‌رفت، با «آماسیس»^۴ فرعون مصر اتحاد داشت، ولی ناسازگاری حکومت آماسیس بسیاری از اتباع مصری و یونانی را از آن سرزمین فراری داد که به دربار ایران پناهنده ساخت. این گروه از نظر سوق‌الجیشی اطلاعات بسیاری در اختیار کمبوجیه قرار دادند، ولی علت ناگهانی اشغال مصر به وسیله کمبوجیه بر ما پوشیده مانده است، محتملاً چون «آماسیس» به قبرس چشم دوخته بود و نتیجتاً شهرهای فینیقیه که از نظر اقتصادی با مصر و قبرس بستگی فراوان داشتند. در خطر بودند. کمبوجیه از این اوضاع استفاده نموده ناوگان فینیقیه را به طرف خود کشید و با نیرویی تازه، وارد دره نیل^۵ شد. در این زمان آماسیس در گذشت، کمبوجیه دو شهر سلطنتی سیاس^۶ و ممفیس^۷ را متصرف شد (۵۲۴-۵۲۵ ق. م) و پسامتیکس^۸ سوم را که به جانشینی آماسیس نشسته بود، اسیر نمود و کم‌کم تا سرحدات سرزمین اسرارآمیز حبشه^۹ مصر را زیر نظر «مادریا»^{۱۰} قرارداد و ممفیس را حاکم‌نشین آن نمود. تجار خارجی و صاحبان وسائط نقلیه و کشتی‌سازان به زودی در این ناحیه جمع شدند و سربازخانه‌های آن از سربازان اجیر شده یونانی و فنیقی پر شد و بار دیگر همان‌طور که در ایونیا^{۱۱} رخ داد مستعمرات تجارتی یونان به دست ایران افتاد «دفعه»^{۱۲} و نوکراتیس^{۱۳} در دلتای شرقی در دست ایرانی‌ها بود و شهرهای لیبیا سیرن^{۱۴} و بارکا^{۱۵} که یونانی‌نشین بودند، به زودی سر به اطاعت در آوردند.

1- Croesus

2- Polycrates

3- Samos

4- Amasis

5- Nile vallery

6- Sais

7- Memphis

8- Psammetichus III

9- Ethiopia

10- Satrapy ok Mudraya

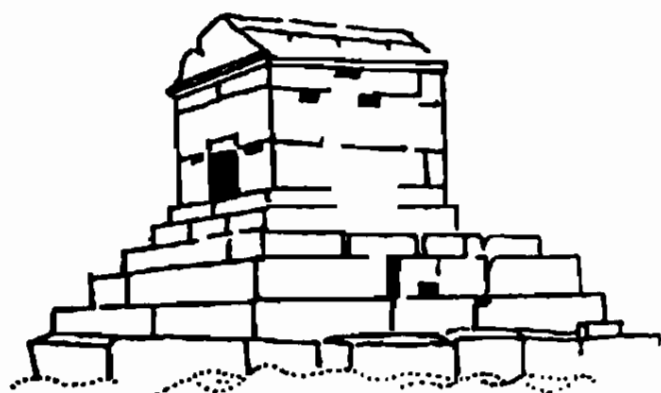
11- Ionia

12- Daphnae-

13- Naucratis

14- Lybian Cyrene

15- Barca



ش ۱۹ آرامگاه کوروش در پاسارگاد

پس از تصرف مصر به دست ایرانیان، تجار یونانی بدان سوی سرازیر شدند و این خود گواه رفتار نیک و پسندیده‌ای است که کمبوجیه در آنجا روا می‌داشت. در این جا با دو قول روبه‌رو می‌شویم: قول اول که به واسطه شاخ و برگ‌های مورخین یونانی مشکوک به نظر می‌رسد و آن چنین بود که کمبوجیه با مصری‌ها رفتار خوبی نداشته و جسد بی‌جان آماسیس^۱ را شلاق زده بود، این اطلاعات را هردوت در موقع سفر به مصر به دست آورد که بلافاصله پس از طغیان اینارس^۲ که بر ضد حکومت هخامنشی برخاسته بود انجام داد، و قول دیگر از اسنادی است که از یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه آن سازمان که طرف توجه کمبوجیه بود به دست آمد، نام این شخص «اوجاهورسن»^۳ بود که در امور رسمی و دولتی موفقیت‌های گوناگون به دست آورده بود. وی که زمانی فرماندهی ناوگان مصری را در زمان سلطنت فرعون پسامتیکس^۴ داشت، اکنون طبیب مخصوص کمبوجیه^۵ و عهده‌دار طبابت و علوم دینی مدرسه‌ای در سائیس^۶ شده بود. در اسناد تاریخی این شخص داستان فتح مصر به دست کمبوجیه و روش او در موارد مذهبی که همه آنها را محترم شمرده و موقوفات مربوط به پرستشگاه را مقرر نموده و خود نیز به زیارت آن رفته بود بیان نموده است. از نوشته‌های این سردار چنین استنباط می‌شود که خود وی موجب نجات اهالی

1- Amasis

3- Udjahoresne

5- Cambyses

2- Inarus

4- Psammetichus

6- Sais

سائیس^۱ از گرفتاری‌هایی بوده است که قوای اشغالی ممکن بود برایشان فراهم بیاورد. موفقیت او را در این موارد باید مرهون این دانست که با قوای بحریه که تحت فرمان داشت، از مصر گسیخته و به قوای ایران پیوسته بود، ولی آنچه در این اسناد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، این است که برخلاف نوشته‌ها «اوجاهورسن»^۲ مدارک و اسناد عمومی مصر حکایت از این می‌نماید که کمبوجیه مبالغی که می‌بایست به معبد مصری برسد، کاسته و راهبان مذهبی را به امید خود گذارد تا برای رفع احتیاجات خود یعنی غذا و حیوانات قربانی از کار و زحمت خود استفاده کنند. کمبوجیه که روش کار و سیاست خود را در بابل موفقیت‌آمیز یافته بود، در مصر نیز با کمال احتیاط رفتار نموده، رابطه خود را با خدایان مصری بر پایه پدر و فرزندی نهاده بود و در مرثیه‌ای که برای گاو مقدس آپیس^۳ که مرده بود، نوشته و در مراسم تشییع گاو مقدس در «سراپیوم ممفیس»^۴ خوانده شد از کمبوجیه به عنوان یک فرعون یاد شده و او را پادشاه مصر علیا و مصر سفلی و پسر «را»^۵ که همه زندگی به او بخشیده شده بود، یاد شده و در تصویری که در معبد مصری از او باقی است، در لباس فراعنه در مقابل گاو آپیس به حالت ستایش سبک مصری‌ها زانو زده است.

بنابر قوانین و مقررات سیاسی دنیای قدیم، مصر که در تصرف ایران آمده بود، به ایران تعلق داشت، ولی کمبوجیه می‌خواست عنوان فرمانروایی خود را بر سرزمین فراعنه از راه دیگری معرفی نماید.

به نظر برخی از مورخین، برگزیدن لقب سلطنتی مصر یعنی از «زادگان» (Ra) و حالت ستایش که در مقابل «نیث»^۶ در معبد سائیس دارد، همه حاکی از اعمالی است که تاج‌گذاری و به تخت نشستن را رسمیت بخشیده و قانونی می‌کرده است. اینکه در

1- Sais

2- Udiahorresne

3- Apis

4- Serapeum at Memphis

5- Ra

6- Neith

سراپیوم مکان خدایی متشکل از مقام اوریسس بوده است. مترجم

نوشته‌های مصری اصطلاح معمول هخامنشی که همراه با عناوین سلطنتی بوده، یعنی «خدای بزرگ اهورا مزدا مرا انتخاب کرد» اسمی برده نشده و خود کمبوجیه نیز عنوان خود را «پادشاه مصر و پادشاه سرزمین‌های مصر خوانده، مبنی بر این است که وی از اینکه بدون استفاده از عنوان فاتح، خود را صاحب تخت سلطنت مصر بداند، در زحمت بوده است» اکنون ثابت شده که کمبوجیه تاریخ فرمانروایی خود را بر مصر از زمان نشستن بر تخت امپراتوری ایران (۳۰-۵۲۹ ق. م) دانسته نه از زمان تصرف مصر. در محاسبه ادوار پادشاهی خود از سیستم ایرانی و مصری هر دو استفاده می‌نمود، پس با اینکه کمبوجیه در ۵۲۲ ق. م مصر را ترک گفت و نوشته‌های پاپیروسی در اسناد عمومی مصر که تاریخ رفتن از مصر را هشتمین سال شمرده‌اند، شاهد بر آن است که مصری‌ها ضمن اینکه در این سال‌ها او را پادشاه مصر می‌خوانده‌اند، پادشاه ایران نیز می‌شناخته‌اند.

آنچه ما را در مورد گفته‌های کمبوجیه در ابهام گذارده، عدم وجود مدارکی است که اشاره به قرار داد اتحاد بین مصر و بابل بنماید و اینکه کوروش این قرار را پس از فتح بابل به خود نسبت داده باشد، نامعلوم است. راه مصر که در اثر شکست از بخت‌النصر در ۶۰۵ ق. م در منطقه «کارشمیش»^۱ باز و بلا دفاع مانده، همچنان برای حمله هر سپاهی آزاد بود، ولی نه بخت‌النصر و نه جانشین او نبونید، هیچ‌کدام قصد تصرف مصر را ننمودند. به نظر می‌رسد که در زمان سلطنت این دو پادشاه بابل و مصر قراردادهایی رد و بدل نمودند، گرچه مصر از تساوی مواد متن قرارداد در اقلیت بود باز رابطه دو کشور برقرار بود. ما هیچ‌گونه مدرکی از این قراردادها در دست نداریم، ولی ظاهراً نبونید مصر را به عنوان یک متحد شناخته و هردو نیز اشاره به روابط دو کشور و قرار ازدواج‌هایی بین دو خاندان سلطنتی نموده است.

گزنفون^۱ در کتاب تربیت کوروش^۲ تأکید می‌نماید مصر و قبرس تحت قیمومت کوروش آمده بودند و داستان‌های دیگر یونانی از ازدواج کوروش یا کمبوجیه با دختر «آپریس»^۳ فرعون مصری که «نی تتیس»^۴ نام داشته، حکایت کرده‌اند، اگر حقیقتی بر این روایات باشد، دلیل موجود بودن یک معاهده قبلی بین مصر و بابل که به عنوان تابعیت بسته شده بود می‌نمایند که پس از فتح بابل کوروش کبیر آن معاهده را بین خود و آپریس تجدید کرد، گرچه آپریس تقریباً به وسیله آماسیس^۵ در ۵۶۹ ق. م خلع شده و در ۵۶۶ هم وفات یافت و نیز ممکن است، این حکایات اشاره به ادعای کوروش (کمبوجیه) به سرزمین مصر بنماید که پس از مرگ آپریس آن را به عنوان جهیزیه دخترش از آن خود می‌دانسته است. بنا به گفته گزنفون^۶، کوروش کبیر سرزمین‌های ماد را به چنین عنوانی از «سیاکزار»^۷ که دخترش «کاساندان»^۸ را به عقد کوروش در آورده بود، تصاحب کرده بود؛ زیرا «سیاکزار» اولاد پسری نداشت و چون آماسیس هم در مصر غاصبی بیشتر نبود، پس وارث اصلی کوروش می‌شد که دختر آپریس را به زنی گرفته بود. آیا اگر کمبوجیه واقعاً جسد «آماسیس»^۹ را شلاق زده به خاطر آن بوده که حق کوروش را غصب کرده بوده است؟ از قرائن، چنین به نظر می‌رسد که نقل و انتقال ممالک به عنوان جهیزیه در قوانین ایران وجود داشته؛ زیرا چنین عملی که در قوانین یونان سابقه نداشته، نمی‌توانسته است فقط زائیده فکر و اختراع هردوت و دیگر مورخین یونانی باشد.

این داستان در نوشته‌های هردوت آنجا که درباره آخرین نبرد کوروش سخن می‌گوید باز تکرار شده که می‌گوید قبل از اینکه کوروش به جنگ با ملکه «ماساژت»^{۱۰} پردازد از او خواستگاری کرد و آن زن که می‌دانست این خواستگاری به خاطر عشق

1- Xenophon

2- Cyropaedia

3- Apries

4- Nitetis

5- Amasis

6- Xenophon

7- Cyaxares

8- Cassandane

9- Amasis

10- Massageta

نبوده، بلکه کوروش را خیال تسلط بر سرزمین «ماساژت» بدون توسل به جنگ بود، درخواست کوروش را نپذیرفت (از کتاب هردوت جلد اول ص ۲۰۵) ولی از نظر تاریخ این ازدواج‌ها و حق جهازها جنبه دیگری دارد، زیرا از سلسله مراتب تاریخی ازدواج‌هایی که بین شاهزاده خانم‌های مصری و پادشاهان بابل و هخامنشی انجام می‌شده، با قبول اینکه فرمانروایان بابل و ایران به تعدد زوچات معتقد بوده و ممکن است که فقط از نظر سیاسی اقدام به این کار می‌کرده‌اند، اشکالات بسیار در بین است. ولی در هر صورت هرچه می‌خواهد حقیقت مطلب باشد حق جهیزیه جنبه تبلیغاتی خوبی داشته و لااقل بر روی یونانی‌ها تأثیر به سزا گذاشته است.

ظاهراً الحاق قبرس^۱ به شاهنشاهی هخامنشی به دنبال تسخیر مصر صورت گرفت. شهرهای قبرس که به وسیله فنیقی‌ها بنا شده بود به خصوص سیتیوم^۲ را ممکن بود پس از تسخیر سرزمین اصلی یعنی قبرس به خودی خود به امپراطوری محقق دانست. درباره مناسبات قانونی بین تیر^۳ و مستعمراتش و یا اینکه ادعای بابل درباره مالکیت قبرس حقیقت داشته، اطلاعی نداریم و «دیودرو»^۴ مورخ یونانی می‌گوید که «آپریس»^۵ در ۵۷۰ ق.م قبرس را متصرف شد، ولی هردوت (در جلد دوم تاریخ خود صفحه ۱۸۲) این فتح را به آماسیس^۶ نسبت داده است، ولی حقیقت امر این است که قبرس پیش از تصرف مصر جزو شاهنشاهی هخامنشی نبوده و آنچه در نوشته‌های یونانی در مورد فتح قبرس به دست کوروش آمده، ممکن است در نتیجه تبلیغاتی باشد که در زمان سلطنت کمبوجیه می‌شده است.

غالب مورخان کمبوجیه را وارث شایسته‌ای برای شاهنشاهی بزرگ چون کوروش ندانسته‌اند. گرچه ما نمی‌توانیم بنا به گفته هردوت او را سبک مغز بدانیم، ولی ممکن است که او نه در میدان جنگ کفایت پدرش را داشته و نه در داخله کشور محبوبیت او

1- Cyprus

3- Tyre

5- Apries

2- Citium

4- Diodorus

6- Amasis

را. بخت و تاریخی هر دو با او ناسازگار بوده‌اند، ولی ما باید این نکته را به خاطر بسپاریم که کار لشگرکشی و تصرف مصر کاری کوچک و کم اهمیت نبوده و همچنین سیاست او در استفاده از نیروی بحریه فنیقی^۱ که بدون آن انجام کار قبرس محال بود، بسیار شایسته است، با در دست داشتن این بحریه، کمبوجیه تسلط و فرمانروایی را در دریا نیز تأمین نمود، وگرنه اداره کردن بنادر و نواحی ساحلی آسیای صغیر غیرممکن بود و در نتیجه دست ایران برای حمله به مناطق اروپایی باز نمی‌شد.

پادشاهان بزرگ

در احراز مقام سلطنت عوامل بسیاری در کار داریوش اول^۱ دخالت داشته است، ولی صرف نظر از موجبات این تفوق چنین به نظر می‌رسد که رازی در میان بوده که در کتمان آن سعی بسیار کرده است.

در گفته‌های داریوش و هردوت دربارهٔ حوادث بعد از مرگ کمبوجیه عدم توافق و هماهنگی دیده می‌شود، ولی نکته‌ای که هر دو در آن متفق القولند، داستان شیادی غاصب است، از گروه مغ‌ها^۲ که گوماتا^۳ نام داشته است.

وی چون از قتل پنهانی بردیا^۴ برادر کمبوجیه که هردوت وی را «اسمردیس»^۵ خوانده مطلع بوده، خود را به جای بردیا معرفی کرد و ادعای تاج و تخت هخامنشی را نمود. هردوت می‌گوید: شباهت گوماتا به بردیای اصلی به حدی بوده که مادر وی نیز به اشتباه می‌افتاده و مراجعت ناگهانی کمبوجیه از مصر به واسطهٔ قیام گوماتا و قدرتی بود که در نواحی مرکزی شاهنشاهی در منطقهٔ مادها به دست آورده بود و با وجود توافق نظری که داریوش و هردوت در قتل پنهانی «بردیا» داشته‌اند، داریوش واقعهٔ قتل را به پیش از لشکرکشی به مصر مربوط کرده، در صورتی که هردوت آن را ضمن اشغال

1- Darayavaush & Darius I

2- Magus

3- Gaumata

4- Bardiya

5- Smerdis

مصر دانسته است. در هر دو صورت بین قیام گوماتا و مرگ کمبوجیه دیری نپایید. تاریخ راجع به گوماتا و قدرت ناگهانی وی که در نواحی مرکزی شاهنشاهی هخامنشی به دست آورده بود، اطلاعی به ما نمی‌دهد، بنا به قول داریوش این خطر در پیش بود که به بهانه تصفیه عوامل مخالف، گوماتا خیال داشت خاطره بردیای اصلی را از ذهن بشر برای ابد بزداید و کسی را یارای برابری با این حکومت وحشت نبود جز داریوش، که در شهر مادنشین «سیکا جاوات»^۱ گوماتا و پیروانش را در هم کوبید و غاصب تاج و تخت هخامنشی را به قتل رسانید.

تمام این حوادث به نظر بعید و نادرست می‌آید. زیرا چرا باید شخصی با اهمیتی مثل برادر شاه که به گفته هردوت همراه وی با لشکر ایران به مصر رفته به این زودی از خاطره‌ها محو شود، در صورتی که ناشناسی غاصب بی‌درنگ توانسته در قلب شاهنشاهی توجه مردم را به خود جلب کند و از پشتیبانی آنها برخوردار شود؟ هردوت برای اینکه ادعای خود را مقرون به حقیقت نماید، پیدایش گوماتای غاصب را بلافاصله بعد از قتل پنهانی و مرموز بردیا نوشته در صورتی که داریوش در کتیبه‌های بیستون ضمن اشاره به موفقیت خود در رسیدن به قدرت، واقعه قتل را سه سال پیش از ظهور گوماتا ثبت کرده است.

این امر قابل تأمل است که کسی را که داریوش به قتل رسانید، با این همه هواخواه که ناگهان به پشتیبانی وی برخاستند، یک غاصب و ناشناس نبوده، بلکه همان بردیای اصلی برادر کمبوجیه است؟ آیا ممکن نیست که داستان گوماتا فقط مصنوع فکر و اختراع اسناد آن زمان باشد که هردوت نیز از دیدن آنها به اشتباه افتاده است؟ گزنفون^۲ و یک نفر یونانی دیگر به نام اشیلوس^۳ نمایش نویس در نوشته‌های خود که از آداب و سنن هخامنشی سخن می‌گویند، در هیچ جا اسمی از غاصبی نبرده‌اند و بالعکس به

1- Sikajavati

2- Xophon

3- Aeschylus

جانشینان محق سلطنت که از زادگان کمبوجیه بوده‌اند، اشاره کرده‌اند. آنچه واضح است در حوادثی که منجر به سلطنت داریوش شد هیچ‌گونه اثری از حکومت ترور و وحشت آن هم در زمان بسیار کوتاه سلطنت گوماتا به چشم نمی‌خورد و گویا در مورد قتل گوماتا رازی نهفته باشد که موجب شک و تردید مورخین گردیده و آنان را به این فکر انداخته است که شاید کسی که توسط داریوش از میان رفته همان بردیای حقیقی بوده است.

نسب داریوش و ویشتاسب^۱ و نوّه آرسامس یا آرشام^۲ و نواده یا نتیجه آریارامنه^۳ می‌رسد و آریارامنه کسی بود که سیاکزار^۴ پادشاه مادی را به اطاعت خود در آورد.

ویشتاسب و همچنین آرسام والی کشورهای تابع پارس^۵ بوده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که پیشرفت و ترقی خاندان همطراز ایشان که از کوروش اول برادر کوچک آریارامنه شروع می‌شد، موجبات حسادت را در آنها برانگیخته بود چون در مقابل مقام بزرگی که کوروش در نتیجه ازدواج با مادی‌ها پیدا کرده بود، برادرزاده‌های او فقط عنوان تابعین آستیاز^۶ پادشاه ماد را داشتند و علاوه بر این کوروش با ازدواج با مادی‌ها خون مادی را به عروق خانواده خود آورده بود، در صورتی که برادر بزرگ‌تر او آریارامنه همچنان پارسی خالص مانده بود و چه بسا که همین علت بود که در زمان اشتغال کمبوجیه در مصر اعقاب آریارامنه را به فکر تصرف تاج و تخت هخامنشی و رجعت سلطنت به خاندان خود انداخت.

در این میان تنها اشکال و مانع کار آنها بردیا برادر کمبوجیه پسر کوروش کبیر بود که سد راه داریوش می‌شد و اگر واقعاً کسی را که داریوش شکست داده و کشته بود، بردیای حقیقی بود با معرفی او به عنوان گوماتای غاصب داریوش نه تنها تخت سلطنت را برای خود مشروع نمود، بلکه کاری کرد که اعقاب کوروش از حق رسیدن به سلطنت به کلی محروم شدند.

1- Hystaspes

2- Arshames

3- Ariaramnes

4- Cyaxares

5- Parthia

6- Astyages

باید در نظر داشت که منظور داریوش در این گیرودار فقط ادعای حق سلطنت نبود، بلکه بیشتر هدف او اعتلای نام ایران بوده است.

در آن زمان هم پدر و هم پدربزرگش هر دو در قید حیات بودند و اگر منظور حق سلطنت بود بایست ابتدا یکی از ایشان مقام سلطنت را احراز کند.

هردوت می‌نویسد که داریوش یکی از فرماندهان عالی‌رتبه و مقرب کمبوجیه در لشکرکشی به مصر همراه او بوده است. در این صورت آنچه به نظر می‌رسد این است که داریوش از فلسطین سپاه ایران را ترک گفته و به سرعت به میهن برگشته تا به ادعای خود جامه عمل بپوشاند. آنچه در تاریخ مکتوب است، داستان رقابت مسلمی است که در این هنگام در خاندان هخامنشی و بین مادی‌ها و پارسی‌ها در امور مملکتی وجود داشت. کوروش را از نظر اینکه اکباتان که شهری مادی پایتخت قرار داد، یک شاه کاملاً مادی خواندند و گوماتا را نیز از گروه مغ‌ها شناخته‌اند و این احتمال نیز می‌رود که بر دیا برادر کمبوجیه خود در واقع یک نفر مغ بوده است و نیز شکست و قتل گوماتا در شهری مادی انجام شد.

داریوش روی این مطالب اصرار به خصوص نشان داده و ادعای او به مرمت و استقرار معابد مذهبی که به دست گوماتا ویران شده بود خود شاهد اختلاف معتقدات دینی پارسی‌ها و مادی‌ها است.

در نوشته‌های بیستون نیز داریوش سعی دارد که خود را پارسی خالص و از دودمان آنان معرفی نماید، از سلطنت کوروش کبیر در نوشته‌های داریوش ذکر نشده و کمبوجیه را هم به عنوان پادشاهی نالایق که با رفتار ظالمانه‌ای که با برادر خود نمود، تاج و تخت هخامنشی را خالی و بی‌جانشین در خطر حادثه‌جویان گذاشت معرفی نموده است.

قصد اصلی داریوش این بوده که مادی‌ها را از سلطنت محروم سازد و خود را محقق بشناساند و با آنچه که قبلاً به آن اشاره نمودیم و از قانون حق جهیزیه که در قوانین

جانشین سلطنت هخامنشی سهم عمده داشته، سخن گفتیم، داریوش نیز برای اینکه بیشتر خود را محق نشان دهد، ابتدا با دو دختر کوروش دوم به نام «آتسا»^۱ و آرتیسون^۲ و سپس با «فادیم»^۳ دختر یکی از هفت تن^۴ که با یکدیگر پیمان اتحاد بسته بودند، ازدواج نمود و این نکته که دو تن از این بانوان قبلاً از زوجه‌های کمبوجیه بوده‌اند، بیشتر منظور داریوش را روشن می‌سازد.

داریوش بنا به حقی که به دست آورد پادشاه شناخته شد، ولی اوضاع داخلی شاهنشاهی کوروش به هم خورد و مغشوش شد این خود یا به واسطه تجزیه اتحادها بر سر قضیه بردیا بود یا پیش آمده‌های داخلی دیگر که همه جا دامنه شورش و انقلاب را گسترش داد و تنها نواحی باکتری یا باختری^۵ و آراخوزیا^۶ فرمانروایی داریوش را پذیرفتند. شاه بزرگ با اتکاء به شش تن از سرداران وفاداری که در منکوب کردن بردیا او را یاری کرده بودند و نام آنان را در کتیبه‌های بیستون جاودانی نموده و اعتماد به نبوغ شخصی خود در صحنه کارزار در مدتی کمتر از یک سال بقیه نواحی که سر به طغیان برداشته بودند، به اطاعت وادار کرد. تقریباً تمام نواحی امپراطوری مثل پارسا یا پارس^۷ ماد^۸ آسور^۹ پارت^{۱۰} مصر^{۱۱} مارگیان^{۱۲} سرزمین ساتاگید^{۱۳} و ساکا^{۱۴} برضد وی برخاسته بودند. در ناحیه شرقی پارس^{۱۵} شخصی به نام وهیزدت (وهیازداتا)^{۱۶} خود را بردیا خوانده و سر به طغیان برداشت و این شورش به نواحی باکتری^{۱۷} و پارت^{۱۸} و هیرکان^{۱۹} که همه در دست پدر داریوش و یشتاسب بودند، سرایت کرد. در شمال غربی

1- Atossa

3- Phaedyne

5- Bactria

7- Parsa

9- Assyria

11- Egypt

13- Sattagydia

15- Parsa

17- Bactria

19- Hyrcania

2- Artystone

4- One of "Seven"

6- Arachosis

8- Media

10- Parthia

12- Margiana

14- Sakae

16- Vahyazdata

18- Parthia

ارمنستان^۱ به پشتیبانی از بابل برخاست و در سرزمین‌های مادی فرا اورت^۲ که از نواده‌های سیاکزار^۳ بود، قصد برقراری مجدد شاهنشاهی ماد را نمود و خود را خشاتریت^۴ که لقب رسمی سلاطین مادی بود خواند. به زودی اکباتان به وی پیوست و سپس ارمنستان با او متحد شد و نواحی پارت^۵ و هیرکان^۶ را اشغال و مجبور به اطاعت نمود.

در دسامبر ۵۲۲ ق.م داریوش فقط ناحیه نزدیک به خود یعنی بابل را در تصرف نیروی نظامی خود یافت، حتی در نواحی مرکزی پارس تخت سلطنت در دست «وهیاز»^۷ بود و افسران کاخ سلطنتی پاسارگاد نیز وی را پادشاه بر حق خود شناختند. نبردهای داریوش بر ضد ارمنستان و فرا اورت و وهیاز در زمستان ۵۲۱-۵۳۰ ق.م نیمه کاره ماند در آوریل ۵۲۱ ق.م دولشگر از سپاهیان داریوش به میدان جنگ رفتند. یکی را سرکردگی با اوتاورد^۸ بود که به جنگ وهیاز رفت و دیگری زیر فرمان خود داریوش به نبرد با فرائورت^۹ که در ناحیه‌ای به اسم «کامپاندا»^{۱۰} در انتظار وی بود، رهسپار شد. جنگ در هفتم ماه مه ۵۲۱ در کندرو^{۱۱} در گرفت. فرائورت شکست خورد به راگا^{۱۲} یا راگز (ری) فرار کرد، ولی در همانجا دستگیر و سپس در اکباتان به دار آویخته شد. نبرد کندرو که در جلگه دامنه بیستون انجام شد، برای داریوش اهمیت بسیار داشت و از این جهت صخره‌های بیستون را که شاهد پیروزی او بود، برای نقرنوشته‌های خود انتخاب نمود. (شکل ۲۰).

از این رو داریوش باعطیات سوق الجیشی برق آسا و اتحاد تزلزل‌ناپذیر سردارانش و نیز عدم توانایی مخالفین که قادر به اتحاد قدرت‌هایشان بر ضد او نبودند، تمام نواحی

1- Armenia

3- Cyaxares

5- Parthia

7- VAhyazdata

9- Phraortes

11- Kundru

2- Phraortes

4- Khshathrita

6- Hyrcania

8- Artavardiya

10- Kampanda

12- Raga or Rhages

شاهنشاهی که کوروش کبیر تشکیل داده بود به غیر از آسیای صغیر و مصر تا آخر سال ۵۲۱ ق.م به تصرف درآورد و به اطاعت مجدد از شاه بزرگ واداشت. در بالای نوشته‌های بیستون که به سه زبان حجاری شده، تصویری از داریوش با کمان‌دار و نیزه‌دارانش نقش شده، درحالی که پای راست او بر روی پیکر بر زمین افتاده گوماتا قرار گرفته و گوماتا دست‌ها را به علامت تسلیم و اطاعت به بالا بلند کرده، دست چپ داریوش به روی کمانش تکیه کرده و دست راست را به علامت ستایش به سوی اهورا مزدا^۱ که در حلقه تاج‌گذاری دیده می‌شود درحالی که دست راست خود را به عنوان برکت و نعمت بخشی بلند کرده است. در پس پیکر طاق باز خوابیده گوماتا نه تن از همدستان او که از سران شورشیان بوده‌اند، دیده می‌شوند که با طنابی که به گردن آنان آویخته شده به یکدیگر بسته شده‌اند و دست‌هایشان نیز به پشت بسته و همراه هر کدام نوشته‌ایست که اسم و شمار خلاف‌هایی که کرده، در آن برده شده است.



ش ۲۰. داریوش شاه پس از غلبه بر گوماتا و نه نفر سران متجاسرین. در بیستون

صخره‌ای که این حجاری‌ها بر آن نقر شده، به‌طور عمودی کنده و صاف شده تا گذشت زمان به حجاری‌ها آسیب نرساند و به همین دلیل است که نوشته آن به

خصوص آنها که به زبان پارسی و ایلامی است فوق‌العاده خوب و سالم مانده‌اند. بنا به قول مورخ یونانی کتزیاس^۱ که در حدود یک قرن پس از نقر نقش بیستون به آنجا رفته بوده در فضای بسیار بزرگی در زیر و جلو صخره پارک زیبا و بزرگی بنا کرده بودند.

به غیر از صخره بیستون، بی شک لوحه‌های دیگری که از مواد کم دوام ساخته شده بود وجود داشته‌اند که بر آنها شرح احوال پادشاه نقر شده به اطراف و جوانب شاهنشاهی فرستاده می‌شده است. در نقش بیستون، اولین فهرست کشورهای تابعه‌ای که شاهنشاهی را تشکیل می‌داده‌اند، نوشته شده است. طرح حجاری نام‌ها از نظر وضع جغرافیایی به طور تقریبی و دایره مانند تعبیه شده و اول از نواحی مرکزی آغاز می‌شود: شکل ۲۱

پارس^۲ خوجویا ایلام^۳ بابیروش بابل^۴ که فلسطین و سوریه نیز جزء آن بودند، آتورا یا آشور^۵ عربستان^۶ که قسمت شمال شرقی عربستان کنونی بوده. مودرایا^۷ مصرتی، یائی دریهیا^۸ (زمین‌های کنار دریا در سواحل شمال آسیای صغیر که به وسیله «داسیلیم»^۹ اداره می‌شد) اسپاردا^{۱۰} (ساردیس و لیدی) یونا^{۱۱} (محل استقرار یونانی‌ها در سواحل غربی آسیای صغیر) ماد^{۱۲} ارمنستان^{۱۳} کاتپاتوکایا کاپادوسیا^{۱۴} پارتیا^{۱۵} زرانکا (یا زرانک)^{۱۶} یا درنگی^{۱۷} در سیستان در اطراف دریاچه (هیلمند) انتهای رود هیرمند^{۱۸} هارائی (آریئا)^{۱۹} (هرات کنونی خوارازمیش^{۲۰} خوارزم یا خورزمیش در

1- Ctesias

2- Parsa

3- Khuvja (Elam)

4- Babairush (Babylon)

5- Athura (Assyria)

6- Arabaya

7- Mudraya

8- Tyaiy Drayahya

9- Dascylum

10- Sparda

11- Yauna

12- Mada

13- Katpatuka (Armenia)

14- Cappadocia

15- Parthava

16- Zranka

17- Drangiana

18- Hilmend

19- Haraiva

20- Khuvarazmish

ناحیه خیوا یا خیوه کنونی^۱ باختریش^۲ باکتریا^۳ (در قسمت علیای رود جیحون^۴) سوگد^۵ (سندیه ناحیه اطراف سمرقند کنونی) - گاندار^۶ (قندهار و شمال پنجاب) سکا^۷ (استپ‌های شرقی باختر که مسکن اقوام سکایی بوده) تا تاگوش^۸ یا (ساتاگید)^۹ در مغرب قندهار^{۱۰} و جنوب باکتری (آراخواتیش^{۱۱} (بلوچستان) ماکا^{۱۲} (عمان و مسقط) (به نقشه شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۶۹).

داریوش از نظر اطمینان خاطر، قبل از حمله به مصر، امور یهود را سامان بخشید از یهودیانی که در سال ۵۳۸ ق.م کوروش کبیر آزاد نموده و اجازه مراجعت به فلسطین داد عده‌ای در بابل باقی ماندند که یکی عزرای^{۱۳} پیغمبر بود و از نوشته‌های این شخص است که اطلاعاتی در مورد استقرار نیمه تمام یهودیان در سرزمین خود به دست آورده‌ایم. پی‌گذاری دومین معبد آنان شروع شده بود و وجود مصالح لازم برای ساختمان آن فراهم شد، ولی کار ساختمان در حال رکود بود. گرچه در هیچ مدرکی اشاره به علت این عدم فعالیت نشده، ولی آنچه به نظر می‌رسد از نواحی ماوراء اردن^{۱۴} سلسله آموئیدها^{۱۵} و از عرب‌ها و ادمیت‌ها^{۱۶} از نواحی جنوبی با تشکیل دولت جدید یهود مخالفت می‌کرده‌اند و نفوذشان در دربار ایران قابل ملاحظه بوده است. یا در اواخر سلطنت کوروش و یا اوائل کار کمبوجیه که انتصاب یک نفر به نام زروبابل^{۱۷} نوه یوخابیم^{۱۸} آخرین پادشاه یهود را به فرمانداری آن ناحیه موجب سرکشی‌ها و اغتشاشات تازه شد و با اینکه اسم این شخص که به اسامی بابلی بیشتر شبیه و معنی

1- Chiva

2- Bakhtrish

3- Bactria

4- Oxus

5- Sugda

6- Gandara

7- Saka

8- Thatagush

9- Sathagydia

10- Gandara

11- Harakhuvatish

12- Maka

13- Ezra

14- Transjordan

15- Ammonides

16- Edomites (Arabian and Edomites)

17- Zerubbable

18- Jehoiachin

آن تخمه بابل^۱ بود در دل مردم امید تازه برای تجدید پادشاهی از بین رفته سلطنت داودی^۲ ایجاد کرد.

برای فلسطین تا جایی که نفوذ فاتحان ایرانی کار می‌کرد جای شکوه نبود و از این جهت آن ناحیه در شورش‌های بابل شرکت ننمود و به علاوه تحریکات ملی یهود بیشتر جنبه مذهبی داشت. یکی از پیامبران آن دیار به نام حگائی^۳ در خطابه‌هایش اورشلیم را جای معبد اصلی یهوه خدای آسمانی گفته بود و به ملت یهود خطاب کرده گفت: آیا لازم است که شما در خانه‌هایی که داریوش از چوب ساخته، زندگی کنید؟ در صورتی که این خانه (منظور معبد یهود است) به ویرانی افتاده؟ ولی سامری‌هایی^۴ در محل سامریا یعنی مرکز اداری ایرانی‌ها زندگی می‌کرده‌اند با این عقیده موافق نبودند و ممکن است همین عدم توافق باعث تأخیر در اجرای فرمان کوروش کبیر شده باشد. گرچه در زمان فرمانروایی زروبابل^۵ و معبد بزرگ یوشع^۶ (جانشین موسی) سامری‌ها حاضر به کمک شدند و این تنها پیامبر حگائی بود که در یکتاپرستی یکدنده و متعصب بود.

تته‌نائی^۷ فرمانروای ناحیه آن سوی رود^۸ که در اداره امور زیر نظر هیستان^۹ والی بابل بود، داریوش را از خطری که از جانب زروبابل تهدید می‌کرد مطلع نمود و آگاهش ساخت که گروهی از متعصبین زروبابل را تشویق به استقلال و پادشاهی می‌کنند در این هنگام ناگهان تته‌نائی از اورشلیم سر درآورد و از اهالی باز خواست نمود که چه کسی اجازه ساختمان مجدد معبد را به آنها داده است؟ وقتی که به وی جواب دادند که نه تنها کوروش کبیر فرمان ساختن مجدد معبد را صادر کرده بود، بلکه «شش بازار»^{۱۰} فرمانروایی که کوروش برای بهبود تعیین کرده بود، اولین سنگ بنای آن را گذاشته بود.

1- "Seed of Babel"

2- Davidic

3- Haggai

4- Samaritans

5- Zerubbabel

6- Joshua

7- Tattenai

8- Beyond the River

9- Hystanes

10- Sheshbazzar

تاته نائی که دیر باور و لجوج بود، گزارشی تهیه و به مرکز امپراتوری فرستاد. در نتیجه به اسناد دولتی شروع شد و سرانجام در کتابخانه اکباتان فرمان کوروش کبیر به دست آمد و داریوش که هنوز در شاهنشاهی کاملاً استقرار نیافته بود، نمی‌توانست وجود این فرمان را نادیده بگیرد.

با وجود ثباتی که به وسیله کمبوجیه در امور مصر برقرار شده بود، در نوشته‌های بیستون اغتشاش و سرکشی آن ناحیه را در زمانی که داریوش گرم نبرد با بخت‌النصر سوم (مدعی سلطنت بابل) بود، نشان می‌دهد. البته وضع اغتشاش مصر را با این‌که در کتیبه‌ها با اهمیت تلقی شده نباید به عنوان سرکشی عمومی نشان داد بلکه باید با دیده تردید بر آن نگریست زیرا آنچه از لشگرکشی داریوش به مصر به دست می‌آید، بیشتر جنبه قدرت‌نمایی داشته ولی در هر صورت علاوه بر این‌که در غالب نواحی اثر گذاشت یونانی‌هایی را نیز که در سیرن^۱ که محدوده‌اش جزئی از ساتراپی جدید لیبی^۲ شد و سرگرم امور کشورهای تابع بودند تحت تأثیر قرار داد. اوجاهورسن^۳ که از متحدین کمبوجیه بود، برای همکاری داریوش نیز آماده شد و در این وقت که خود جزء مأمورین نزدیک داریوش در شوش به سر می‌برد دوباره به مصر فرستاده شد تا به نفع ایران شروع به تبلیغ نموده و دارالعلم را در سائیس^۴ دوباره به کار بیندازد.

تاریخ ورود داریوش به ممفیس^۵ به تحقیق پیوسته است، زیرا مصادف با هنگام سوگواری برای گاو آپیس^۶ بود. داریوش از این پیش آمد به خاطر بزرگداشت خود در نزد مصری‌ها برای کسی که بتواند گوساله نوزادی را که روح آپیس در آن حلول کرده پیدا کند، جایزه‌ای معین کرد و مراتب سوگواری خود را در روز ۳۱ اوت ۵۱۸ ق.م. ابلاغ کرد. کوشش بیشتر داریوش در مصر متوجه امور مذهبی شد. در برقراری دارالعلم طب مذهبی زیر نظر اودجاهورسن در لوحه‌ای که در آنجا نصب شد، داریوش خود را

1- Cyrene

2- Libya

3- Udjahorresne

4- Sais

5- Memphis

6- Apis

پسر «نیث»^۱ خواند. در کتیبه‌هایی که به خط تصویری (هیروگلیف) نقر شده، وی را مسئول ساختمان معبدی که به آمون^۲ پیشکش کرده بود و در واحه خارق^۳ قرار داشته و بنای معابد دیگری در ادفو^۴ و بسیریز^۵ و الکاب^۶ دانسته‌اند.

از کارهای بزرگ داریوش دو عمل است که در کتیبه‌های مصری ضبط شده: یکی کندن تنگه سوئز^۷ و دیگری تدوین قوانین مصری از نظر این که کلیه نواحی شاهنشاهی را با یک روش متداول آشنا سازد.

در حفرکانال سوئز، داریوش اولین کسی نبود که اقدام به این کار می‌کرد، زیرا این کانال که در نزدیکی بوباستیس^۸ دریای احمر را از طریق دریاچه تمساح^۹ و وادی تومیلات^{۱۰} به دریای مدیترانه متصل می‌کرد، ابتدا به وسیله نه‌خائو^{۱۱} یکی از فراعنه مصر حفر شده و تقریباً به اتمام رسیده بود. داریوش که کشتی‌هایی را برای استفسار از چگونگی وضع آن فرستاد دریافت که قسمتی به طول ۸۵ کیلومتر از آن ترعه خشک است. از متن چهار لوحه‌ای که در طول کانال نصب شده بود و یکی از آنها را در ۱۸۶۶ فردیناند دولسپس^{۱۲} (شکل ۲۲) در موقع حفر کانال جدید کشف کرد، مسلم شده که داریوش توجه خاصی به حفر این کانال داشته است. حفر کانال با رفتن داریوش به مصر با سال ۵۱۸ ق.م مصادف شده و حوادثی که بلافاصله صورت گرفت، یعنی فرستادن ۴۴ کشتی از راه کانال به مصر و گسیل داشتن «اسکایلاکس کاریاندا»^{۱۳} که یونانی بود، برای تجسس و بازدید سواحل خلیج عدن تا حدود هندوستان که همه از روی ترتیب و دقت انجام شد، چنین می‌رساند که از آن وقت داریوش در صدد انضمام نواحی

1- Neith

3- Khareghoasis

5- Busiris

7- Suez Canal

9- Timsah

11- Necho

13- Skybka of Caryanda

2- Amon

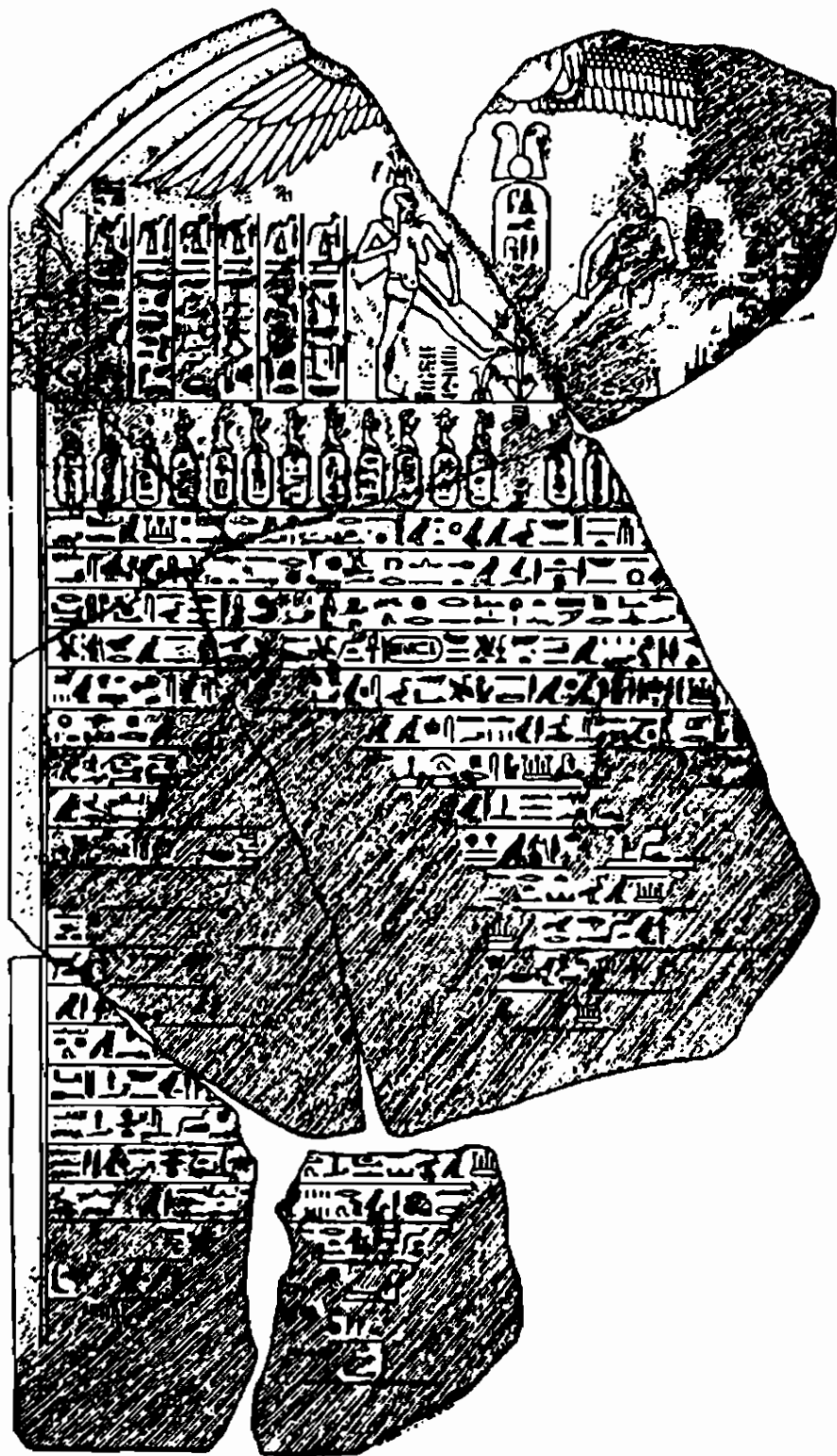
4- Edfu

6- Elkab

8- Bubastis

10- Wadi Toumilat

12- de.Lessep



ش ۲۲. استل داریوش از سنگ گرانیت قرمز حاوی فرمان حفر کانال سوئز ۵۱۸-۵۱۵ ق.م

هندوستان به شاهنشاهی بوده است و این عمل سرانجام در سال ۵۱۵ ق.م صورت گرفت و ناحیه «تاتاگوش»^۱ را از جنوب شرقی به رود سند^۲ متصل و منطقه جدید هندوش^۳ را تأسیس نمود.

در طول این مدت، منطقه آسیای صغیر به حال خود باقی مانده بود. «اوروئیت»^۴ والی «اسپارد»^۵ از همان اواخر سلطنت کمبوجیه از هر جهت استقلال یافته بود، من جمله ضبط زمین های مقتدرترین حاکم مستبد ایونی^۶ به نام پلیکرات از مردم سامو^۷ بود به علاوه در طول مدت زد و خورد داریوش با مادی ها او خود را کنار کشیده و از این موقع استفاده کرد تا نه تنها استقلال خود را توسعه دهد، بلکه مستعمره ایونی را که تحت نظر می تروید^۸ بود با کشتن وی در داسیلی^۹ مالک شود. سرپیچی وی از امر داریوش که او را به اطاعت خوانده بود، شاید به خاطر اطلاعات وی در امور لشگرکشی ها و اشتغال داریوش در سرزمین تازه مسخر شده مصر بوده است. ما نمی توانیم به تحقیق بگوییم که از چه وقت داریوش تصمیم به رفع غائله اوروئیت^{۱۰} گرفت، ولی این طور معلوم است که در این امر احتیاجی به استفاده از سپاهان نزدیک خود پیدا نکرد، زیرا باگیوس^{۱۱} که یکی از سرداران مورد اطمینان داریوش بود مأموریت یافت که به سارد^{۱۲} برود و پادگان های نظامی ایرانی آن منطقه را به شورش وا دارد و ضمن این شورش ها بود که اوروئیت به قتل رسید.

از آن به بعد، در طول مدت سلطنت داریوش، امور نظامی شاهنشاهی در ایونی^{۱۳} متمرکز شد و تاریخ ایران با تاریخ یونان در آمیخت و از نظر یونانی و صلاح و مصلحت

1- Thatagush

2- Indus

3- Hindush

4- Oroites

5- Sparda

6- Ionian

7- Polycrates of Samos

8- Mitrobates

9- Dascylium

10- Oroites

11- Bagaïos

12- Sardis

13- Ionia

یونان نوشته شد. بارها به این امر اشاره شده که جدال بین ایرانیان و یونانی‌ها که از نظر تمدن دنیای مغرب اهمیت فراوان داشته و موجب پیدایش ثبت حقایق تاریخی به وسیله «توسیدید»^۱ شده، در اصل از نظر ایران مسئله جزئی بوده که در امور سیاسی در انتهای غربی شاهنشاهی صورت می‌گرفته است. این ادعا دور از حقیقت است؛ زیرا با تماسی که با اشتغال ایونی^۲ حاصل شده، توجه ایران به وجود سرزمین اصلی، یعنی یونان جلب شده بود چه از نظر سیاسی و چه از نظر زبان متدوال اقتصادی «کوئینه»^۳ و مصالح بازرگانی آن ناحیه می‌توانست منبع منافع بسیار باشد. باید دانست که ایران تا این زمان با قدرت دریایی عظیمی درگیر نشده بود و اداره قوای دریایی خودش هم که از ناوگان قبرسی و فنیقی تشکیل یافته بود، کار آسانی نبود و نیز در این موقع اوضاع ایونی متشنج و از این رو ناحیه تابع آن یعنی لیدی^۴ اهمیت خاصی یافته بود، به همین سبب، داریوش فرمانروایی آن را به دست برادر خود آرتافرنا^۵ سپرد. گذشته از شهرهای ایونی شهرهای یونانی سواحل غربی و شمالی دریای سیاه نیز برای داریوش حائز اهمیت فراوان بود این شهرها که مستعمره و جزئی از «ملیت» به شمار می‌رفتند و میله^۶ خود از دیر زمانی تابع ایران بوده و تمام منابع غله و خواربار ایونی و یونان بودند، علاوه بر این داریوش مایل بود که در مناطق اروپایی به خصوص سرزمین‌های غربی سکاه^۷ که در ناحیه اروپایی ترکیه و رومانی کنونی قرار داشتند پیشروی کند.

داریوش در سال ۵۱۳ که از شورش به عزم اروپا لشگر کشید نیروی بحریه متحدی از ایونی و یونان در دهانه ایستر^۸ به نیروی او پیوستند. برای عبور از تنگه بُسفر از قایق‌های بسیار، پلی تعبیه شد و سپاهان ایران از آن گذشته و شهرهای ساحلی تراس^۹ و گتا^{۱۰} را

1- Thucydides

2- Ionia

3- Koine

4- Lydia

5- Artaphernes

6- Miletus

7- Scyths

8- Ister

9- Thrace

تسخیر کردند. سپس داریوش به طرف شمال پیش رفته، وارد حوالی رودخانه دانوب^{۱۱} شد و از آنجا نیز از پلی که مهندسین نیروی بحریه یونان ساخته بودند، گذشت. در ماوراء رود دانوب در سرزمین سکاها^{۱۲} داریوش با همان اشکالی روبرو شد که کوروش کبیر در مقابل «ماساژت‌ها»^{۱۳} با آن مواجه شده بود. سکاها که از جنگ رویاروی گریزان بودند، از اطراف سپاه سوار نظام سبک اسلحه به سپاه ایران حمله‌های پی در پی نموده و سپس گریخته در صحرا از نظر پنهان می‌شدند. در طول این جنگ، جناح پشت سپاه داریوش در معرض خطر و خیانت از جانب ایونی‌ها بود، ولی خوشبختانه هیستیاثوس^{۱۴} در وارد کردن ضربه‌ای تأخیر کرد و داریوش در مراجعت یا عقب‌نشینی پل روی دانوب را دست نخورده یافت و سرانجام موفق شد که به آسیای صغیر مراجعت کند.

قسمتی از سپاهیان ایران تحت فرماندهی «مگاباز»^{۱۵} والی «داسیلی»^{۱۶} در اروپا ماندند. مگاباز کار اشتغال تراس را به پایان رسانید و «امینتاس»^{۱۷} پادشاه مقدونیه را وادار به اطاعت از شاه بزرگ نمود. ناحیه ایونی را تحت فرمانروایی جدید به نام «اوتانز»^{۱۸} گذاشت و بیزانت^{۱۹} مقر فرمانروایی شد تا بتواند رفت آمد کشتی‌ها را از بُسفر نظارت نماید. با این‌که بسیاری از شهرهای ایونی مطیع شاهنشاه بودند، ولی پیش از این، نمی‌بایست تحمل وضع مشکلی را که خلع ید از کشورهای تابع دریای سیاه پیش آورد، انتظار داشت و نیز مردم شهرهای یونان پیشرفت «اوتانز»^{۲۰} و مگاباز را در فلات شمالی یونان نمی‌توانستند با دیده بی‌اعتنایی بنگرند.

سیاست داخلی آتن موجب پیش آمدهایی شد که نتایج آن به شرح زیر است: شهر

10- Getae

12- Scyths

14- Histiaeus

16- Dascylium

18- Otanes

20- Otanes

11- Danube

13- Massagete

15- Megabazus

17- Amyntas

19- Byzantium

آتن که در این زمان زیر نظر یک نفر اسپارتی به نام کلئستن^۱ بود، یونانی‌ها می‌خواستند آزمایشات خود را در امر حکومت دموکراسی از دخالت اسپارت‌ها مصون نگاه دارند. ابتدا در سال ۵۱۰ ق. م به «آرتافرن»^۲ که در سارد مستقر بود اظهار انقیاد نمودند، ولی در همین احوال حکومت مرکزی ایران اغوا شده بود که اگر «هی پیاس»^۳ والی مستبد سابق آتن را که قبلاً خلع شده و اینک در دربار ایران سکونت داشت، دوباره به آتن بفرستند، به نفع آنان خواهد بود.

با این‌که در این موقع خود کلئستن معزول و از آتن بیرون رانده شده بود، ولی آتنی‌ها به واسطه ترسی که از «هی پیاس»^۴ داشتند، خصومت‌های دیرینه را با اسپارت فراموش کرده آماده نبرد با ایرانی‌ها شدند.

در این هنگام که آتن در مخاطره مراجعت «هی پیاس» بود، نواحی تابعه ایونی که از دست والی‌های مستبد ایرانی به تنگ آمده بود و نیز راه‌های تجارتی خود را در نتیجه اشغال بسفر^۵ به وسیله ایران از دست داده بودند، نارضایی کامل حکمفرما شده آماده شورش شدند. هستیائس^۶ حکمران مستبد «میل»^۷ که به وسیله افکار شیطانی‌اش به منطقه دور دست شوش تبعید شده بود، از همان‌جا شروع به تشویق داماد خود «آریستاگور»^۸ که خود نیز مستبد و ظالم بود، نمود و وی را علناً به سرکشی دعوت کرد. با این‌که قدرت نظامی مناطق یونان در دست اسپارت بود، ولی کله‌ئومن^۹ پادشاه اسپارت ضعیف شده بود و نمی‌توانست با اطمینان خاطر همراهی متحدین پلوپونزی^{۱۰} خود را برای مقابله با قوای ایران جلب کند به خصوص در ناحیه کورنت^{۱۱} و «اژین»^{۱۲} که برای هر کار مهمی به وجودشان احتیاج مبرم داشتند.

1- Cleisthenes

2- Arthapernes

3- Hippias

4- Hippias

5- Bosgfours

6- Histiaeus

7- Miletus

8- Aristagoras

9- Cleomenes

10- Peloponnesian

11- Cornith

12- Aegina

آتن و «ارتريا»^۱ متفقاً بیست و پنج فروند کشتی پر از سپاهی به «افیسوس»^۲ فرستادند و عده‌ای از ناحیه میله و دیگر مستعمرات ایونی نیز بدان‌ها پیوستند. قوای متحدین یونان به سارد^۳ حمله ور گشته آن را به آتش کشیدند، ولی هر چه کوشیدند موفق به شکست «آرتافرنس»^۴ و تسخیر قلعه جنگی او که در داخل شهر بود، نشده جبراً عقب‌نشینی کردند. قوای ایران از قلعه خارج شده و قوای یونان را که در حال عقب‌نشینی به ساحل بود، مورد حمله قرار داد و تلفات سنگینی بر آنها وارد کرد. آتن خود را از معرکه بیرون کشید، ولی در همین زمان، شهرهای نواحی «هلسپونت»^۵ و قبرس^۶ سپاهبانی به کمک یونان فرستادند، ولی چنان‌که معمول یونانی‌ها بود شهرهای قبرس در کمک به این هدف که بیشتر از آن ایونی بود اتفاق نداشتند و از این رو به زودی متحدین شکست خورده و شهرهایشان به دست سپاه ایران افتاد. قسمتی از طلیعه سپاه ایران پنج شهر از هلسپونت را متصرف شده و ناحیه کاری^۷ را نیز تسخیر کردند. تلفاتی که از این راه به متحدین یونانی وارد آمد، سرکشی و طغیان مستعمرات را در هم شکست و راه را برای سرکوب قوای شهر میله^۸ باز کرد پس از آن شکست‌ها قوای شورشی بسیار ضعیف شده بود و فقط توانست ۲۵۳ کشتی جنگی را «تریرم»^۹ در «لاد»^{۱۰} واقع در خلیج میلزیا^{۱۱} مسلح برای مقابله با قوایی متحد از کشتی‌های فنیقی^{۱۲} قبرسی^{۱۳} مصری^{۱۴} و سیلیکی^{۱۵} آماده کند. فتوحات ایران به مقاومت دریایی «ایونی»^{۱۶} خاتمه داد.

1- Athens&Eretria

2- Ephesus

3- Sardis

4- Artaphernes

5- Hellespontine

6- Cypres

7- Caria

8- Miletus

۹- کشتی‌های یونانی که در هر طرف سه ردیف پاروزن داشته. مترجم

Triremes

10- Lade

11- Milesian

12- Phoenician

13- Cypriote

14- Egyptian

15- Cilician

16- Ionian

شهر میله به زودی متصرف و به آتش کشیده شده و اهالی شهر یا کشته یا تبعید شدند جزایر «کیوس»^۱ لسبوس^۲ و تندوس^۳ و باقی مانده شهرهای متمرده که در سرزمین اصلی قرار داشتند، نیز کم و بیش به همان سرنوشت دچار شدند. ایرانیان که آتش زدن سارد را^۴ فراموش نکرده بودند، در موقعی که بر آنان مسلم شد که «آتن و اسپارت» از آژینا^۵ و دیگر شهرها تبعیت ننموده، تسلیم قوای ایران نمی‌شوند و به حکومت دموکراسی که در تابعه جدید ایونی مورد تشویق ایران قرار گرفته اعتنایی ندارد سردار نامی خود مردونیه^۶ را مأمور تسخیر شبه جزیره یونان نمودند.

اقدام مردونی نتیجه مطلوب نداد، با این‌که وی قصد خود را در تسخیر یونان و «ارتره»^۷ اعلام کرد، ولی هنوز بسیاری از نواحی ناشناس و مردم ناسازگار در پیش بودند که بایستی با آنان مقابله کند بحریه بزرگی که از راه دریا پیشروی لشگریان را در زمین پشتیبانی می‌کرد، نزدیک کوه آتوس^۸ دچار طوفان وحشتناکی گشته و نیمی از آن درهم شکست و همزمان با این واقعه اسفناک، مردونیه از فریگی‌های مقدونیه^۹ شکست خورد. در ۴۹۰ ق.م سپاه جدیدی در سیلسیا گردآوری شده و زیر نظر داتیس^{۱۰} مادی و «آرتافرن»^{۱۱} عموزاده خشایارشا ولیعهد ایران افراد را بر روی کشتی‌های سربازبر که از ترمیم بحریه ایران فراهم شده بود، از راه ساموس^{۱۲} و «دلوس»^{۱۳} و ناکسس^{۱۴} از دریای اژه عبور داد در ناحیه ابوتنا^{۱۵} شهراری تره^{۱۶} را که متحد و همدست نزدیک آتن بود، متصرف شده به واسطه وجود عوامل طرفدار ایران در آتن همراهان دوستان

1- Chios

3- Tenedos

5- Agina

7- Eretria

9- Macedonian Phrygians

11- Artaphernes

13- Delos

15- Euboea

2- Lesbos

4- Sardis

6- Mardonius

8- Mount Athos

10- Datis

12- Samos

14- Nexos

16- Eretria

هیپپاس^۱ و «الکمائونید»^۲ دموکرات ممکن است که این تصور و امید را در دل داتیس^۳ سردار ایرانی انداخته بود که آتن را بدون چون و چرا تسلیم نمایند، ولی در این لشگرکشی به عکس سیاست معمول ایران رفتار شد، این بار معابد و ستایشگاه‌های شهر «اریتری»^۴ را ویران کردند، چون خبر خرابی و قتل و عام و اسارت شهر «اریتری» به دست «داتیس»^۵ منتشر شد، صنعت‌گران و تجار و مردم آتن را ترس فراگرفت و اگر هم امید و آرزویی برای جلب نظر مردم از راه سیاسی وجود داشت، از بین رفت از آن نظر هنگامی که سپاهیان ایران بنا به مشورت هیپپاس^۶ از آب‌های ابوت^۷ گذشته و در فلات ماراتون^۸ پیاده شدند، تمام سپاهیان آتن برای مقابله با آنها آماده شده بودند و آن‌چه به بار آمد، از نکات روشن تاریخ است.

خبر شکست سپاه ایران در ماراتون موجب دلسردی شاه بزرگ نشده و در طی چهار سالی که از آن تاریخ گذشت، داریوش سرگرم نقشه تسخیر یونان با قوای عظیم‌تری بود، ولی در ماه نوامبر ۴۸۶ قبل از میلاد در شصت و چهار سالگی در تخت جمشید آنچه از نکات زندگی داریوش در دست داریم، همه از گفته‌های هردوت است. از شباهتی که حجاری‌های بیستون از داریوش به جای مانده وی را اندامی فربه و شاهانه نشان داده شکل (۲۳) از لوحه‌هایی که از خزانه سلطنتی تخت جمشید به دست آمده چنین معلوم است که وی را دختری بود که او را به نام عزیزترین زنش «ارتیستون»^۹ و در یکی از این لوحه‌ها که فرمانی است از داریوش به سال ۵۰۶ ق. م صدگوسفند به عنوان جهیزیه به آرتیستا هدیه شده بود داریوش در زمان حیات خود، در نزدیکی تخت جمشید در دل صخره‌ای که امروز نقش رستم نامیده می‌شود، برای خود آرامگاهی ساخته (عکس ۷۶ آخر کتاب) نمای آرامگاه از سه صنفه که بر بالای هم قرار گرفته

1- Hippias

2- Alcmaeonid

3- Datis

4- Eretria

5- Datis

6- Hippias

7- Euboea

8- Marathon

9- Artystone

است، تشکیل می‌گردد در صفت میانه که دارای ایوانی ستون دار است مدخل آرامگاه ساخته شده و در صفت بالایی نقش داریوش درحالی که کمان در دست گرفته، به حال ستایش روبه‌روی اهورامزدا ایستاده است و نقش اهورامزدا بالدار* بالای سر اوست درست شبیه نقش بیستون است، با این اختلاف که به جای ردیف اسیران، آتش‌دانی در جلو شاهنشاه هخامنشی قرار دارد. کتیبه که به سه زبان نوشته شده و همراه نقش داریوش است، جلب‌نظر بسیاری از باستان‌شناسان را کرده؛ زیرا نه تنها از نظر نشان دادن فکر بلند و اخلاق شایسته داریوش، بلکه به خاطر اشاره به اجزاء دوگانه که گروهی از دانشمندان نوشته‌های آن را نقل از گات‌های اوستا می‌دانند، خود دلیل ایمان داریوش به مذهب زرتشتی بوده است.



ش ۲۳. نقش برجسته داریوش اول در بیستون

داریوش چند سال پیش از آن‌که دیده از جهان بپوشد، پسر خود که از آتسا^۱ دختر کوروش و خواهر کمبوجیه به دنیا آمده بود، به ولیعهدی برگزید نام این پسر خشایارشا^۲ و یا به قول یونانی‌ها کزرکزیس^۳ بود.

داریوش را پسری بزرگ‌تر از خشایارشا به اسم آرتاباز^۴ بود که پیش از شروع سلطنت داریوش از زنی دیگر تولد یافته بود و همین موجب شد که خشایارشا در برگزیده شدن

* فرهر

1- Atossa

2- Khashyarsha

3- Xerxes

4- Artobazanes

به ولایت عهدی ایران بر او رجحان یابد؛ زیرا خشایارشا به هنگام سلطنت داریوش دیده به جهان گشوده بود. تاریخ ولیعهدی خشایارشا ۴۹۸ ق. م بود که ضمناً عنوان نیابت سلطنت بابل بر وی تفویض شده بود.

خشایارشا فن مملکت‌داری، لیاقت و کاردانی اجدادش را نداشت، دلیل این مدعا از راه‌حلی بود که وی برای رفع اغتشاشات جدید نواحی مصر و بابل انتخاب کرد و در نتیجه موجب دگرگونی سرنوشت شاهنشاهی هخامنشی شد. وی پس از این‌که غائله مصر را برطرف کرد، آن سرزمین را به عنوان مستعمره معمولی و جزء شاهنشاهی خواند و دیگر مقام و عنوان تخت و تاج مصر را آن‌طور که کوروش و داریوش رعایت کرده بودند، بر خود نهاد. ظهور او در مصر فقط به عنوان پادشاه ایران بود. و در بابل نیز عنوان پادشاهی بابل را بر خود بعد از عنوان پادشاهی ماد و ایران آورد و این خود یک نوع توهین به آن سرزمین بود.

اکنون دیگر روزگاری که دست مردوک^۱ را به عنوان دوستی فشرده و از او حمایت می‌کردند، سپری شده بود و همان عنوان شاه بابل نیز دیری نپایید؛ زیرا در سال ۴۸۲ ق. م والی بابل به قتل رسید وی که زوبیر^۲ نام داشت، چون کشته شد، شخصی به نام بل‌شیمانی^۳ جای وی را غصب کرد. خشایارشا بهترین سردار خود یعنی دامادش مگابیز^۴ را برای سرکوب وی گسیل داشت. مگابیز به زودی بابل را مسخر نمود و در آن شهر رفتاری وحشیانه کرد. دیوار شهر و معبد اساگیل^۵ را که بخت‌النصر بنا کرده بود، ویران نمود و مجسمه بزرگ مردوک خدای آن سامان را که از دروازه قنطار (سنگ وزن در قدیم) طلای ناب ساخته شده بود، از جای خود برداشته و ذوب کرد و هر کس که بر این عمل اعتراض می‌کرد نابود می‌شد و مال و دارایی تجار ثروتمند را به زور گرفته بین اعیان ایرانی تقسیم نمود. بابل برای همیشه سقوط کرد و ضمیمه آسور شد که از

1- Marduk

2- Zopyrus

3- Bel-Shimanni

4- Megabyzus

5- Isagila

مستعمرات جزء آن یعنی فلسطین و سوریه نیز هریک مستعمرات جداگانه‌ای به وجود آمد.

چنین بود رفتار خشایارشا با دو ناحیه از مهمترین مناطق شاهنشاهی که خارج از محدودهٔ ماد و پارس قرار داشت.

خشایارشا در سال ۴۸۱ به قصد این‌که یونان را مورد حمله قرار دهد، در سارد^۱ مستقر گردیده، به لشگرکشی بزرگ خود پرداخت و برای این نبرد عظیم از تمام منابع شاهنشاهی هخامنشی استفاده نمود. در این مورد هردوت در جلد هفتم تاریخ خود صفحات ۵۶ تا ۹۹ کیفیت تشکیل سپاه ایران را که مرکب از هنگ‌های خارجی بود حکایت کرده است و این قسمت از تاریخ او یکی از مهمترین اسناد تاریخ باستانی به شمار می‌رود. گرچه هردوت در بیان تعداد لشگریان ایران تا اندازه‌ای مبالغه ورزیده، ولی آنچه مسلم است سپاه زمینی بسیار عظیم و بهترین وجهی مسلح و آمادهٔ کارزار بوده است نیروی بحریه از کشتی‌های فنیقی^۲ تشکیل شده و هردوت عدهٔ کشتی‌ها را بیش از هزار و دویست فروند گفته و ادعای او با گفته‌ی از آخیلوس^۳ که خود در نبرد سالامیس^۴ شرکت داشت مطابقت می‌کند.

عدم اطلاع ایران از وضع دریایی یونان از این جا معلوم است که خشایارشا تصمیم گرفت که برای در هم شکستن قدرت آن سامان، مطلقاً به قوهٔ قهریهٔ سپاه خود متوسل شود علاوه بر این نا آشنا بودن با روش حکومت شهری یونان که بر اصول موارد اخلاقی اداره می‌شد علاوه شد. در تاریخ تمدن غرب نام ترموپیل^۵ و سالامیس^۶ دو نام مقدس شده‌اند زیرا دفاعی که لئونیداس^۷ با سیصد نفر اسپارتی از تنگهٔ ترموپیل نمود، ستایشی از شجاعت یونانیان در تاریخ قدیم است و پیروزی در دریا که در ۲۲ سپتامبر

1- Sardis

2- Phoenician

3- Aeschylus

4- Salamis

5- Thermopylae

6- Salamis

7- Leonidas

۴۸۰ ق.م در محل سالامیس انجام گرفت و نیمی از نیروی دریایی ایران از بین رفت، گرچه بیشتر مدیون شانس و اتفاق بود، به حساب نبوغ یونانی‌ها گزارد، شد و در نیروبخشی به روحیه مردمان آن سرزمین تأثیر به سزایی داشت. خشایارشا در این نبرد خود شاهد صحنه جنگ و کشته شدن چند تن از بهترین سردارانش بود. در سال ۴۷۹ ق.م یونانی‌ها قوای مردونی^۱ را در پلاته^۲ شکست داده، او را به قتل رسانیدند. با این همه هنوز قوای ایران در نواحی یونان بسیار بودند ولی یونانی‌ها در وارد آوردن ضربه‌های پی در پی به قلب دستگاه نظامی ایران خودداری نمی‌کردند.

قسمتی از قوای متحد یونان که در دماغه میکال^۳ شمال شهر میله^۴ پیدا شده بود، لشکر سوم ایران را که زیر فرمان تیگران^۵ می‌جنگیدند، شکست داد. این شکست که در ناحیه داخل شاهنشاهی اتفاق افتاد، برای خشایارشا بسیار ناگوار بود، ولی هدف یونانی‌ها نواحی داخلی ایونی بود، زیرا می‌توانستند که بدون کمک ایونی^۶ هم از نظر قوای زمینی و هم از لحاظ نیروی دریایی کار را بر ایران مشکل نمایند. پس از شکست نیروی دریایی در سالامیس^۷ تنها قدرت دریایی که ایران بر آن اتکاء داشت، بحریه ایونی بود، ولی پیروزی یونان در میکال^۸ موجب شد که بسیاری از نواحی ایونی به یونان بپیوندند و این خود دست ایران را از اداره کردن زمین‌های ایونی و هلسپونت^۹ کوتاه کرد و در سال ۵۶۶ ق.م نیروی دریایی ایونی متحداً به نیروی ایران تاختند و در حوالی رودخانه ایوریمد^{۱۰} پیروزی بزرگی به دست آوردند.

شکست و انهدام نیمی از نیروی دریایی ایران در سالامیس^{۱۱} برای خشایارشا اسف‌بار به شمار می‌آمد؛ زیرا او که برای مهار کردن یونان متکی به قدرت‌نمایی و غلبه

1- Mardonius

2- Plataea

3- Mycale

4- Miletus

5- Tigranes

6- Ionia

7- Salamis

8- Mycale

9- Hellespont

10- Eurymedon

11- Salamis

بر روحیه دشمن بود، با این شکست لطمه بزرگی دید و چنان خشمگین شد که بهترین یار و همدست خود دریا سالار فنیقی را اعدام نمود. این عمل غیرعقلانه آنچه هم که از قدرت دریایی برایش باقی مانده بود، از او روگردان کرد و بار دیگر خشایارشا ضعف شخصی خود را در میدان جنگ و سیاست نشان داد.

خشایارشا پس از شکست به تخت جمشید برگشت و تا آن جا که ما می دانیم، دیگر هرگز ایران را ترک نگفت.

اگر به جای خشایارشا شخصی بلند فکرتر و بزرگ‌تر بود به این نکته پی می برد که اداره و نگاهداری و ادامه به بسط و توسعه حدود شاهنشاهی بدان پهناوری که با نبرد و لشگرکشی به دست آمده بود، آن هم تحت شرایطی یک طرفه و با روشی مطلق و یک شکل ممکن و میسر نمی بود.

کاخ‌ها و اسناد

چون کوروش پادشاه انشان^۱ سرزمین پارس را^۲ به زیر فرمان خود آورد، در قلب آن زمین بنیادی بنا نهاد که پاسارگاد یا پارساگاد نامیدند^۳ یونانیان آن را اردوگاه ایرانیان تعبیر کردند^۴ زیرا با مقایسه سبک ساختمانی دیگر شهرهای شرق نزدیک که آن زمان بنا می‌شد، پاسارگاد شهری بود که از نواحی مجزا تشکیل یافته و ساختمان‌های آن اغلب از هم جدا و در باغ‌های جداگانه قرار گرفته بودند. این بود که در نظر یونانیان بیشتر حالت یک اردوگاه نظامی را داشت در قسمت غربی رودخانه پلوار^۵ در قطعه زمین مسطحی که اطراف آن را تپه‌های کوتاه پی در پی احاطه می‌کردند، کوروش پارکی ساخت که نام بهشت نیز بر آن اطلاق شده است.

در میان انبوه درختان پارک، بناهای متعدد مجزا از یکدیگر ساخته شد که شامل یک قلعه نظامی نیز بود. مدخلش از جهت جنوب باز می‌شد دروازه‌ای از سنگ خارا داشت بر روی سنگ تصویر دو گاو نر بالدار به سبک حجاری‌های آشوری ترسیم شده و در مدخل دروازه نیز دو گاو بالدار که سرهای انسانی داشتند قرار گرفته بود. شکل هندسی دروازه، مربع مستطیل بود که در چهار جانب آن اطاق بست‌ها و اطاق‌های کوچکی بنا

1- Anshan

2- Parsa

3- Pasargadae or Parsagadae

4- The Persian Camp

5- Pulvar

شده و بر سر در یکی از این اطاق‌ها شکل انسانی بالدار با لباسی به سبک آشوری و تاجی به سبک مصری‌ها بر سر دیده می‌شد و مجموع این طرح احتمالاً از هنر فیتی^۱ سرچشمه گرفته بود.

همراه اغلب این اشکال خطوطی به چشم می‌خورد که می‌گوید «من، کوروش پادشاه هخامنشی و این تنها نوشته ایست که تا کنون از کوروش کبیر در این قسمت از ایران به دست آمده. این نوشته عیناً بر سر در دو ساختمان دیگر که به فاصله چند صد قدمی در جهت شمال دروازه اولی قرار دارد تکرار شده است.

ساختمان دروازه را (کاخ - ر -) و دو ساختمان شمالی آن را قصور (س و پ) می‌خوانیم کاخ پ که گویا سالن پذیرایی بوده به شکل مربع مستطیل بنا شده که در چهار طرف آن طاقک‌هایی با ستون‌های دوقلو قرار دارد و در قسمت جنوبی این طاقک‌ها دو برج چهارگوش در دو طرف قرار گرفته و به سالن اصلی متصل می‌شود. در دیوار شمالی آن شاه‌نشینی^۲ تعبیه شده که در قسمتی از دیوار اصلی ساختمان قرار دارد سقف سالن پذیرایی روی دو ردیف ستون که چهار ستون در هر طرف در قسمت میانه قرار داشته، ساخته شده و با این که به جز از دیوارهای اطراف چیزی به جا نمانده، از اندازه ستون‌ها چنین معلوم است که سقف سالن مرکزی چندین پا از اطاقک‌های اطراف آن مرتفع‌تر بوده به احتمال قوی روشنایی سالن مرکزی از دریچه‌هایی در این قسمت که به طرف بالا باز بوده، به داخل هدایت می‌شده است.

ستون‌ها از سنگ سفید و بدون هیچ نقشی ساخته شده و سر ستون و پایه ستون را سنگ‌های سیاه تشکیل می‌داده پایه ستون به شکل دایره‌ای بر روی پایه چهارگوش قرار داشت و سر ستون‌ها به شکل دو گاو نر که پشت به هم داده و گاهی هم از شکل دو شیر یا دو اسب تعبیه شده که خود معرف سبک مشخص معماری هخامنشی است.

1- Phoenician

۲- شاه‌نشین فضایی است که اضافه بر اطاق، معمولاً در سمت شمال سالن پذیرایی در عمارت قدیمی‌ساز ایرانی بنا می‌شده شکل آن یا مستطیل یا منحنی ساخته می‌شده است. مترجم

لوحه‌های بزرگی در میان چهار دیوار دروازه‌ها قرار داشته که بر آن نقوشی حجاری شده بود و جز از قسمت پایین آنها چیزی نمانده. یکی از این لوحه‌ها احتمالاً نقش سه تن مؤبد پا برهنه را داشته که گاو قربانی را به طرف مذبح هدایت می‌کند، ولی بر لوحه‌های شرقی و غربی چنین به نظر می‌رسد که نقوشی از چهارپایانی که از اختلاط حیوانات مختلف بوده‌اند، نقر شده است.

نقش لوحه شرقی را می‌توان تا اندازه‌ای حدس زده و هیولایی را به نظر آورد که بالا تنه‌اش از شکل ماهی و آدم و قسمت پایین تنه‌اش به شکل گاو بوده که شباهتی به سبک حجاری مادی که در نواحی سکاها به دست آمده دارد (شکل ۳۹).

(کاخ - پ -) که به اندازه (۱۴۰×۲۵۰) پا است ظاهراً محل سکونت شاه بوده و بنایی به شکل مستطیل طویل تری است که از چهار قسمت تشکیل شده و بزرگترین آن سالن مرکزی است که دارای سی ستون نزدیک به هم از چوب ساخته شده و ستون‌ها روی پایه‌های چوبی قرار داشته است. طاقک‌ها با ایوان‌های ستون داری به ارتفاع هفت متر در طویل‌ترین جانب آن سراسر ساخته شده و از سالن مرکزی دو مدخل که از سنگ آهک ساخته به دو ایوان باز می‌شده است. روی سنگ‌ها، حجاری شکل کوروش مشاهده می‌شود که در حال خارج شدن از سالن مرکزی است و چترداری به دنبال او روان است و این نقش با نقش داریوش که به همین حال در حجاری تخت جمشید وجود دارد بسیار شبیه است، ولی متأسفانه از نقش کوروش جز بدن و پاها باقی نمانده و قسمت فوقانی یعنی سر او به کلی خرد شده تنها متایسه‌ای که می‌توان کرد از روی لباس و پاها است.

شواهد آشکاری اشاره به وجود تزئیناتی از ورقه‌های طلا می‌نماید که بر روی لباس و جزئیات دیگر مجسمه نصب شده بوده.

روی لباس کوروش جمله کوتاهی به چشم می‌خورد که می‌گوید «من کوروش، شاه بزرگ هخامنشی» و این دلیل قاطعی است که نقش از آن کوروش است و از جمله مذکور

مستشرق معروف اولمستد^۱ چنین نتیجه می‌گیرد که بنای کاخ اخیر را کوروش بعد از شکست آستیاژ^۲ به پا کرده که نام شاه بزرگ به خود نهاده، در صورتی که در نوشته‌های کاخ‌های (ر - س - وب) که نوشته است «من کوروش، پادشاه هخامنشی نشان می‌دهد که کوروش هنوز پادشاه انشان^۳ جزء مستعمره ماد بوده است.

فرانکفورت^۴ می‌گوید چون در جمله بعدی ضمیر شخصی من به کار نرفته، یعنی به جای «من کوروش» فقط کوروش، آمده و همچنین از سبک حجاری آن چنین به نظر می‌رسد که آن را بعداً به فرمان داریوش حجاری کرده‌اند. عقیده اردمن^۵ این است که چون حجاری شامل لوحه‌ای به سه زبان است که بسیار شکسته و صدمه دیده و زبان بابلی نیز در آن به کار رفته، می‌توان حجاری سنگ‌ها را بعد از فتح بابل که در ۵۳۹ ق. م بوده، انجام شده دانست.

اما باید تمام این حدسیات را با اشاره‌ای که به تاریخ پیدایش سبک مشخص مجسمه‌سازی هخامنشی کرده‌اند، با احتیاط تلقی نمود.

در مقابل عقیده اولمستد می‌توانیم ادعا کنیم که بنا کردن پایتختی به وسیله کوروش آن هم در خارج از محدوده انشان در زمانی که هنوز خود او تابع مادها بوده، بعید به نظر می‌رسد.

در مقابل نظریه فرانکفورت^۶ نیز این دلایل را داریم که اولاً همه نوشته‌هایی که نام کوروش را در کاخ‌های پاسارگاد برده، به سه زبان است و ثانیاً از نظر سیاسی بعید به نظر می‌رسد که داریوش در بزرگداشت کوروش اقدامی کرده باشد و نیز هیچ مدرکی که اشاره به بنای ساختمانی را در پاسارگاد به دست داریوش بنماید در دست نیست.

آنچه ما درباره پاسارگاد می‌دانیم مرهون زحمات ارنست هرتسفلد^۷ و مطالعات

1- Olmstead

2- Astyages

3- Anshan

4- Frankfort

5- Erdmann

6- Frankfort

7- Ernst Herzfeld

هوایی و زمینی سطحی دانشگاه شیکاگو است که در سال ۱۹۳۰ انجام گرفت و از مطالعه باستان‌شناسی دانشگاه شیکاگو چنین معلوم است که ناحیه پاسارگاد محتاج بیشتری است به خصوص آن‌چه مربوط به قسمت برج و بارو و استحکامات جنگی است که در ناحیه شمالی کاخ‌ها قرار داشته است امیدواریم که باستان‌شناسان انگلیسی که اکنون مشغول کاوشند به کشفیات گران‌بها و تازه‌تری دست یابند.

تحت فرمانروایی و زیر نظر داریوش کبیر پایه‌گذاری درخشان‌ترین کارهای معماری هخامنشی گذاشته شد و در زمان سلطنت این شاهنشاه کم نظیر نه تنها بنای تخت جمشید آغاز شد، بلکه کاخ‌های جدیدی به سبک تخت جمشید در شوش و بابل نیز برپا گشت.

در نقشه ساختمانی شهر بابل که طرح آن به دست بخت‌النصر انجام شد، در تمام دوران تسلط ایران بر این سرزمین تغییری داده نشد.

قصر تابستانی وی تا زمان حمله اسکندر بر جای بود، ولی از کاخ جدیدی که در سال ۴۹۸ ق.م به فرمان داریوش برای ولیعهد او خشایارشا ساخته شد، تاریخ بنای آن از روی لوحه‌ای است که در آنجا به دست آمده و بیست و چهارمین سال سلطنت داریوش را نشان می‌دهد و نوشته آن مربوط به مواد ساختمانی کاخ است.

شواهد دیگری که در قسمت جنوبی شهر بخت‌النصر در بابل به دست آمده که عبارت از تکه سنگ‌هایی است که نام داریوش بر آن حکاکی شده و نیز تکه‌هایی از پایه ستون‌های زنگوله شکل که مثل پایه ستون‌های تخت جمشید بوده و نیز آجرهای صیقلی شده که قسمتی از تصویر اسلحه و لباس سربازان گارد ایلامی بر آن نقش شده و شبیه نقوش بزرگ‌تری است که در شوش به دست آمده بود، ویرانی این کاخ ایرانی به حدی است که امکان تصور شکل ساختمانی آن مشکل است، ولی افلا می‌توان حدس زد که مشتمل بر آپادانا یا تالار ستون‌دار بوده است.

البته فقط از روی قطعات کتیبه‌هایی که نام داریوش بر آن است و اشاره به کاخ پسر

شاهنشاه نموده، نمی‌توان به تحقیق کاخ را مربوط به داریوش اول دانست، ولی مدارک بیشتری که اشاره به این ادعا می‌نماید از خرابه‌های موزه کاخ قدیمی بخت‌النصر است که شامل سنگی است که به زبان بابلی که قسمتی از نوشته‌های بیستون داریوش را بر آن حکاکی کرده‌اند و دیگر مدارک تجارتي بسیاری که در سراسر آن ناحیه پراکنده و ظاهراً از اسناد بابلی است که در خرابه بابل در زمان داریوش از این اسناد نگهداری می‌شده است (کتاب ششم عزرای پیغمبر قسمت اول) خانواده سلطنتی ایران مدتی از سال را در بابل به سر می‌برده‌اند و شاهد این امر نوشته‌ای است که مربوط به اردشیر پسر داریوش دوم بوده و از خرابه‌های بنای ایرانی به دست آمده است.

طبيب مخصوص اردشیر دوک کتسیاس^۱ یونانی از خود اثر پربهایی درباره کاشی کاری‌های بابل به جا نهاده و به احتمال قوی در جایی که اشاره به صحنه شکارگاه نموده منظورش دیوار دور تا دور دژ جنوبی بوده که بنای کاخ ایرانی بر آن قرار داشته است. آنچه را که داریوش از معماری آرایش ساختمان در بابل آموخت، به شوش پایتخت عیلام منتقل نمود. این شهر که قدمت تاریخی آن به عهد مفرغ می‌رسد، کانون مهمی بر سر راه‌های تجارتي که از خلیج فارس می‌آمده، بوده است. در زمان قدرت ایلامی‌ها در قسمت شرقی این منطقه مسکونی که داستان تاریخ آن رشته سردرگمی است، تپه‌ای از خرابه‌ها به وجود آورده که بعداً کاخ داریوش و تالار ستون‌دار یا آپادانای اردشیر دوم بر آن قرار گرفته است.

از پایه‌های کاخ داریوش کتیبه‌هایی به دست آمده که کار ساختمان آن را به اوائل فرمانروایی این شاهنشاه می‌رساند (این زمانی است که هیستاسپ پدر داریوش هنوز در قید حیات بوده است).

بنای ساختمان بر روی سکویی از آجر که به سبک بابلی بوده، قرار گرفته و نقشه آن طرحی است که از ساختمان‌های ایلامی و آشوری گرفته و آن را با ساختمان قصر

سارگون دوم^۱ در خورس آباد^۲ در آشور مقایسه کرده‌اند و به قسمت شرقی، قلعه جنگی بابلی که در جنوب شهر بابل قرار گرفته و مربوط به قبل از هخامنشی بوده و به بنای قصر ایرانی متصل بوده است و از همه مهمتر شباهت آن به قصر ایلامی است که در چقازمبیل^۳ کشف شده است.

مساحت این کاخ وسیع در حدود (۴۹۰×۸۲۰ پا) و به سه قسمت داخلی منقسم می‌شد که از شرق به غرب ادامه داشته‌اند. در دورادور این حیاط‌ها اطاق‌هایی به ابعاد بزرگ و کوچک بر روی پی‌هایی مخلوط از آجر پخته و خشت‌های گلی ساخته و تمام فضای قصر با دیواری بلند از خشت‌های گلی احاطه می‌شد.

مدخل شرقی کاخ که از دالان دروازه به حیاط اولی راه دارد، دیوارهای طرفینش با کاشی‌های صیقلی تزئین شده و نقش روی کاشی‌ها تصویر سربازان گارد جاویدان را دارند که با لباس‌های رسمی دست بافت با دامن‌های بلند و آستین‌های بلند و گشاد و دستارهای پیچیده مجلس شده‌اند. هر سربازی نیزه‌ای را به حال آماده‌باش در دست گرفته است.

دالان پهنی که ۱۱۸×۱۰۶ با وسعت داشته و به حیاط روباز اولی متصل می‌شده، دارای لوحه‌های کاشی است که نقش حلقه گرد و بالدار و دو شیر با سر انسانی که روبه روی هم قرار گرفته‌اند و تاج طرح بابلی به سر دارند، بر آن دیده می‌شود. در جانب شمالی این حیاط دو سالن پذیرایی باریک به طرف شمال کشیده شده و به تالار آپادانا منتهی می‌شوند. در حوالی این مدخل خرده‌هایی از لوحه بزرگ که با کاشی‌های رنگی تزئین یافته بوده و تصویر شیرهایی نظیر شیرهایی که در راهروهای تشریفاتی کاخ بابل دیده شده، به دست آمده و تصور می‌رود که این کاشی‌های خورد شده، تزئین دیواری بوده‌اند که کاخ را از تالار آپادانا جدا می‌کرده است (شکل ۲۴).

1- Sargon II

2- Khorsabad

3- Tchoga Zambî!



ش ۲۴ حیوان شاخ‌دار افسانه‌ای از کاشی‌های رنگارنگ در شوش

در قسمت غربی حیاط روباز، حیاطی است که به وسیله سه اطاق از حیاط اول جدا شده و احتمالاً خوابگاه‌های سلطنتی بوده است. کمی بیشتر به جانب غرب، اطاق گرد و بزرگی قرار داشته که محل ورودی این قسمت بوده در قسمت جنوبی آن دربی به خارج و سکویی بلند قرار داشته است. دیوارهای این اطاق نیز با کاشی‌های رنگی مزین به شکل گاوهای نر شیر دال‌ها و سربازان نیزه‌دار بوده است. این طور معلوم است که دیوارهای مدخل غربی هم نقوشی از سربازان گارد جاویدان را به طرز ساده‌تری داشته‌اند.

تکه مجسمه‌هایی که در خرابه ساختمان به دست آمده، تصویر اقوام مختلف را که حامل هدایا بوده‌اند دارند و شبیه نقوش تخت جمشید و شوش هستند. جای اصلی این مجسمه‌ها در ساختمان هیچ معلوم نیست صفحه‌هایی از کاشی‌های رنگین به رنگ‌های آبی و سفید و زرد و سبز قسمت عمده کاخ‌های داریوش را تزئین می‌کرده‌اند و به جای تابلوهای بافته‌ای منقوش به کار می‌رفته‌اند،

تصاویر معمول مثل گاو و حیوانات دیگر از سبک بابل گرفته شده ولی نقش ابوالهول و شکل شیر شبیه اشکالی است که در قصر سارگون در خورس آباد وجود داشته است.

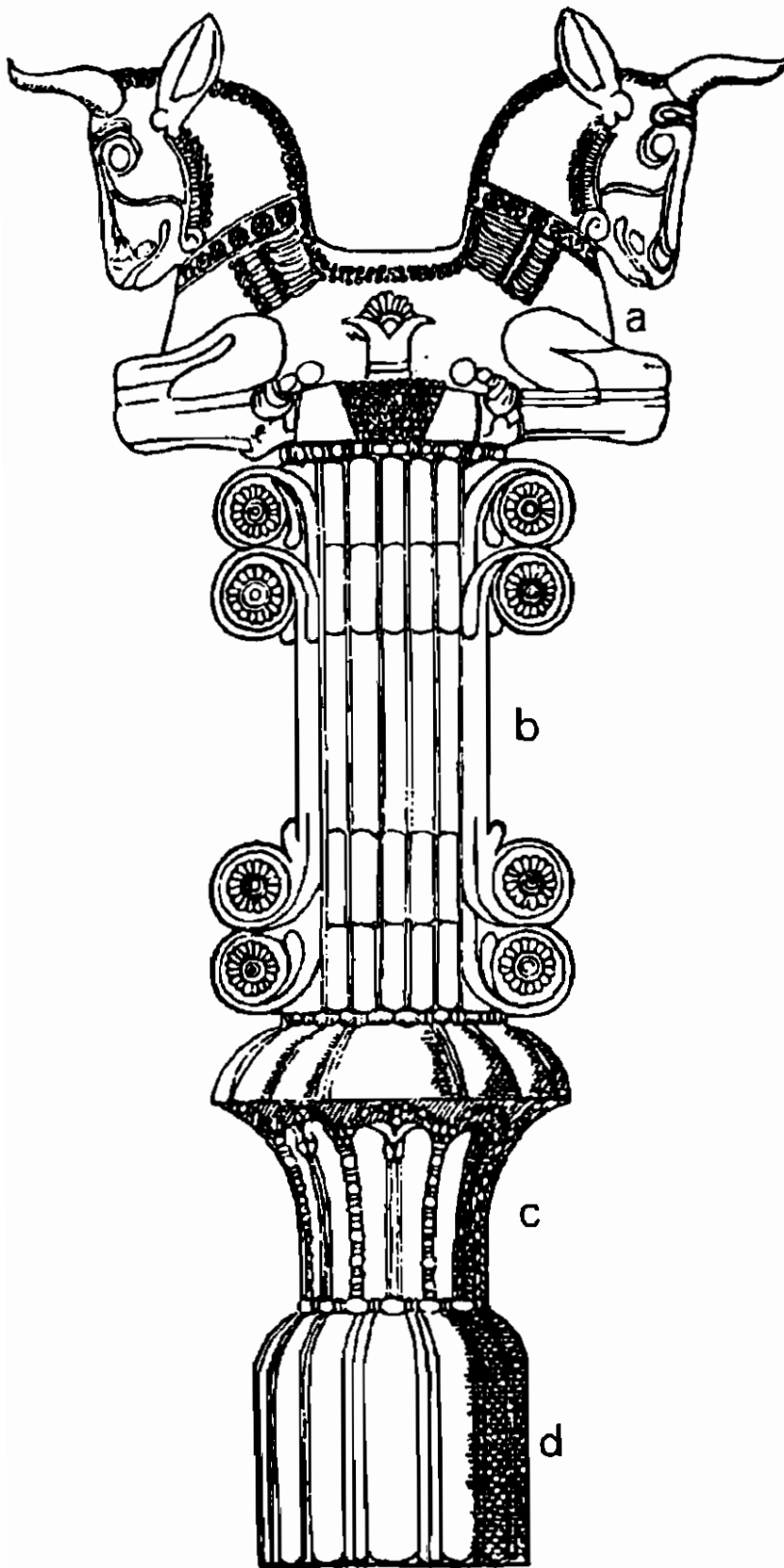
نقش شیردالهایی که متشکل از دست‌های شیر و پاهایی شبیه چنگال عقاب و شاخ‌ها و گوش‌ها و غیره شبیه بز داشته‌اند ریشه‌ی مادی دارند.

تالار آپادانا را که در شمال کاخ داریوش قرار داشته، اردشیر دوم ساخته و در زمان سلطنت این پادشاه شوش محل زمستانی و مورد توجه خانواده سلطنتی بوده است به خصوص برای ملکه مادر پریسا یا پریسات^۱ که دائم در کار حیل‌گری و دسیسه چینی بوده از نوشته‌هایی که در پایه ستون‌ها به دست آمده، مطمئناً می‌توان گفت که این آپادانا ابتدا به وسیله داریوش ساخته شده بود و بعداً طعمه آتش شد و اردشیر دوم بر روی همان پایه‌ها آپادانای جدیدی را بنا کرد.

اردشیر این تالار را تقریباً یک قرن بعد از ساختمان داریوش بنا کرد و ساختمان آن عیناً شبیه تالار تخت جمشید است که دارای سی و شش ستون مجلل در تالار مرکزی و دو طرف این تالار ایوان‌های طاقداری است که طاق هر یک بر روی ردیفی از شش ستون قرار گرفته است.

در ساختمان سر ستون‌هایی که به شکل گاو نر ساخته شده تفاوت کمی با سر ستون‌های تخت جمشید مشهود است.

عظمت این سر ستون‌ها که نمونه‌ای از آن در موزه لور^۲ پاریس قرار دارد، بیننده را مبهوت و متحیر می‌کند (شکل ۲۵)



ش ۲۵ سر ستون از مرمر سفید در شوش

مورخین یونانی تخت جمشید را چنان‌که داریوش دانسته به عنوان یک پایتخت که امور سیاسی و اداری کشور در آن جریان داشته، شناخته‌اند و از این رو آن را در شمار پایتخت‌هایی مثل بابل، شوش و سارد نیاورده‌اند، بلکه آن را مانند معبدی دانسته‌اند که به تشریفات سال نو یا نوروز ایرانیان اختصاص داشته، زیرا نوروز در نزد شاهان هخامنشی اهمیتی به سزا داشته است.

البته باید در نظر داشت که داریوش که خود بانی نقشه اصلی تخت جمشید بود، آن را پایتخت کشور خود می‌دانسته و این نقشه شامل مهتابی و پله‌کان‌ها و بناهای رسمی بوده که بیشتر فضای آن را به زیر می‌گرفته ساختمان این کاخ را خشایارشا به پایان رسانید و اردشیر اول نیز به نوبه خود اضافاتی را که خشایارشا شروع کرده و مجال اتمام آن را نداشت به پایان رسانید.

حفریات تخت جمشید به دست گروه‌های متعددی انجام گرفت، ولی مطالعه علمی و اصولی آن به وسیله انجمن مستشرقین دانشگاه شیکاگو تحت رهبری دکتر اریخ اشمیت^۱ انجام شد که رساله‌ای نیز درباره آن به طبع رسانیدند.

تمام بنای تخت جمشید بر روی سکویی ساخته شده که چهل پا ارتفاع و ۱۴۰۰ پا در ۹۰۰ پا وسعت داشته است (ش ۲۶ نقشه تخت جمشید)

چون قسمت شمال و مشرق سکو به دامنه‌های کوه بر می‌خورده برای ساختن آن احتیاج به مسطح نمودن قسمت‌های بسیاری داشته‌اند. در وسط سکو شانه به شانه هم دو تا از بزرگترین بناها ساخته شد یکی آپادانا یا تالار پذیرایی و سلام داریوش و دیگری تالار تخت سلطنتی که مربوط به خشایارشا است این تالار به تالار صد ستون نیز مشهور است (ج و م روی نقشه)

این دو ساختمان عظیم فضای سکو را به دو قسمت مورد استفاده تقسیم کرده‌اند یکی قسمت شمالی که محل پادگان نظامی و زمین سان و رژه و تشریفات بوده و

قسمت جنوبی شامل کاخ‌های داریوش (ی) و خشایارشا (ف) و حرمسرای سلطنتی (ث) و ساختمان خزانۀ سلطنتی (ب) است.

ساختمان بناهای قسمت جنوبی به دست خشایارشا به اتمام رسید، ولی کاخ ناشناخته‌ای (ح) که در جنوب غربی سکو قرار دارد، احتمالاً مربوط به اردشیر سوم بوده و گویا این پادشاه بانی مقبره است (پ) که بلافاصله در تپۀ شرقی تخت جمشید قرار دارد. بناهای قسمت شمالی سکو به وسیلۀ خشایارشا و اردشیر اول ساخته شده و تنها راه ورود در شمال غربی قرار داشته که به وسیلۀ پله‌هایی (ک) به دروازه عظیم مجسمه مانند موسوم به دروازه خشایارشا راه می‌یافته است.

در زمان اردشیر دوم، راهی برای مراسم تشریفاتی که از دروازه خشایارشا به دروازه دومی (ن) منتهی می‌شد، ساخته شد و این دروازه به نوبۀ خود به حیاطی راه می‌افت که در جلو تالار صد ستون خشایارشا قرار داشته است.

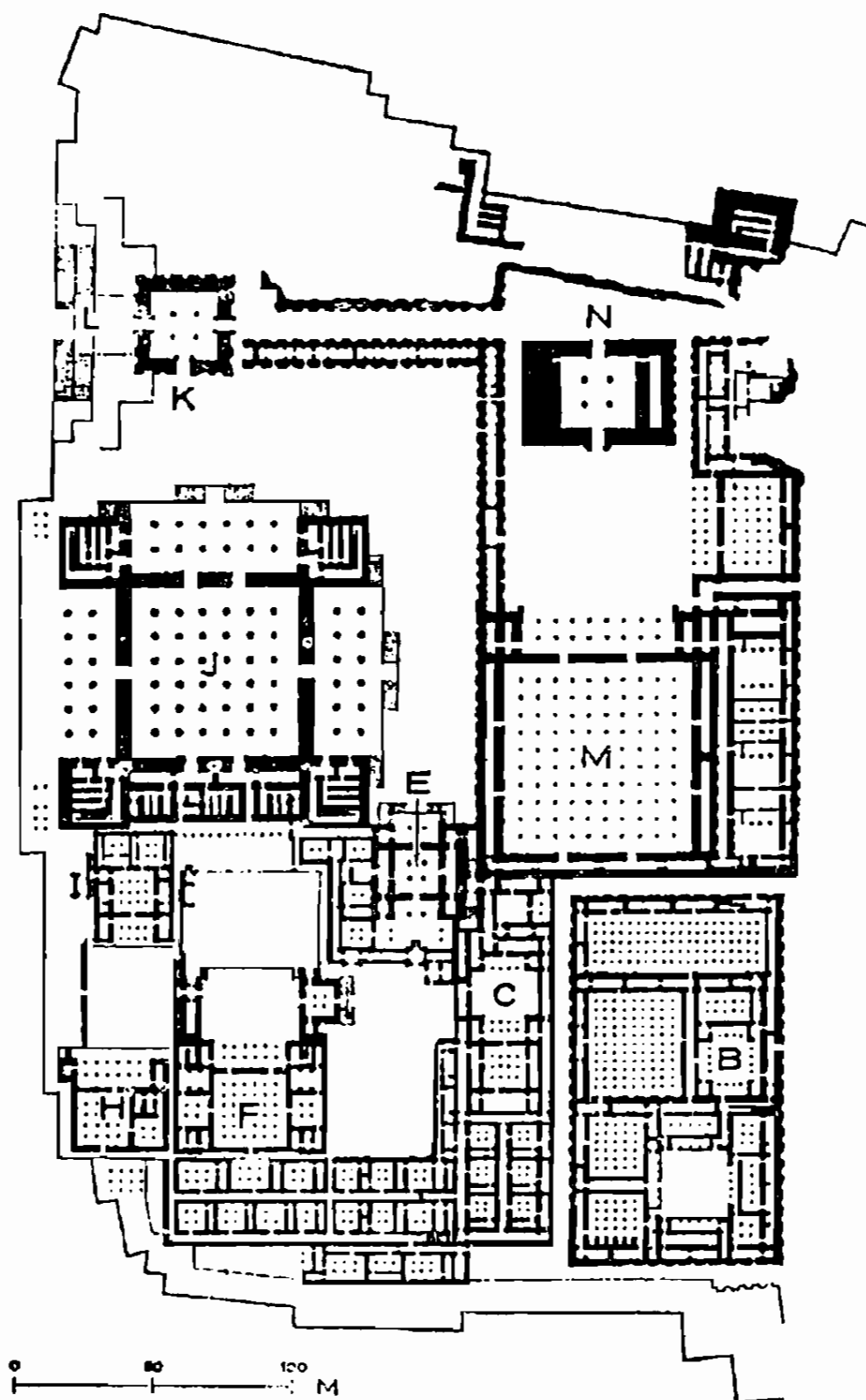
راه بین قسمت شمالی سکو و راه شرقی و غربی بین تالار پذیرایی و کاخ داریوش و تالار صد ستون و خزانۀ سلطنتی از میان ساختمان (E) می‌گذشته و این ساختمان را اغلب از روی نظریۀ هرتسفلد^۱ سه دری^۲ خوانده‌اند از این رو که سه در از آن به خارج باز می‌شود. پرفسور اشمیت این اطاق را تالار شورا دانسته است.

بنای تخت جمشید را داریوش بعد از سال ۵۱۸ ق. م پی ریزی کرد و از روی لوحه‌های طلا و نقره (عکس ۳۶ آخر کتاب) که در پایه‌های بنای تالار پذیرایی (آبادانا) به دست آمده نشان می‌دهد که بنای این قسمت را داریوش قبل از لشگرکشی به سرزمین سکاه^۳ ساخته است. ظاهراً ساختمان حتی قبل از اتمام سکوی اصلی بنا شده چون در قسمت جنوبی سکو نوشته‌ای وجود دارد که اشاره به سرزمین‌های آن طرف دریاها مثلاً اروپا می‌نماید (اوتی‌تر دریاها = آن طرف‌تر دریاها)

1- Herzfeld

2- Tripylon

3- Scythia



ش ۲۶ نقشه تخت جمشید

بناهای تخت جمشید تحولی از پاسارگاد و شوش بوده که هر دو زمانی پایتخت‌های داریوش بوده‌اند، گرچه در پاسارگاد آپادانایی به سبک شوش و تخت جمشید وجود نداشته است، ولی ساختمان ایوان‌های طاق‌دار پاسارگاد واحدهای اصلی معماری تخت جمشید بوده و دروازه خشایارشا نسخه بدل دروازه‌های پاسارگاد بود که سقف روی ردیف ستون‌ها قرار می‌گرفته ساخته شده‌اند. همان مخلوط سنگ و آجر گل با در و منفذهایی مانند پنجره که از سنگ‌های عظیم تعبیه شده و دیوارهای بین این سنگ‌ها که از آجر کم دوام ساخته شده بودند در هر دو ساختمان به چشم می‌خورد و همین اصل دربارهٔ ستون‌هایی که سرستون دوتایی حیوانی شکل و ستون‌های چوبی و در همه ساختمان‌ها به کار رفته‌اند وجود دارد.

ولی ابتکاراتی که از جالب‌ترین کارهای تخت جمشید به شمار می‌روند، ساختمان پله‌کان‌هایی است که دو بار پیچ می‌خورند (و نمونهٔ آن در هیچ جا دیده نشده است) و پایه ستون‌هایی به شکل زنگوله و ستون‌های مورب بوده‌اند.

با تمام سلیقهٔ عالی و قابل ستایشی که در بنای تخت جمشید به کار رفته، در معماری آن نکات بسیاری به چشم می‌خورد که حاکی از کارهای پرهزمت و سنگین بوده و یک‌نواختی بعضی از قسمت‌ها اشاره به ساختمان قبلی آن می‌نماید که در جای دیگر طرح‌ریزی و ساخته شده و بعداً برای کارگذاشتن به عمل آورده‌اند و در بعضی قسمت‌های دیگر نمودار سعی و کوشش بی‌نهایت سنگ‌تراشان است که خواسته‌اند از تخته سنگ‌های یکپارچه درگاهی در آورند و یا درگاهی را از تخته سنگ‌های نامساوی بسازند. ستون‌ها دارای نمونهٔ تثبیت شدهٔ به خصوصی نبوده و پله‌های متفاوتی دارند، پله‌ها نامساوی و از سنگ‌های بزرگ ساخته شده است.

به تحقیق ساختمان تخت جمشید به دست گروهی مجسمه ساز و سنگتراش بنا شده و معماران و مهندسان در آن دخالتی بسیار نداشته‌اند. منظور اصلی زیبایی کارهایی که بر سنگ شده و از سنگ به وجود آمده بوده، نه زیبایی بنا. از دیدن سطح

سنگ‌هایی که در ساختمان به کار رفته و به حال خشن خود مانده، پی می‌بریم که در همه جا سبک خاص مجسمه سازان فرمانروایی داشته است.

در مقایسه سنگ‌تراشی و مهندسی مجسمه سازان با یکدیگر، ما نباید قضاوت خود را روی ذوق و سلیقه‌ای که مناسب امروز است، به کار ببریم. به خصوص که هخامنشی‌ها این گروه از پیشه‌وران را از اکناف شاهنشاهی گرد آورده بودند تا تحت تعلیم خود کاخ تخت جمشید را که از بنایش منظوری خاص داشتند، بنا کنند. و منظور از این به وجود آوردن بنایی بود که جنبه ستایشگاهی اش بر جنبه معمول ساختمان‌هایی که مورد استفاده هر روز است برتری داشته باشد.

این ستایشگاه برای بزرگ داشت جشن‌های نوروزی بوده است.

از این رو است که در تزئین ساختمان‌های تخت جمشید طرحی که به کار رفته تا آن زمان بی سابقه بوده است. گویی از جریان تشریفات سال نو عکس برداری کرده و سپس عکس‌ها را بر صفحه‌هایی از سنگ چاپ کرده‌اند.

واضح است که مجسمه سازانی که در ساختمان تخت جمشید دست داشته‌اند، از بهترین هنرمندان زمان خود بوده‌اند و از این هنرمندان در طرح و تزئین‌ها استفاده می‌شده است و نقش‌ها چنان بوده که از روی تصاویر می‌شده است جریان جشن را دنبال کرد و از بنایی به بنای دیگر رفت و سرانجام در انتهای بنا که به اهتمام اردشیر اول به پایان رسیده بود از کاخ خارج شد.

نمایندگان توابع شاهنشاهی همه در قسمت غربی سکوی کاخ روی زمین مسطحی و سائط نقلیه خود را ترک می‌گفتند (وسائط نقلیه عبارت بوده‌اند از اسب‌ها، شتر، گاوها و ارابه‌هایی که با اسب کشیده می‌شده و همچنین الاغ‌ها).

بعضی از واردین هنوز لباس سفر به تن و دست پیچ دور دست‌ها دارند و پس از این که از پله‌های بزرگ اصلی که در شمال غربی کاخ قرار داشته بالا می‌رفتند، به سوی

دروازه ملل^۱ که ساخته خشایارشا بود رفته و از آن می‌گذشتند.

شاهنشاه و اعیان زادگان ایرانی جریان جشن را از جانب غربی آپادانا از نظر می‌گذرانند چه در این قسمت سکوی به جلو پیش رفته‌ای تعبیه شده بود که به عنوان جایگاه سلام شاه بر روی تمام صحنه تشریفات مسلط بود.

اعیان زادگان ایران که از پله‌های شمالی یا شرقی به بالا می‌آمدند در تصاویر سنگی پله‌ها پیش پرده‌ای از صحنه‌هایی را که در سطح پایین‌تر در انتظار آنان بود، می‌دیدند تصاویر این پله‌ها عبارت از نقش حاملین هدایا بود که از بیست و سه کشور مختلف برای برگزاری مراسم سال نو آمدند و در دو طرف نقش هر یک نفر تصویر درخت‌های جوان سرو به نظر می‌رسد که مانند سروهای زمین مسطح پایین بوده‌اند و داریوش در مدخل که مهمانان وارد می‌شدند، کاشته بوده است (عکس ۲۹ آخر کتاب) بر دیوار پله‌کان‌های شرقی آپادانا که نوشته آن حاکی از این است که به دست خشایارشا به اتمام رسیده، عین نقوشی که بر پله‌های شمالی است تکرار شده با این تفاوت که جانب دیگر هیکل اشخاص را نشان می‌دهد یعنی هم زمان با آنهایی که از پله‌های شمالی بالا می‌آیند، این‌ها در مقابل از پله‌های شرقی صعود می‌کنند. از این طراحی در سنگتراشی نقوش یکی از جالبترین نتایج هنر باستانی به دست آمده چون هیکل‌های یک طرف یک جانب از لباس را نمایش می‌دهد در صورتی که هیکل‌های مقابل، جانب دیگر را به نظر می‌رسانند و این یکی از سبک‌های منحصر به فرد ایرانی است که بعضی آن را نتیجه اعتقاد به دو عنصر نیکی و بدی می‌دانند.

در هر صورت به مورخین هنرهای باستانی نه تنها اطلاع کامل در مورد لباس و اسلحه می‌دهد، بلکه اشاره به نقشه‌کشی‌های فراوانی که هنرمندان قبل از اقدام به حجاری می‌کرده‌اند، می‌نماید گرچه طراحی آن از هم گسیخته و ناقص به نظر می‌رسد. دو پله دیگر بر دیوار دارند که یک طرف حاملین هدایا را در سه ردیف نشان داده و

طرف دیگر اعیان پارسی و مادی در دو ردیف به دنبال گاردهای جاویدان مخصوص تشریفات به بالا به سوی آپادانا می‌روند تا بر تجمع افراد نظارت کنند.

در بالای نقوش اعیان تصویر حاملین اشیاء تجملی شاهنشاه از قبیل حاملین چهارپایه و دو ارابه شاه که برای شرکت در جشن و استقرار به بالا حمل می‌شوند. بین این صحنه‌ها، در انتهای دو پله صفحه‌ایست که نوشته‌ای از خشایارشا بر آن حک شده و در دو طرف آن گاردهای ایرانی و مادی یک در میان ایستاده‌اند.

درحالی‌که اهورامزداي بالداري که حافظ کلمات شاهنشاه است، در بالای لوحه نقش شده و بر لوحه‌های سه گوش که در طرف صفحه‌های دو جانب و صفحه وسطی قرار دارند نقش شیری که در حال حمله به گاو است، دیده می‌شود و این تصویر همان‌طور که در جای دیگر نیز ذکر شده معرف برنایی سال نو است که سال کهنه را به در می‌کند.

پس از مراسم سان و رژه جشن بزرگی که به احتمال قوی در تالار داریوش برپا می‌شده جریان می‌یافت روی دیوار پله‌های این تالار نقش ساقیان که مشک‌های شراب بر دوش دارند و گوسفندان جوان و قره و ظرف‌های اغذیه گوناگون حجاری شده. قسمتی از این نقوش به امر اردشیر سوم احداث شده است.

در دیواره مدخل درگاه که در قسمت شمالی تالار بوده داریوش در حال ورود به تالار دیده می‌شود، درحالی‌که حوله‌دار سلطنتی و مستخدم دیگری که بادبزن در یک دست و گل نیلوفر در دست دیگر دارد به دنبال او دیده می‌شوند. در تمام درگاه‌های دیگر این ساختمان مستخدمی که حوله یک دست و عطردان در دست دیگر دارد منقوش شده و این خود دلیل بر قراری جشن در تالار داریوش است (عکس‌های ۴۰ - ۴۱ و ۴۲ آخر کتاب) احتمال می‌رود که قبل از مهمانی بزرگ شاهنشاه در تالار مرکزی عده‌ای از نجبا را به حضور می‌پذیرفتند؛ زیرا در نقوشی که بر پله‌های عظیم شمالی دیده می‌شود، اعیان پارسی از یک طرف و اعیان مادی از طرف دیگر درحالی‌که هر

یک گل نیلوفری در دست دارند، به بالا می‌آیند. این گل را در مراسم جشن‌های شرق نزدیک قبل از شروع جشن یکدیگر با کسی که به حضورش پذیرفته می‌شده‌اند، تعارف می‌کرده‌اند و خود از سنت‌های دیرین این مناطق بوده است.

در این تصاویر حالت عمومی یک وضع غیررسمی را به نظر می‌آورد زیرا اشخاص را در حالی که برگشته با دیگری گفت‌وگو می‌کنند یا دست بر شانه دیگری دارند و یا در حال استشمام گل لاله هستند نشان می‌دهد.

در قسمت جنوبی پله‌ها مستخدمین با سینی‌های غذا دیده می‌شوند.

با این‌که تالار مرکزی را قسمتی از جای برگزاری جشن دانسته‌اند، ولی بی‌شک قبل از مراسم پذیرایی برای منظورهای دیگر نیز از آن استفاده می‌شده و یا قبل از ورود به تالار اصلی، میهمانان در آن آماده بار یافتن به حضور شاهنشاه می‌شده‌اند.

در طرفی از دیوار درگاه شرقی تالار مرکزی نقش داریوش حجاری شده که بر تخت نشسته و با حالتی مظفرانه آماده ورود به تالار تخت سلطنتی در قسمت (Mm) است جایی که مهمانان و نمایندگان مستعمرات همه در این تالار جمع شده، در انتظار ورود شاهنشاه می‌باشند.

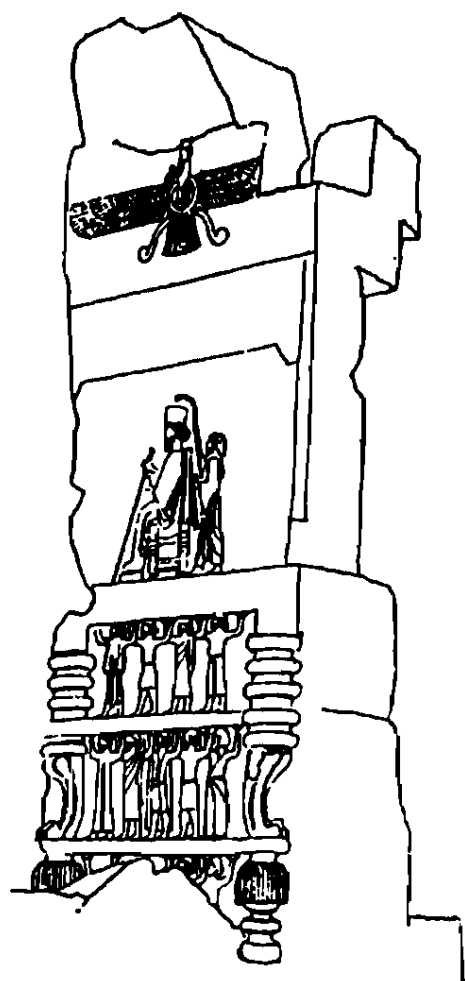
تخت سلطنتی بر روی صفحه چهارپایه‌ای قرار دارد که به وسیله بیست و هشت تن افرادی که هیکل آنها به صورت ریزه‌کاری حجاری شده، حمل می‌شود اینان هر یک نماینده ناحیه‌ای از مستعمرات شاهنشاهی‌اند ولیعهد خشایارشا در پشت تخت شاهنشاه ایستاده است. بالاتر از این نقش تصویر حجاری شده اهورامزدا که حافظ شاهنشاه است دیده می‌شود.

شبه همین تخت روان با سبک مجلل‌تری هم در داخل تالار تخت و هم در روی صفحه مدخل قبر داریوش در نقش رستم به چشم می‌خورد.

چنین به نظر می‌رسد که در تمام مراسم تشریفاتی شاهنشاه و ولیعهد را بر روی تختی که توسط نمایندگان مناطق مختلف شاهنشاهی حمل می‌شده است، می‌بردند.

در درگاه‌های جنوبی این تالار شبیه همین نقوش به چشم می‌خورد با این تفاوت که این مرتبه نقش داریوش و لیعهدش نبوده، بلکه شهریار بی‌وارث یعنی اردشیر اول که مستخدمی با بادبزن به دنبال اوست، دیده می‌شود و این قسمت از حجاری‌ها تحت نظر این شاهنشاه به اتمام رسیده (شکل ۲۷).

نمایندگان سرزمین‌های باج‌گزار پس از صعود از پله‌های شمال شرقی و گذشتن از دروازه خشایارشا و دروازه نیمه تمام اردشیر به جلو ایوان خارجی تالار تخت سلطنتی جمع شده و یکایک هدایایی را که آورده‌اند به حضور شاهنشاه عرضه می‌دارند. بر خلاف حالت عادی و غیررسمی که اعیان زادگان پارسی و مادی دارند حالت فرستادگان کشورهای تابع به نظر رسمی و مقید می‌آید. ولی هرگروهی از نمایندگان را یک تن اعیان زاده ایرانی هدایت می‌کند و برای اطمینان خاطر و ابراز دوستی محترمانه دست خود را بر شانه سرکرده گروه گذارده است.



ش ۲۷ بر تخت نشستن اردشیر نقش برجسته
بر در ورودی جنوبی کاخ در تخت جمشید

تشخیص و مقایسه نژادهای مختلف از روی تصاویر کار آسانی نیست. پارسی‌ها و مادی‌ها از طرز لباسشان به خوبی از یکدیگر مشخصند. زیرا لباس مادی‌ها را که کلاهی گنبدی شکل با نواری به دور آن بر سر دارند و کمربندی بر روی کت و شلوارهای بلند و کفش‌های سگک‌دار پوشیده‌اند و بیشتر آنان بالاپوشی بر دوشی دارند که آستین‌های گشاد دارد می‌توان شناخت و اسلحه مشخص آنان، شمشیر کوتاهی است که غلافی مزین به نقوش سبک سکایی دارد.

اعیان زادگان پارسی کلاه خیاره‌دار با نواری آزاد بر سر و جامه گشاد که شامل نیم تنه و دامان با آستین‌های گشاد و بلند و کفش‌های بنددار پوشیده‌اند، دیده می‌شوند، اشراف پارسی و مادی عهده‌دار هدایت میهمانان بوده و یا با مأمورین رسمی دولت در جشن‌ها و وظائف مشابهی را به عهده داشته‌اند.

تفاوت لباس پارسی‌ها که چین‌های کمی دارد، با لباس چرمی تنگ مادی بسیار چشمگیر و جالب است. هر دو دسته جای کمان‌هایی از چرم و گوشواره و گردن‌بندهای مشابه دارند.

در تصاویر کاشی‌های صیقلی شوش لباس سربازان گارد جاویدان مشابه پارسی‌ها است که در تخت جمشید به چشم می‌خورند.

هویت قطعی نمایندگان کشورهای تابع نامعلوم است و فهرستی که هردوت در کتاب سوم صفحه ۹۰ در مورد ملل مختلف ذکر کرده نه از حیث مضمون و نه از لحاظ ترتیب با نوشته‌های داریوش که بر بناهای ایران نقر شده یا روی لوحه‌هایی از منطقه کانال سوئز به دست آمده تشابهی ندارد.

در نوشته‌های بیستون، داریوش فهرست توابع شاهنشاهی را بیست و سه منطقه ذکر کرده ولی خشایارشا فهرست را به سی و یک منطقه رسانیده است. در نوشته‌های پله‌های آپادانا در تخت جمشید نام بیست و سه ناحیه نقر شده، ولی نام‌ها با آنچه به چشم می‌خورد تفاوت دارند.

نمایندگان بعضی از ملل را می‌توان از روی لباس، ساختمان چهره و نوع هدیه‌ای که با خود دارند، تشخیص داد، ولی از نظر شناسایی نهایی اقوام هیچ سندی در دست نیست.

همچنین در تصویر آرامگاه داریوش در نقش رستم تعداد حاملین تخت سلطنتی ۲۹ نفر است که در فهرستی که در سنگ نوشته‌های آن جاست نیز از ۲۹ منطقه تابعه نام برده شده بر روی لباس افرادی که تخت اردشیر دوم را حمل می‌کنند، خطوط میخی مشابهی وجود دارد.

پرفسور بارنت^۱ علاوه بر مادی‌ها و پارسی‌ها و اهالی شوش که شناختن آنها محقق است، از روی مدارک و نوشته‌های مختلف از جمله نوشته‌های بیستون و فهرست هردوت نام کشورهایی که داریوش نوشته بدین ترتیب آورد:

ارمنی‌ها^۲ هردوی یا تیره‌ای از آریایی‌ها^۳ آراخوزی^۴ سکا‌های کلاه نوک تیز^۵ پارت‌ها^۶ سگارتی‌ها^۷ طرز لباس پوشیدن تمام این اقوام از سبک مادی است با کمی تغییر در کلاه یا اسلحه. دیگر اقوام باختری‌ها یا باکتری‌ها^۸ که نیم تنه‌های مادی، ولی شلوارهای کتان دهبانی (یعنی گشاد و باد کرده) بابلی‌ها^۹ که تنها اقوام بین‌النهرین هستند که اسمشان برده شده و کلاه‌های مخروطی منگوله‌دار به سر دارند. عرب‌ها^{۱۰} با جمازه لیبی‌ها با گوزن‌ها^{۱۱} کوشی‌ها^{۱۲} یا حبشه‌ها^{۱۳} با قیافه‌های سیاه پوستان و هدیه‌هایی از عاج و بچه زرافه^{۱۴} تشخیص اهالی مودرایا^{۱۵} یا مصری‌ها به واسطه شکستگی که در حجاری به وجود آمده مشکل است و ممکن است چنین باشد.

1- R.D Barnett

3- Haraiva (Arians)

5- Saka - Tigrakhauda

7- Asagartiya

9- Babiruyiya (Babylonians)

11- Putaya (Libyan)

13- Ethiopians

15- Mudraya (Egyptians)

2- Armenians (Armina)

4- Harakhuvatiya (Arachosians)

6- Parthava (Parthians)

8-Bakhtrish (Bactrians)

10- Arabaya (Arabians)

12- Kushiya

14- Okapi

هندی‌ها^۱ که سینه‌های برهنه دارند و هدیه از گرد طلا و الاغ‌های ممتاز همراه دارند. اسکادراها^۲ از روی کلاه‌خودهای تراسی^۳ سبک هنر کلاسیک و اسلحه سبک روی آنها که هردوت نیز ذکر آن را کرده می‌توان شناخت. از آسیای صغیر فقط کاپادوکی‌ها^۴ که شنل‌هایشان را با قلاب‌های سبک فریزی^۵ بسته‌اند و از روی همین شنل شناخته می‌شوند. گروه دیگری که اغلب به عنوان آسوری‌ها شناخته شده‌اند، ولی پاپوش‌هایی به سبک مردم آسیای صغیر به پا و شنلی که روی شانه یک شرابه یا منگوله دارد و بیشتر در مجسمه‌های ایونی دیده شده. پرفسور بارنت آنها را اهل لیدی دانسته است (عکس ۳۸ آخر کتاب) گروه دیگری که شنلی از همین نوع به دوش دارند، به عنوان ایونی‌ها شناخته شده‌اند^۶ کیلیکی‌ها^۷ که تازگی آنها را به عنوان سغدی‌ها شناخته‌اند^۸ در مورد شناسایی خوارزمی‌ها^۹ درنگیان‌ها^{۱۰} و گاندرها^{۱۱} و اقوام دیگر شک و تردید وجود دارد. نمایندگان ملل مختلف در موقع ورود به تالار تخت سلطنت تصویرهایی را که بر دیوارها مشاهده می‌کردند، حاکی از مراسمی بود که در شرف وقوع بوده و اردشیر را در حال جلوس بر تخت درحالی که دو مجمر که بخور از آنها متصاعد است، جلوتر ایستاده وزرا و سران لشکر او به دورش ایستاده و یکی از اعیان مادی را به حضور پذیرفته است.

در دیوارهای داخلی بنا زیر تصویر شاه نگهبانان سلطنتی به ردیف‌های پنج دیده می‌شوند اهمیت این صحنه بسته به شناختن اعیان‌زاده مادی است که به حضور شاه بار یافته و مسلماً از مأمورین عالی رتبه است که شمشیری کوتاه که علامت شغل او است، در دست دارد. و در حال کرنش دست دیگر را به علامت احترام نزدیک دهان

1- Hindush (Indians)

2- Skudra

3- Thracian

4- Katpatuka (Cappadocians)

۵- اقوام باستانی در آسیای صغیر (Tigrokhauda تیز کلاه) Phrygian

6- Ionians - Yauna

7- Cilicians

8- Sogdians

9- Choresmians

10- Drangianians

11- Gandarians

آورده. این حالت دست از علائم ایرانی یعنی اظهار اطاعت بوده است. اگر این شخص را به عنوان هزاراپات^۱ رئیس تشریفات روابط خارجی شاهنشاه بدانیم در این صورت برای معرفی اولین دسته از نمایندگان خارجی به حضور شاهنشاه بار یافته است. ولی چون نظیر همین حجاری در قسمت‌های خزانه سلطنتی دیده شده که به جای اردشیر داریوش بر تخت نشسته، پس می‌توان این اعیان‌زاده مادی را رئیس خزانه سلطنتی شناخت که در این جا به حضور شاهنشاه رسیده تا از مجموع هدایا صورتی تقدیم نماید (شکل ۲۸).

تصویرهای تالار خزانه داریوش در نوع خود حائز اهمیت است، زیرا ولیعهد او خشایارشا که پشت تخت ایستاده، سرش هم ردیف سر داریوش نقش شده و دست خود را نیز به پشت تخت گذاشته و این خود دلیل بر حق خشایارشا به تخت سلطنت بوده که همه بینندگان به خصوص خود ولیعهد را از آن مطلع می‌کرده است.

داریوش بعد از جنگ‌های ماراتن^۲ خشایارشا را به برادران بزرگ‌ترش ترجیح داد و او را به ولیعهدی انتخاب کرد و چون این جنگ در سال ۴۹۰ روی داده بود، این حجاری بین این سال و سال مرگ داریوش یعنی ۴۸۶ ق. م نقش شده است.

موضوع جالبی که باید در این جا ذکر شود، بحثی است که پروفیسور هرتسفلد^۳ پیش آورده می‌گوید که دانیال پیغمبر در کتاب خود از خوابی که دیده سخن می‌گوید:

«در رؤیای شبانه دیدم که با ابرهای آسمان شخصی آمد مثل پسر آدم^۴ و در روزگاران پیش بدین جا رسید و او را به نزد وی آوردند و در آنجا به وی ریاست و جلال و شاهی دادند تا همه مردم و اقوام با زبان‌های مختلف وی را خدمت کنند.

از روی این گفته‌ها، معلوم است دانیال با صور مختلفه که از صورت جانوران تشکیل می‌شده و مشابه سبک مجسمه‌سازی تخت جمشید بوده، و این عنوان که به ولیعهد

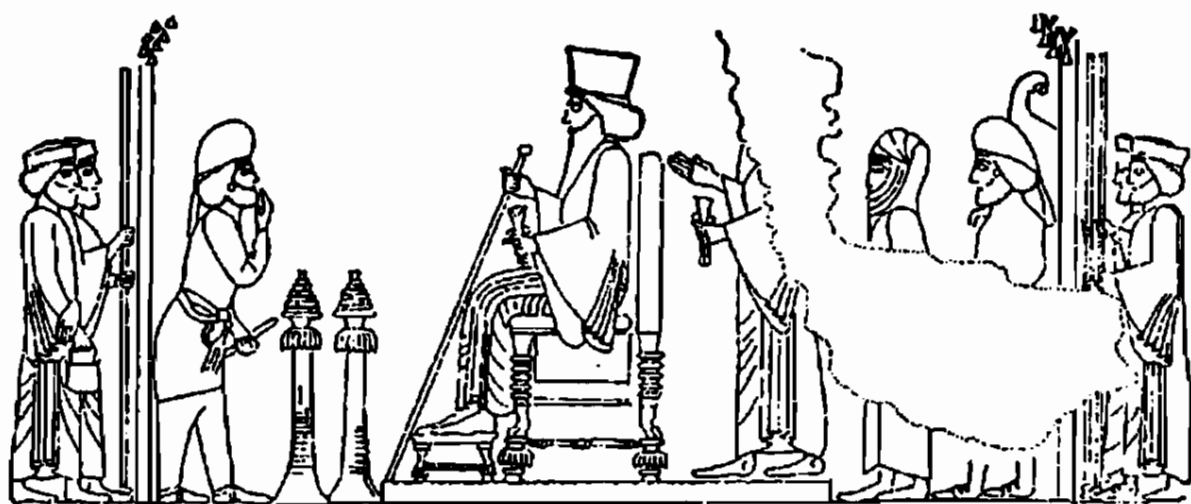
1- Hazarapat

2- Marathon

3- Herzfeld

4- Son of man

ایران رسمیت می‌بخشیده، از ترکیب گننه‌های وی مشهود است آشنایی داشته با این عنوان یعنی «پسر آدم» شاهزاده هخامنشی به عنوان ولیعهد و هم نایب السلطنه انتخاب می‌شده و کمبوجیه و خشایارشا هر دو از این عنوان برخوردار بوده‌اند و سمبل آن در نقوش تالار خزانه به طور قابل توجهی دیده می‌شود. باستان‌شناسانی که به کار حفاریات تخت جمشید مشغول بوده‌اند، بنای تالار تخت سلطنت یا تالار صد ستون را تجملی زائد و اصراف دانسته‌اند؛ زیرا عقیده ایشان بر این بوده که آپادانای داریوش که هنوز در بهترین وضع بوده و از آن به خوبی می‌توانستند استفاده کنند، وجود تالار دیگری را غیر لازم می‌نموده، ولی از آن نظر که شاهنشاه وقت متمایل بوده است که بعضی از اشیاء گران‌بهای خزانه در نزدیکی محل جلوس خودش در معرض تماشا باشد، این تالار را بنا نهاد تا مثل یک موزه در مواقع جشن نوروزی اشیاء جالبی را به نظر نمایندگان کشورهای مختلف برساند. هنگام سلطنت خشایارشا در مراسم جشن که در قسمت شمالی سکوی تخت جمشید صورت می‌گرفته وجود این تالار را کاملاً با منظور شاه مربوط می‌نماید.



ش ۲۸ نقش داریوش و افسران از گنجینه تخت جمشید

از مدارکی که در دست است، محتویات خزانه بر ما روشن می‌شود، ولی از روی تصویرها می‌توان گفت که بسیاری از هدایا به صورت مواد خام بوده که می‌شود وجود پارچه، ادویه، عاج، و پوست‌های مختلف را در نظر آورد.

از اشیاء گرانبهایی که در خزانه تخت جمشید موجود بوده و نویسندگان قدیم از آنها یاد کرده‌اند، ظروفی از طلا و نقره و شمش‌ها و براده طلا را می‌توان نام برد. از جمله اشیائی کم‌نظیر که آتناوس^۱ یونانی در کتاب خود به نام باشگاه خوراک شناسان^۲ به آن اشاره نموده نمونه درخت‌های چنار که از طلای ناب ساخته بودند و همچنین درخت‌ها یا بته‌های مو^۳ از طلا با خوشه‌های انگور از جواهر در خزانه وجود داشته است بته درخت انگور طلا جزو تزئین‌هایی بود که برای سایه افکندن به تخت خواب شاهنشاه می‌ساختند و از تصویری حجاری شده از آشور بانیپال^۴ که بر تخت خوابی در سایه شاخ و برگ مو لمیده می‌توان به این نظریه ایمان کامل داشت.

از آنچه در نتیجه حفریات اخیر تخت جمشید از قسمت خزانه سلطنتی به دست آمده جز قطعات کوچکی که اسکندر غارتگر به آنها اعتنایی نداشته برای ما نمانده است و از جمله اشیاء کشف شده تکه‌هایی است از سینی‌های عاج و شیشه و ظروفی از فلز و مرمر.

هیچ نوشته‌ای که در آن از اموال خزانه اسمی برده شده باشد، به دست نیامده و اهمیت آن الواحی که کشف شده از نظر اطلاعاتی است که در امور مالی و امور اداری شاهنشاهی هخامنشی به دست باستان‌شناسان رسیده است.

حاصل حفریات تخت جمشید دو دسته از لوحه‌های خط میخی بوده، دسته اول که بیش از صد عدد می‌باشد و کامرون^۵ نوشته‌های آنها را منتشر نموده به جز معدودی همه مربوط به دستمزد پیشه‌وران و صنعت‌گرانی که در کار تخت جمشید دست

1- Athenaeus

2- Gourmets' Club

4- Assurbanipal

5- Cameron

داشته‌اند می‌باشد. این الواح مربوط به سال‌های آخر سلطنت داریوش و بیست سال اول سلطنت خشایارشا است. نوشته آن به زبان ایلامی است و آنچه موجب تأسف است موضوع لوحه‌ها است که جز دربارهٔ دستمزد کارگران و مربوط به کارهای داخلی خزانه پارس نبوده و هیچ ذکری از هدایایی که از خارج آورده‌اند و یا امور سیاسی و مالی شاهنشاهی در آنها نشده است.

آنچه هنوز موجب تحسین است، طرز ثبت امور خزانه است که با بصیرت تمام انجام شده و دیگر حسابداری آن است که به قدیم‌ترین زمان رواج پول به صورت سکه اشاره می‌نماید. در این وقت بود که هم کارگر و هم کارفرما به فوائد پول نقد و تسهیلاتی که در امور پرداخت کارمزد فراهم می‌آورده، پی برده‌اند.

از قرار معلوم پرداخت کارمزد به صورت نقد در سال ۴۹۳ ق. م مرسوم گشته و دستمزد کارگران را نیمی به صورت مواد غذایی از قبیل گوشت گوسفند و شراب می‌پرداخته‌اند.

قیمت نقره و اوزان و اندازه‌های معمول همه از جانب دفتر شاهنشاهی تضمین می‌شد^۱ از وزنه‌ها که سکه مهر سلطنتی هخامنشی بر آنها است تعدادی به جا مانده. با این‌که معرف پول به صورت سکه در ایران داریوش کبیر بود که با این عمل باعث سهولت فراوان در کارها شد، ولی باید دانست که این روش پیش از این در بابل مرسوم بوده و جالب این‌که قیمت نقره در تخت جمشید با قیمت آن در بابل زمان کوروش و کمبوجیه بسیار نزدیک بوده است، ولی از قیمت نقره دوران بخت‌النصر بالاتر رفته است.

در استفاده از زبان عیلامی در امور حسابداری بیشتر ملیت حسابداران شرط بوده تا سهولت کار یا زبان. و از قرار معلوم داریوش قسمتی از کارمندان دفتری کاخ شاهی

۱- همان‌طور که اکنون در انگلیس دستگاه سلطنت متضمن پشتوانهٔ اسکناس است و در ایران جواهرات سلطنتی پشتوانهٔ پول رایج کشور است. مترجم

شوش را به تخت جمشید منتقل نموده است.

بنا به گفته کامرون^۱ لوحه‌هایی که به زبان عیلامی است، نسخه درخواست پرداخت مزد است که ناظرین امور ابتدا به زبان آرامی بر پوست می‌نوشته‌اند و سپس حسابداران به زبان ایلامی بر لوحه‌ها ثبت می‌کرده‌اند و پوستی را که سرکارگر نوشته بود، نیز با ریسمانی به لوحه می‌بستند و در جاهای مخصوص خود در خزانه جای می‌دادند.

آتش زدن تخت جمشید و نیز گذشت زمان پوست و ریسمان را از بین برده، ولی لوحه بر جای مانده (تا شهادت بر بلند فکری و دوراندیشی ایرانیان زمان باستان باشد). آنچه در لوحه‌ها ثبت شده همه مربوط به کارگرفتن بنای کاخ سطنتی تخت جمشید نیست، بلکه از گله چرانان و زارعین و باغ‌های انگور و دهات و مأموران وصول مالیات نیز بر لوحه‌ها ثبت شده. گرچه بیشتر لوحه‌ها مربوط به همان صنعت‌گران و هنرمندان زرگر و کارگر و عمله و بنا است که کاخ زیبای تخت جمشید را بنا کرده‌اند و بر صورت و لباس‌هایی که به صورت حجاری نقش می‌کرده‌اند، تزئیناتی از زر و جواهر می‌گذاشتند بین حجاران و مسگران و مجسمه‌سازان پارس نام کاری‌ها و آسوری‌ها و ایونی‌ها نیز برده شده است.

از مدارکی که به دست آمده، چنین بر می‌آید که عین ثبت‌برداری و حسابداری که در تخت جمشید وجود داشته، در شوش نیز انجام می‌گرفته و در این جا نیز با سهم بزرگی که نواحی مختلف شاهنشاهی و همکاری و تشریک مساعی بین‌المللی در عوامل هنری داشته‌اند، شالوده‌ای از هنر به وجود آمده که نتیجه و حاصل همان بلند فکری و سبک هنری و معماری اعجاب‌بخش هخامنشی است.

از کشفیاتی که در شوش از سال ۱۸۹۸ تا کنون انجام گرفته، در پایه بناهای کاخ سلطنتی نوشته‌هایی از داریوش به دست آمده که بر النواحی از مرمر و سفال حک شده

و به نام فرمان کبیر (مگنا کارتال)^۱ شوش مشهور گشته است.

ترجمه نوشته‌های داریوش که سعی در خط و سبک دستور زبان ایرانی آن شده به این قرار است:

یزدان بزرگ اهورا مزدا است که این زمین را آفریده که بشر را آفرید، که برای بشر رفاء و آسایش آفرید، که داریوش را پادشاه کرد. یک پادشاه بین ملت‌ها و بزرگی بین بزرگان. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ملت‌ها، شاه این زمین، پسر گشتاسب، یک نفر هخامنشی.

و داریوش شاه می‌گوید: اهورامزدا بزرگ‌ترین خدایان مرا آفرید، مرا شاهی بخشید، او به من شاهی سرزمینی را که بزرگ است بخشید، با اسبان خوب با مردان خوب. با توفیق اهورامزدا پدر من گشتاسب و پدر بزرگم آرسان هر دو در زمانی که اهورامزدا مرا شاه این زمین کرد، در قید حیات بودند. این اراده اهورامزدا بود که تنها مرا پادشاه نماید و او مرا پادشاه روی این زمین کرد.

من او را ستایش کردم. اهورامزدا به یاری من آمد. آنچه را که فرمان به اجرایش دادم او موفقیت بخشید آنچه کردم همه را در سایه مرحمت اهورامزدا کردم.

این کاخ را که در شوش برپا کردم، مصالح ساختمانی آن از سرزمین‌های دور آورده شد. آن قدر زمین را کردند تا به صخره رسیدند. وقتی که زمین به حد کافی کنده شد، آن را با خرده سنگ پر کردند جایی را به عمق چهل ذراع و جایی را به عمق بیست ذراع و بر روی این خرده سنگ‌ها کاخ برپا شد. آنچه حفاری در زمین شد و آنچه خرده سنگ در آن ریخته خشت زده شد، همه حاصل کار بابلی‌ها بود.

الواری از درختان سدر از سرزمینی به نام لبنان آورده شد. اقوام آشوری آن را به بابل آوردند و از بابل کاری‌ها^۲ و از ایونی‌ها آن را به شوش آوردند. چوب یا کا^۳ (ساج) را از

1- Susa Magna Carta

2- Carians

3- Yaka-Wood

گندار و کارامانی^۱ آوردند. طلا را از سارد^۲ و باختر^۳ آوردند و در این جا به کار آمد. و سنگ های قیمتی، سنگ لاجورد و عقیق سرخ که در این جا به کار رفت از سغد^۴ آورده شد و فیروزه را از خراسان آوردند^۵ نقره و آبنوس را از مصر آوردند و ماده ای را که با آن دیوارهای قصر را رنگ کردند، از ایونی آوردند و عاجی که در این بنا به کار رفته، آن را از حبشه و سند و آراخوزیا^۶ آوردند و ستون های سنگی که این جا طرح و تراشیده شد، از قصری آوردند^۷ به نام ابیراد در عیلام.

سنگ تراشان که سنگ ها را تراشیدند، از اهالی ایونی و سارد^۸ بودند. زرگرانی که زرگری کردند، مادی و مصری بودند. و مردانی که روی چوب ها کار کردند، ساردی و مصری بودند مردانی که روی آجر کار می کردند، بابلی بودند. و مردانی که دیوار تزئین کردند، مادی و مصری بودند.

و داریوش شاه می گوید: در شوش فرمان به کارهای بزرگ داده شد و نتایج بزرگ به دست آمده، مرا باشد که اهورامزدا حفظ کند و گشتاسب که پدر من و مردم مرا.

در این که ساختمان کاخ نتیجه یک همکاری بین المللی بوده، شکی نیست، ولی عدم وجود لوحه در شوش یا در خزانه تخت جمشید که اشاره به ملیت دقیق مجسمه سازان بنماید موجب ناراحتی گشته، چون به اصل و ریشه مجسمه سازی هخامنشی نمی توان با دقت و اطمینان نگریست. مجسمه سازان یا حجارانی که از سرزمین آشور آوردند در طرح صورت و هیكل های روی سنگ روش هموارتری را به کار می بردند و در ریزه کاری موهای سر و ریش دقت داشته و هیكل شاهنشاه را بنا بر مقیاس معمول آن زمان با اندازه مبالغه آمیز مجسم کرده اند.

چندین مورد مجسمه سازی هخامنشی موجود است که آن را از کارهای نقاط دیگر

1- Gandara and Carmania

2- Sardis

3- Bactria

4- Sogdiana

5- Choresmia

6- Arachosia

7- Abiradus

8- Sardis

شرق نزدیک متمایز می‌نماید.

یکی این‌که صحنه‌هایی که از فتح و ظفر در جنگ یا نشان دادن قدرت و پرده‌هایی عظیم از صحنه‌های کارزار یا غیره که متداول بین النهرین بوده در کار حجاری هخامنشی دیده نمی‌شود.

دیگر این‌که پیکر اشخاص یا اجسام حالت مدور و ظرافت خاصی به خود گرفته که محض حجاری هخامنشی بوده و یا حجاری‌های سطح آشوری فرق داشته و حالت برجسته او مجسمه‌سازی مصری را هم نداشته است.

و در حجاری‌های هخامنشی وقتی که پرده یا پارچه‌ای ساخته شده باشد، بیننده وجود آن را درک می‌کند؛ زیرا در زیر پارچه لباس برجستگی و حالت عضلات اشخاص کاملاً مشهود است و در موارد دوم و سوم اختلافاتی موجود است که بعضی آنها را از نتیجه نفوذ مستقیم هنر ایونی‌ها و یونان دانسته‌اند.

بی‌شک در کارهای تخت جمشید مجسمه‌سازان یونانی را هم سهمی بوده است نه تنها از نوشته‌های کلاسیک در این مورد به ما اطلاعاتی رسیده، بلکه در نقش‌های تخت جمشید هم وجود نقش سر و صورت‌هایی که عیناً شبیه نقش قرمز رنگ گلدان‌های یونانی می‌باشد این ادعا را ثابت می‌کند.

ولی به نظر نویسنده آنچه را که فرانکفورت^۱ در نوشته‌های خود دربارهٔ نرمش و شکل‌پذیری تصاویر تخت جمشید به نفوذ ایونی مربوط دانسته صحیح نمی‌آید.

حجاری‌های سنگی شرق نزدیک اصولاً برجستگی نداشته و بیشتر شکل‌های مسطح دارد و حجاری سه بعدی که با موفقیت انجام گرفته مربوط به عاج کاری فنیقی‌های نواحی شمال سوریه بوده که در قرن هشتم قبل از میلاد ساخته شده است. با این‌که آسوری‌ها و عاج‌سازان در تخت جمشید عدهٔ زیادتری را تشکیل می‌داده‌اند ولی نباید حجاری‌های تخت جمشید را برابر با حجاری بین النهرین بدانیم.

بلکه باید آن را سبکی نوین دانست که هنرهای جزئی‌تر مثل عاج تراشی در آن نفوذ داشته‌اند. این نظر محدودیتی را که در نقش‌های تخت جمشید وجود دارد تا اندازه‌ای روشن کرده و همین محدودیت نگرانی گروهی از باستان‌شناسان را که این حجاری را شاخه‌ای از کارهای زنده و پراشتهای یونانی‌های آسیای صغیر فرض می‌کرده‌اند، فراهم آورده است (البته هنوز ما نمی‌دانیم که واقعاً این سبک نوین شکل گرفته و ثابت مانده است یا خیر) عقیده اکثر باستان‌شناسان بر این است که در حجاری تخت جمشید آنجا که پرده و یا پارچه را نمایش می‌دهد، از روی سبکی تقلید شده که در هنر از بین رفته قرن ششم ق. م یونان رواج داشته است.

ترسیم خطوط یا جایی که آستین لباس به‌طور منکسر روی هم تا خورده، درست مثل طرح لباس مجسمه‌های قدیمتر ایونیا است و اختلاف تباین هنرمندانه و تاخوردگی‌های مجعد و نمایش خطوط اعضای بدن در زیر لباس نازک حاصل زیباکاری‌های هنرمندان یونانی در صورت‌های تخت جمشید بوده است.

شواهدی از سبک کار اورارتی نیز در مجسمه‌سازی هخامنشی دیده می‌شود و آن به کاربردن طلا و سنگ لاجورد برای تزئین لباس و قسمت‌های دیگر تصویرها بوده که در فرورفتگی‌های تعبیه شده کار گذاشته می‌شده است.

سبک دیگری از کار هخامنشی که صورت تازه به هنرهای باستانی می‌دهد، صیقلی کردن سطح حجاری‌ها بوده است؛ زیرا در نقر تصاویر فقط قسمت‌های کوچک را می‌توانستند با رنگ نقاشی نمایند.

اگر بخواهیم زیبایی کامل کاخ‌های هخامنشی را در نظر مجسم نمایم خیال محال را به سر راه داده‌ایم؛ زیرا هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره دیوارهای سر به فلک کشیده که از آجر گلی بر روی دیوارهای سنگی بنا شده بوده، در دست نداریم. آنچه به نظر می‌رسد این است که ساختمان دیوارهای خشتی و آجری همه ساده بوده‌اند، ولی بی‌شک روی دیوارها با تزئیناتی از قبیل پرده یا ورقه‌های برنجی و غیره می‌آراسته‌اند.

سبک مجسمه‌سازی تخت جمشید در بیننده حالتی گرم و خودمانی ایجاد می‌نماید هر چه که اندازه آن با دید بیننده در یک سطح قرار گرفته است و منظور اندیشناک نمودن مغز آدمی نبوده است و حال آنکه در نقوش و تصاویر کاخ‌های آشوری با طرح و ایجاد صحنه‌های رعب‌انگیز می‌خواستند بیننده را تحت تأثیر قدرت و عظمت وحشت‌انگیز خود قرار دهند.

نقوش تخت جمشید در بیننده یک حالت اطمینان و ثبات خاطر ایجاد می‌نماید، نه هیبت و وحشت از قدرت فرمانروایان جنگجو. پس اگر این نکات را در نظر گیریم، آنچه را که حمل بر یکنواخت بودن و حالت خسته‌کننده تصاویر کرده بودیم خواهیم بخشید.

شاهنشاهان هخامنشی در عین اینکه تا اندازه‌ای (به خصوص در کاخ سلطنتی شوش) در تزئین و معماری‌های خود از طرح و سبک مناطق بین‌النهرین استفاده کرده‌اند، ولی در بنای تالارهای ستون‌دار و ایوان‌های پوشیده و سکوها‌های بلند و پایه‌های معظم و طرح و شکل به خصوص ستون‌ها از روش معماری شرق نزدیک دوری جسته و سبکی مخصوص به خود به وجود آورده‌اند.

حال باید دید که هخامنشی‌ها در این کار تا چه حد فقط به فکر و سلیقه خود اتکاء داشته‌اند؟

در این‌که ترکیب و اتصال این هنرهای مصنوعی و منحصر به خود که حاکی از فکری بدیع بوده، به وجود آورده‌اند، حرفی نداریم. باستان‌شناسان نیز با حدس و گمان هر یک از عوامل معماری و مهندسی را به مبدائی به خصوص رسانده‌اند، چنان‌که آپادانا را تقلیدی از بناهای بابل و مصر و نواحی سیرویتیائی^۱ در شمال سوریه دانسته‌اند.

با اکتشاف جدیدی که در ایران صورت می‌گیرد، دیگر نمی‌توانیم هنر مهندسی و معماری مادها را نادیده بگیریم گویا این‌که بسیاری از دانشمندان به آن توجهی نداشته‌اند. اگرچه اکباتان که محل کنونی آن همدان است، هنوز ناشکافته و پنهان مانده است و

ما حتی یک نمونه از ساختمان‌های مادی را هم در دست نداریم، ولی از روی نوشته‌های میخی که در نواحی بین‌النهرین به دست آمده، بر ما معلوم شده که مادی‌ها نیز از بناکنندگان ساختمان‌های بسیار بوده‌اند. اگر برای هنرهای جزئی‌تر آنان اهمیتی قائل شویم پس باید نفوذ معماری آنان را در کارهای هخامنشی نیز بپذیریم و چنان‌چه مارسل دیولافوا^۱ و دیگر حفاران اشاره کرده‌اند، در معماری هخامنشی سبک به کار بردن الوار در معماری که سبکی نو و مختص نواحی شمال ایران بوده نیز نفوذ داشته است، چنان‌که در ساختمان قبرهای نقش رستم، آثار به کاربردن الوار در داخل ساختمان و همچنین در سقف‌ها به چشم می‌خورد.

درگاه‌هایی که با چهار چوب تعبیه شده و نیز مدخل کوتاه قدها منظره کلبه‌های روستاییان مازندران و نواحی البرز را که سبک ساختمان آن تا امروز هم دیده می‌شود به خاطر می‌آورد.

پله در ساختمان قبور و چه در آپادانا شباهتی با این کلبه‌های روستایی وجود دارد که خود اصول معماری ایرانی را تشکیل می‌داده است.

یعنی در مساحتی چهار گوش سقفی سنگین و منفذدار را بر روی تعداد زیادی ستون قرار داده و بدین روش می‌توانسته‌اند دور تا دور آن را دیواری از پرده^۲ بکشند که هیچ وزنی بر آن تحمیل نشده یا فقط قسمتی کشیده شده و بقیه را برای تعبیه ایوان‌های سرپوشیده و ستون‌دار بگذارند.

اکنون که توجهمان به نواحی شمالی‌تر از ایوان معطوف شده باید ساختمانی را که روس‌ها در ارمنستان شوری ناحیه آراین برد^۳ از خاک بیرون آورده‌اند، با دیده تحقیق بنگریم. در این ناحیه که در شمال محدوده اورارتی قرار داشته و از نواحی پر جمعیت بوده ساختمانی وجود داشته که تقریباً یک نوع آپادانا بوده، اصل بنا را از آجرهای گلی

1- Marcel Dieulafoy

2- Paravient

3- Arin Berd

ساخته و با رنگ‌های روشن تزئین کرده بودند و شش ردیف از ستون‌هایی که پنج عدد در هر ردیف به‌طور مرتب قرار گرفته بود، در آن ساخته بوده‌اند.

آنچه موجب شک و تردید دربارهٔ این بنا شده است، عدم اطلاع از تاریخ ساختمان آن است که آیا آپادانا را از روی این بنا ساخته‌اند و یا در نتیجهٔ فعالیت‌های بسیار هخامنشی در نواحی ارمنستان از آثار معماران هخامنشی بوده است؟.

گل و آجر و بقایای آنها که در قسمت بالای ساختمان دیده شدهٔ مربوط به اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم است و در این صورت می‌توان گمان برد که پیش از زمان خشایارشا که در این نواحی ساختمان‌های بسیار نموده است بنا شده.

بنای دیگری که به اندازهٔ بنای اولی جلب توجه نمی‌کند، در کارمیربلور^۱ کشف شده ساختمان آن مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد می‌باشد وجود این بنا ثابت می‌کند که با وجودی که نتوانیم اصل آپادانا را زادهٔ فکر اورارتی بدانیم، باید گفت که این اقوام نیز از ساختمان ستون در بناها استفاده می‌کرده‌اند.

از اطلاعات جدیدی که به دست آمده، کشف آپادانایی است که مربوط به پیش از هخامنشی بوده و در نواحی آرارت آلتین تپه^۲ در ناحیهٔ دریاچهٔ وان^۳ پیدا شده است. پرفسور بارنت و گرشن^۴ هر دو اصل سکویی را که ساختمان بر آن بنا می‌شده، مربوط به معماری اورارتی دانسته‌اند، زیرا در این نواحی به واسطهٔ نوع خاک از نظر استحکام ایجاد سکو در زیر ساختمان لازم بوده است.

در ایران سه سکو از این نوع وجود دارد که احتمالاً قدمت آن نسبت به سکوی تخت جمشید بیشتر است.

یکی سکوی مسجد سلیمان که در قسمت شرقی خوزستان واقع است و با شوشتر ۵۰ کیلومتر فاصله دارد و دیگری در نقطه‌ای به فاصلهٔ یک یا دو کیلومتر از کنار رودخانه

1- Karmir-Blur

2- Altintene

3- Lake Van

4- Barnett & Ghirshman

قرار گرفته و برده نشانده^۱ نام دارد.

سومین سکو در شمال کاخ قدیمی پاسارگاد است و به تخت سلیمان مشهور است. ساختمان سکوهای مسجد سلیمان و «برده نشانده»^۲ به سبک معماری سیکلوپیان^۳ یعنی عظیم و غول آسا مرکب از صخره سنگ‌های نامنظم و اندازه‌های مختلف این سبک معماری در یونان قدیم و نواحی ایونی متداول بوده، ولی در آنجا به هم چسبیده و منظم‌تر از سکوهایی که در ایران می‌ساخته‌اند، بنا می‌شده است. آنچه در ایران می‌ساختند، بیشتر شبیه قلعه‌های جنگی سکودار نواحی دریاچه وان^۴ بوده است.

سنگ‌تراشی با اسلوب زیبا را از مختصات اورارتی دانسته‌اند و همچنین سنگ‌های راست گوشه‌ای که در ساختمان‌های تخت جمشید به چشم می‌خورند.

به کاربردن میله‌های آهنی به شکل کره که در سرب فرو رفته و بین سنگ‌ها به کار می‌برده‌اند و در ساختمان‌های پاسارگاد و تخت جمشید مورد استفاده معماران بوده است به نظر می‌رسد مربوط به معماری آشور بوده است.

در ناحیه کارمیر بلور^۵ برج چهارگوشی که آتشگاه بوده، کشف شده و امکان دارد که با دو آتشکده یا برج پاسارگاد و تخت جمشید رابطه داشته باشد.

پنجره‌های فرورفته این برج‌ها شبیه به مدل برنزی برج توپراق قلعه^۶ از نواحی اوراتو است که اکنون در موزه بریتانیا قرار دارد.

در شناختن ستون‌های کار هخامنشی اصل معینی را در دست نداریم، این ستون‌ها که از عناصر گوناگون تشکیل شده‌اند (شکل ۲۵) از حلقه به شکل کاسبرگ‌های آویزان و حلقه گلبرگ که از روی شکل برگ نخل سرستون‌های مصری تقلید شده است.

1- Bardi-Nishandeh

* - برد به زبان محلی بختیاری معنی سنگ را می‌دهد و برده نشانده منظور سنگ نشان دهنده و علامت بوده است. مترجم

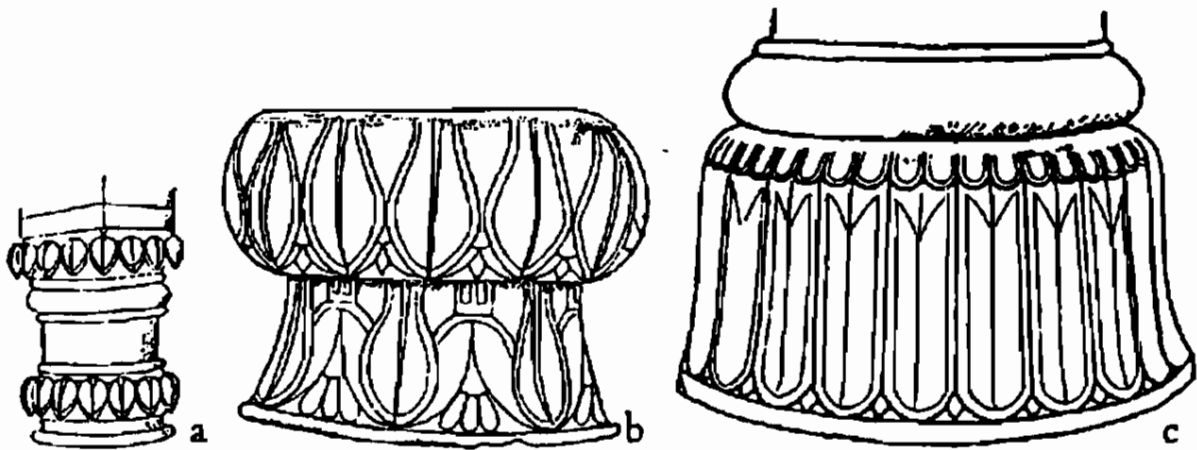
2- Cyclopean

3- Van

4- Karmir Blur

##- Toprak-Kal'ai

نزدیکترین شباهتی را که در پایه ستون‌های برگ‌ی شکل می‌توان با ستون‌های هخامنشی مربوط نمود، از سواحل ایونی در نیاندری^۱ و فوکایی^۲ و «بای راکلی»^۳ که (اسم قدیم و از میر امروز شهری است در ترکیه) قرار دارند که شباهت به پایه ستون‌های کاخ شوش دارند (شکل ۲۹).



شکل ۲۹ الف - بخشی از ستون از ارارتو قرن هشتم ق. م. ب - سر ستون قرن ششم ق. م.

از میر. ج - ته ستون از شوش قرن ششم ق. م.

بنا به قول اکورگال^۴ ستون‌های ایونی که مربوط به اوایل قرن ششم بوده‌اند، تحت نفوذ معماری اورارتی قرار گرفته‌اند. گرچه از خود ستون‌های اورارتی اطلاعاتی در دست نداریم ولی از پایه مبل‌های ساخت ناحیه اورارتی که برآمدگی‌هایی به شکل کاسبرگ‌های سرازیر داشته‌اند، به اصل پایه ستون‌های کاسبرگی تخت جمشید و نیز به پایه ستون‌های نواحی ایونی مثل ایگائی^۵ نوکرات^۶ و دلفی^۷ می‌توان پی برد. پایه ستون‌های به شکل بالشتک که از نواحی سوروهیتا^۸ در هتی ترکیه^۹ و شمال

1- Neandria

2- Phocaea

3- Bayrakli

4- Akurgal

5- Aegae

6- Naucratis

7- Delphi

8- Syro/Hiatti

9- Hatay

روسیه^۱ تل تینات - ساگجه گزو- سنجیرلی به دست آمده، شکل ساقه برگ‌ی تراشیده شده که لبه آن پیچ خورده است و نیز پایه‌های چهار پایه‌ای که از سنجیرلی^۲ سوریه به دست آمده دو شکل مانند طومار پیچیده‌ای تراشیده بر آنها دیده می‌شود که شبیه ستون‌های هخامنشی هستند. (شکل ۲۵).

در این جا باید متذکر شد که سلسله‌های آرامی سوریه و هیاتی ذر قرن هشتم قبل از میلاد تحت استیلای اورارتو بوده‌اند.

قسمت فوقانی که مهمترین قسمت‌های ستون را تشکیل می‌دهد، از قطعه سنگی که به شکل چهار عضو دو حیوان ساخته شده است. نمونه این طرح را در اشیاء نواحی لرستان دیده‌ایم، ولی باید دانست که شبیه آن در آئینه ساخت اورارتی است که از شکل دو گوساله پشت به هم داده ساخته شده و در موزه بریتانیا است و نیز در سرقه یا انتهای دسته خنجری از سنگ سفید که مربوط به ناحیه دریاچه وان^۳ بوده نیز این سبک به کار رفته است.

در ساختمان آئینه اورارتی* همان‌طور که در سر ستون‌های شوش دیده شد (ولی در تخت جمشید به چشم نمی‌خورد) بین شکل دو حیوان بزرگ، نیلوفر کوچکی نقر شده است. این که آیا این سبک اصولاً زائیده فکر ایرانی بوده یا از مادها و اورارتی‌ها سرچشمه گرفته، مدارک صحیحی در دست نیست، ولی می‌دانیم که اورارتی‌ها در ساختن مبل و ظروف و تزئین آن با سر حیوانات مثل گاو و شبر دال و غیره مبل فراوان داشته‌اند مختصر آنکه با شواهدی تازه که از هر طرف به دست می‌آید، گرچه چیزی را مسلماً ثابت نمی‌کنند اشاره به نفوذ اورارتو و ماد در شکل دادن و ترکیب به هنرهای آن زمان می‌نمایند.

گرچه نمی‌توان میراث و نفوذ ایلامی را ارزیابی کرده و تشخیص داد، محققاً ایرانی‌ها طرح لباس و خط میخی را از آنها گرفته‌اند. گویا این که شباهتی بین خطوط ایرانی و اورارتی نیز وجود دارد.

1- (Teil Tainat, Sakjegeuzu, Senchirli)

2- Senchirli

3- Van

اگر چه در بحث خود ادعا کنیم که نفوذ ایونی در معماری هخامنشی که بسیاری آن را قبول دارند، از خود ایونی سرچشمه نگرفته و خود الهام‌گیر سبک اورارتی بوده، تا اندازه‌ای در جانب‌داری از اورارتی‌ها زیاده‌روی کرده‌ایم. ولی اشکال و پیچیدگی کار ما در این است که راجع به روابط هنری اورارتی و فنیقی که از راه سوریه شمالی نفوذ داشت، هیچ اطلاعی در دست نداریم.

سبک پیچ‌های طوماری شکل که در ستون‌های هخامنشی دیده می‌شود، مبدأ خود را به هنر فنیقیه می‌رساند، ولی باید بر این فرضیه تکیه کنیم که از راه اورارتی به ایران راه یافته و با در نظر داشتن این که مهندسان هخامنشی سلیقه‌ای مشکل‌پسند داشته و از هر هنری بهترین آن را انتخاب می‌کرده‌اند، نمی‌توانیم با قطعیت به این فرضیه جواب دهیم.

وجود قبرهایی که در صخره‌ها کنده شده و در کردستان ایران قرار دارند، ستون‌هایی از سبک معماری ایونی به چشم می‌خورد که خود رابطه‌ی فنیقی و ایونی را با معماری هخامنشی نیز مرتبط می‌نماید.

ظاهراً این قبور از ساخته‌های مادی‌ها هستند و یکی از بهترین آنها که در فارس در محلی به نام گوه (دا - و دختر)^۱ (یعنی مادر و دختر) وجود دارد که بعضی آن را آرامگاه چیش پیش^۲ یا کوروش اول می‌دانند.

هیچ وسیله‌ای برای تعیین تاریخ بنای این قبر در دست نیست، جز این که پایه ستون‌های آن شبیه پایه ستون‌های پاسارگاد است. ولی در این که سرستون‌ها از سبک ایونی اقتباس شده یا از یک مبدا به خصوص به ماد و پارس و ایونی راه یافته‌اند، شک است. این مبدا فقط می‌توانسته از ستون‌هایی که مبدا ایونی داشته^۳ و در معماری فنیقی و اسرائیل به کار می‌رفته باشد. در نقش حجاری که از سارگون دوم (۷۱۰ ق. م) در خورس آباد به دست آمده نمای ساختمان را نشان می‌دهد که شباهت به نمای قبر

1- Da' u Dukhtar

2- Teispes

۳- مربوط به اینولی از مستعمرات یونان Proto - Aeolic

دا - و - دختر در فارس دارد به اضافه همان ستون‌ها که در هر دو جا دیده می‌شوند. این بنا در کنار آتشگاه پارسی در تپه‌های پر درختی ساخته شده که احتمالاً سرزمین مادها بوده است. در ناحیه کامیرلو بلور قبرهای بسیاری وجود دارد که در دل صخره‌ها کنده شده، اگر ما قبول کنیم که منشاء این تقلید هخامنشی سرزمین اورارتی بوده، پسندیده‌تر است تا این که در پی مبدائی در نواحی دورتر آسیای صغیر به جست‌وجو پردازیم. بی‌شک پیشه‌وران ایونی را هم در کارهای شوش و تخت جمشید سهمی بوده است، ولی به نظر می‌رسد که نفوذ این قوم در کار مهندسی و معماری آن کاخ‌ها ناچیز و قابل اغماض است.

عده‌ای به این موضوع که استفاده از ستون‌های بلند در ساختمان‌های ایران و ایونی همزمان با یکدیگر انجام شده، اشاره و اصرار نموده‌اند، ولی در حقیقت روش استفاده از ستون در کاخ‌های ایرانی به روش مصری‌ها نزدیکتر بوده است.

داریوش در معبدی که در واحه خارقه^۱ در مصر بنا نموده، از تالار ستون‌دار استفاده نموده و بنا به قول دیودورس سیکولوس^۲ کمبوجیه نیز از معماران مصری برای ساختن آن استفاده کرده، در تمام طرح‌های ساختمانی ستون‌ها و درگاه‌های هخامنشی‌ها از سبک نقش برگ نیلوفر و نقش‌های منحنی تو خالی در گچ‌بری و یا تراش سنگ در سر درگاه به علاوه ساختمان عظیم درگاه‌ها و همه این عوامل را از مصری‌ها اقتباس نموده‌اند. ولی لبه برآمده ته ستون‌ها و طرح‌های نیمه لوله‌ای یا چین دار از سبک ایونی بوده است.

در خاتمه مختصراً باید اشاره نمود که گرچه معماری و مهندسی هخامنشی با وجود کشفیات اخیر هنوز مشکلات حل نشده‌ای را برای ما در بر دارد، ولی میراثی را که معماری مادی‌ها با نفوذ بسیار اورارتی به جا گذاشت، تا اندازه‌ای از روی معماری هخامنشی پرده برداشته و نشان می‌دهد که چه چیزهایی را از دیگران اقتباس نموده‌اند و چه عواملی مربوط به ابتکار و سبک بومی خودشان بوده است.

هنرهای هخامنشی

گسترش قانون و نشر اعلامیه حقوق بشر و جنبه رسمی دادن به زبان «آرامی» تنها عواملی نیستند که در اداره امور کشور، تمایل فکر و اندیشه شاهنشاهان هخامنشی را به یک روش جهانی روشن می سازند، بلکه در اتحاد و همبستگی عوامل هنری که زاینده فکر و ابداع شاهنشاهان هخامنشی بوده نیز منعکس است.

سنگ نوشته های هخامنشی حاکی از این نکته است که بنای کاخ های با شکوهی که به فرمان شاهنشاهان هخامنشی ساخته و تزئین شده است، به دست هنرمندان و کارگرانی صورت گرفته که از گوشه و کنار ساتراپی های شاهنشاهی گرد آمده «تخت جمشید» یا «کاخ ملت ها»^۱ (کاخ ملل) را برپا کرده اند.

«داریوش بزرگ» و «خشایارشا» در نوشته هایشان به همکاری کارگرانی که متحداً بنا و تزئین این کاخ را به عهده داشته اند به تأکید اشاره کرده اند و آنچه موجب شگفتی و اعجاب بیننده است، اصالت و کمالی است که از پرتو این همکاری در هنر معماری و سبک نوین آن به وجود آمده است.

گرچه از نظر هنرشناسی نمی توان به ریشه اصلی هیچ یک از آثار بزرگ پی برد و این حقیقت درباره حجاری های تخت جمشید و شوش نیز صدق می کند. اما از اختلاط

سبک‌ها و سلیقه‌های مختلف در حجاری‌های مختلف تخت جمشید نظر و دید نوینی به وجود آمده که از اصل هنر برتری یافته و این نظر زاییده فکر عمیق و اصولی شاهنشاهان هخامنشی بوده.

تردیدی نیست که قسمتی از این ساخته‌های هنری ادامه‌ای از سبک هنری آشور بوده ولی با دستورها و نظریات شاهنشاه ایران به ویژه در طرح و ساختمان تالارهای ستون‌دار یا آپادانا و برافراشتن ستون‌های عظیم، ولی پر از جمال و ظرافت جلال و شکوهی کاملاً تازه به وجود آوردند که خود شامل منظوری شایسته و مقصودی در خور ستایش بوده است.

می‌دانیم که دیوارهای قصور و معابد آشوریان سرشار از نقوش وحشت‌انگیز و تصاویر نفرت‌بخش جنگی و وحشیگری و صفوف تأثرانگیز اسیران و مهاجران بوده‌اند که خود نمایشگر روحیه و خصلت شاد شاهان آن دیار بوده است تا رعب و هراسی را در دل بینندگان جای دهند و تصویر طغیان و سرکشی را از سر آنان بیرون کنند و سرانجام در برابر خودپرستی و بیدادگری فرمانروایان ظالم و مستبد جز تسلیم و انقیاد راهی نیندیشند.

اما در صورت‌های تخت جمشید و شوش و آثار سلاطین هخامنشی از آن منظره‌های دلخراش اثری دیده نمی‌شود؛ زیرا جنبه معنوی سبک هنر هخامنشی بر جنبه فعاله آن برتری داشته است.

در این جا همه گل است، درخت است، جام شربت است، اسب است و گوسفند و گاو و مینای شراب که در دست سفرا و مردمان گوناگون نواحی پهناور شاهنشاهی دیده می‌شوند حتی سربازان گارد جاویدان هم در عین قدرت و استحکام آرامش و انضباطی بدون کوچک‌ترین اثر و حالت تعریضی و هجوم، به خورد گرفته‌اند. تنها نشانه‌ای که از جدال و زد و خورد نقش شده، یکی نبرد شاه با شیر و شاه با هیولای پلیدی و دیگری شیر با گاو و حتی در این جا نیز منظور ستیزهای خام شکارگاه و بیابان نیست، بلکه

اشاره به جدال یزدان و اهریمن، نور و تاریکی، راستی با ناراستی، آرامش بر ضد هرج و مرج، مرکزیت دولت بر ضد بربریت، و صحنه جنگ شیر با گاو اشاره است به زوال سال کهنه و آغاز سال نو و از آن کوشش مستمر افراد برای زندگانی بهتر خواسته شده است.

غرض این‌که از نقوش تخت جمشید انعکاس فکر فرمانروایان هخامنشی به دست می‌آید و آن ابراز محبت، استوار ساختن اصول دادگری و تأمین معاش عمومی با رعایت نظم و اطاعت به مقررات بی‌تبعیض بوده است و همان نقوش معرف جنبش منظم پیشروی به سوی کمال و معنویت است.

برخی از مطالعه‌کنندگان در این آثار بر یکی از دقیق‌ترین و روحانی‌ترین جنبه‌ آنها خورده گرفته و وجود بی‌حالتی را در پیکر تراشی صورت‌ها مورد انتقاد قرار داده‌اند و شاید حمل بر عدم توانایی هنرمندان در ترسیم قیافه‌های گوناگون کرده‌اند و حتی معتقدند که نتیجه این بی‌حالتی و یک‌نواختی مشابهی خسته‌کننده به وجود آورده که موجب ملال خاطر بینندگان می‌شود.

اما همان‌طور که قبلاً گفته شد، نفرکنندگان آن صورت‌ها تابع نظری بلند و فلسفه‌ای عمیق و عالی بوده‌اند و در آن روش تعمد داشته‌اند، چرا که حجاری که می‌تواند موهای فرفری یک نفر حبشی را معرف حبشی بودن سازد سنگ‌تراشی که می‌تواند ظریف‌ترین و کوچک‌ترین گل‌ها و بوته‌های غلاف شمشیر و لباس افراد را مجسم سازد، از ساختن ابرو و بینی بلند و کوتاه و ایجاد قیافه‌های متنوع و حتی مشابه با اصل هم عاجز نبوده است. اما شهریاران عمیق فکر و دورنگر هخامنشی با این شیوه خواسته‌اند نشان دهند که در قلمرو و شاهنشاهی به جمع و اجتماع بیشتر از فرد توجه دارند، به اتحاد ملل تابع و هماهنگی احترام مختلف بالاتر از همه به بی‌طرفی و بی‌نظری خود نسبت به اجزاء تشکیل دهنده شاهنشاهی بیشتر اعتنا می‌کنند تا به نژاد و اقوام و طوایف.

این تجسم چنان‌که در پیش نیز اشاره شد، مخصوصاً در هدایایی که در دست اشخاص یا همراه آنان است به خوبی منظورگشته یعنی بعضی حامل مواد خام مثل پنبه از هندوستان و برخی حیواناتی به همراه مثل اسب از سیسیل و گروه دیگری اشیاء فلزکاری ساخت هخامنشی را در دست دارند که نظراً سبک ساخت آنها در سراسر مستعمرات رواج داشته و خود برای ما از مهمترین نمونه و معرف اشیاء ساخت هخامنشی می‌باشند. گرچه بر ما آشکار نیست که آیا در سراسر مستعمرات هخامنشی کارگاه‌هایی وجود داشته‌اند که این نوع اشیاء در آنها ساخته می‌شده یا نه، قدر مسلم این است که دو اصل مهم با منشاء و گسترش ذوق و سلیقه هخامنشی در سراسر متصرفاتش کمک نموده‌اند.

یکی این‌که مأموران ایرانی که به سوی مرکز مأموریت خود می‌رفتند و با تجمل و بار و بنه بسیار و اسباب و اشیاء فلزی آشپزخانه و آبدارخانه حرکت می‌کردند و به احتمال قوی صنعتگرانی را نیز که در ایران تعلیم دیده بودند، به همراه خود می‌بردند و دوم صنعتگرانی که از گوشه و کنار شاهنشاهی جمع‌آوری شده و برای ساختمان تخت جمشید که مرکز کانون صنعتگران شاهنشاهی بوده، بدانجا می‌آوردند این صنعتگران پس از پایان کار به سرزمین خود بر می‌گشتند، درحالی‌که از سبک هنرهای مختلف بین‌المللی طرح‌های تازه‌ای آموخته و به دیار خود می‌بردند.

هنرهای مهرسازی بلافاصله بعد از مجسمه‌سازی پدیدارگشت و تعداد بی‌شماری از مهرهای استوانه‌ای شکل هخامنشی همان سبک آسوری را پیروی کرده و شاه را در حالت شکار شیر و یا سوار بر ارابه و یا پیاده تیر و کمان به دست که این‌ها اغلب طرح‌های مورد توجه صنعتگران نواحی بین‌النهرین بوده‌اند، ولی آن‌چه از دست سازندگان هخامنشی پدیدارگشته، آمیخته به یک حالت معنوی و روحانی بوده زیرا شکار شاه اهریمن را و یا حیواناتی را که نماینده کواکب فلکی هستند، منظور تنظیم فصول چهارگانه بوده است.

در بسیاری از نقوش، شاه در حال شکار گراز است (خوک وحشی) و این تصویر تا زمان ساسانیان هم رواج داشته تعدادی از این مهرها نقش حلقه اهورامزدا را دارد که بین دو حیوان هر یک نشان پیامی آسمانی هستند و یا بین دو دیو که خاطره‌ای از روش باستانی هوریان^۱ است (شکل ۵۰).

گاهی هم نقوش استوانه‌ها اشاره به وقایع تاریخی مثل نبرد بین پیاده نظام ایران با پیاده‌های تراس^۲ و یا ردیف اسرای فنیقی و مصری را نشان می‌دهد و تاریخ ساخته شدن این مهرها دقیقاً معلوم نیست. سی و شش عدد از آنها را می‌توان از روی نوشته‌هایی که دارند تاریخ‌گذاری کرد، مثلاً می‌توان فهمید که بعضی از سی و دومین سال سلطنت داریوش اول تا شانزدهمین سال سلطنت اردشیر سوم می‌باشند. بین مهرها تعدادی به سه زبان با خط میخی نوشته شده و آنهایی که مورد استعمال تجار و یا مأموران رسمی دولت بوده، به زبان‌های آرامی و یا فنیقی حکاکی شده‌اند.

گروه دیگر از مهرهای کشف شده که به شکل مهرهای مدور می‌باشند، مسئله هنری به وجود آورده‌اند. یعنی اگر چه بسیاری از آنها همان نقوش مهرهای استوانه‌ای شکل را دارند منتهی با این تفاوت که سبکی مبین سلطنتی بودن آنها باشد دیده نمی‌شوند و فقط یک پیکر بر آن کنده شده که بدین سبب سبک آن را مربوط به یونان شناخته‌اند.

هنوز این مطلب روشن نشده که آیا این مهرها کار جواهرسازان یونانی مقیم ایران بوده و یا کار هنرمندان کارآزموده ایرانی که یونانی‌ها از آنها فرا گرفته و بعداً به یونان برده‌اند. به‌طور کلی با این که لباس و صورت‌ها یونانی به نظر می‌رسد، ولی خود پیکر شرقی است از این رو نباید امکان این را هم که ممکن است کار هنرمندان و جواهرسازان بین‌النهرین بوده باشند نادیده گرفت.

آنچه هنر هخامنشی در ابتکار و اختراع ساختن مهر و یا دیگر کارهای کوچک و جزئی هنری فاقد بوده، در مهارت صنعتگری و برتری هنرمندان محصول کار خود را بر

ساخته‌های دیگر سرزمین‌های تلافی نموده. اشیاء مکشوفه‌ای که در سال‌های اخیر به بازار آمده شامل اشیاء باستانی قابل ملاحظه و پرارزش بوده‌اند. آنچه شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است، حالت سالم اشیاء و کمال هنر آن است که در به وجود آوردن آنها به کار رفته است. این اشیاء عبارت از جام‌ها و ظروف فلزی مثل ظرف شراب‌خوری با دسته‌های لوله‌ای شکل و جام‌ها دو دسته و رایتون^۱ یا جام شاخی بوقی شکل و تکه فلزهایی که در مبل‌ها به کار می‌رفته و تزئینات روی لباس یا گوشواره و گردن‌بند و غیره کاسه‌های سنگی مجسمه‌هایی از لاجورد، ظروف شیشه‌ای و پارچه‌ها. علاوه بر آنچه از انواع اشیاء مذکور که در ایران کشف شده اخیراً تعداد بسیاری در کشفیات یونان ترکیه، بابل، سیبری، جبال قفقاز و اطلس و به علاوه در مصر و فلسطین و سوریه و پاکستان از خاک در آمده که بیشتر ظروف غذاخوری از طلا و نقره حکاکی شده‌اند و به تحقیق در هنر حکاکی هخامنشی سر آمد همه بوده‌اند.

تجمل خارج از حد ظروف غذاخوری ایرانیان بر روی یونانی‌ها و به خصوص اسپارتی‌های ساده و گدامنش اثر فراوان گذارد. پوزانیاس^۲ سردار اسپارتی پس از فتح در جنگ پلاتائی^۳ فرمان داد تا در خیمه‌هایی که از سرداران ایرانیان به غنیمت گرفته بودند با ظروفی که از ایرانی‌ها به جا مانده بود به رسم ایران و اسپارت مهمانی مفصلی برپا کنند. تجمل ظروف و وسایل ایرانی و غذاهای مأكول به حدی بود که پوزانیاس همه سرداران اسپارتی را مخاطب قرار داده و گفت «ای مردان هلاس^۴، شما را به این ضیافت دعوت کردم تا کوتاه نظری پیشوای مادی‌ها را به شما نشان دهم که با این تجمل و ثروت سرشار خود را به زحمت انداخت تا به این حدود بیاید و دارایی حقیر و ناچیز ما را از دستان در آورد». این ظروف و جام‌ها همان‌هایی بودند که در ایران شراب معروف شیراز را در آنها می‌آشامیدند در بعضی از الواحی که از خزانه تخت

1- Rytha (Rhyton)

2- Pausanias

3- Plataea

4- Hellas

جمشید به دست آمده اشاره به شراب‌گیران و دستگاه‌های شراب‌گیری شده است و این خود دلیل بر آن است که شراب شیراز از آن زمان مشهور بوده. در صورتی که بنا به آنچه استرابو^۱ مورخ نوشته است شراب هلوبیون^۲ که از انگورهای پونتیک^۳ در ناحیه حلوان^۴ سوریه به دست می‌آمده مورد استفاده و آشامیدن پادشاهان شوش بوده در هر صورت چنین معلوم است که بین شراب‌کشان و زرگران میانه خوشی وجود داشته است.

در الواح خزانه تخت جمشید مصری‌ها و مادی‌ها را مسئول طلا و نقره‌کاری‌ها ذکر کرده. در حقیقت نقره را از مصر می‌آورده و طلا از باختر^۵ و سارد^۶ و در شوش ساخته می‌شده. معادن طلای ایونی که در تاس^۷ و پاکتول^۸ قرار داشت زیر نظر سارد^۹ بود و معادن تازه طلای سیبری که سکاهای هم از آن استفاده می‌کردند باختری‌ها^{۱۰} در آمده بود. گرچه نفوذ سبک کار مصر را در فلزکاری هخامنشی از جهات مختلف می‌توان یافت، ولی تاکنون هیچ ظرف و یا جام شراب کم‌عمق و پهن که رابط مستقیم با سلیقه هخامنشی داشته باشد و حکاکی آن شکل برگ گل و گیاه داشته در مصر به دست نیامده است. فکر استفاده از جام‌های شراب نقره که به شکل برگه نیلوفر آبی و پهن ساخته می‌شده از سلسله هیجدهم فراعنه^{۱۱} شروع شده جام‌های کم‌عمقی که از مفرغ ساخته شده و با طرح منشعب برگ‌ها مزین است، مربوط به سلسله اولیه شوش^{۱۲} بوده و بین اشیاء مکشوفه لرستان نیز دیده شده، گرچه ظرف‌های بدل چینی که شکل برگ‌های نیلوفر مصری را با طرح منشعب دارند در زمان سلسله بیست و پنجم^{۱۳} در

1- Strabo

2- Halubion

3- Pontic

4- Halwan

5- Bactria

6- Sardis

7- Thasos

8- Pactolis

9- Sardis

10- Bactria

11- XVIII Dynasty

12- Early Dynastic Susa

13- XXV Dynasty

مصر متداول بوده، توسعه هنری ساختن این ظروف منتهی به طرحی که گل برگ‌ها را با فاصله زیادتر درحالی که بین آنها را برجستگی بیضی شکلی قرار داده‌اند شد و به نظر می‌رسد که این طرح در خارج از مصر ابداع شده و بعداً به وسیله نقره کارانی که برای کارهای کاخ‌های سلطنتی به ایران رفته بوده‌اند، در مراجعت سبک جام‌های گل‌برگی مصری را با سبک ایرانی مخلوط کرده و این شکل تازه را در آورده‌اند. قمقمه‌هایی که به شکل بته کنگر بوده و برگ‌های نیلوفر تمام بدنه آن را پوشانده شباهت زیادی به ظرف مذکور در بالا را دارند. طرح این ظروف در کارهای نقره مربوط به سلسله بیست و پنجم و در ذخایر سلسله نوزدهم^۱ که از تل بستا^۲ در مصر به دست آمده، دیده شده و شامل قمقمه‌هایی به طرح گل کنگر و کوزه‌های شرابی که دسته‌های آن را دو بزکوهی در حال جهش تشکیل داده‌اند و شکل بدن آنها مدور و کشیده است و از روی این ظروف بوده که هخامنشی‌ها جام‌ها و کوزه‌هایی با دسته‌های شکل حیوانات را ساخته‌اند در حال حاضر از نظر نظم تاریخی بین صنعت ظرف‌سازی هخامنشی و مصری فاصله زیادی وجود دارد. در عین این که امکان تقلید و تکیه به سبک مصری در هنر هخامنشی زیاد است، ولی ما مدرک به خصوصی در دست نداریم که دقیقاً اشاره به انتقال و تقلید سبک حکاکی مصری به ایران بنماید. از انواع این ظروف که در بین ظروف سفالین زمان سارگون در سوریه به دست آمده، دلیل استفاده از این طرح پیش از زمان هخامنشی در نواحی بین‌النهرین است. آنچه در بحث پیرامون فلزکاری از نظر طرح‌های حیوانی شکل دوره هخامنشی اشکالاتی برای باستان‌شناسان به وجود آورده است، خلاف سبک مجسمه‌سازی که دارای تاریخ تقریباً مشخصی است صنایع کوچک و کارهای مختصر هنر فلزکاری که از زمان‌های دور متداول و مدت‌ها ادامه داشته و با سبک کلاسیک مخلوط شده کمتر نشان تاریخ معینی را با خود دارند، ولی اکنون با به دست

آمدن گنجینه زیویه^۱ و اشیائی که به طور معجزه‌آسایی سالم مانده و از همدان کشف شده، ما را در وضع جدیدی قرار داد که با تحولات و ادامه سبک کارهای هنری آشنایی بیشتر پیدا کنیم و روشن‌تر از نویسندگان کتاب پرفسور پوپ (مطالعه در هنر ایران^۲) که در ۱۹۳۸ نوشته شده به رابطه نزدیک هنرهای جزئی‌تر آسوری و ایرانی زمان هخامنشی پی ببریم.

رابطه و نزدیکی اشیاء هنری که از جاهای مختلف به دست آمده، با اشیاء مکشوفه در زیویه موجب روشن شدن نکاتی برای ما گشته یعنی هر چه شباهت آنها به این اشیاء نزدیک‌تر باشد، قدمت آنها به هنر هخامنشی نیز بیشتر است و آنچه از همدان که مرکز شاهنشاهی مادها بوده به دست آمده، دلیل بر سبک هنر از بین رفته مادها است که نسبت به هخامنشی‌ها قدمت تاریخی داشته‌اند. اگر به دوران پیش از آن تاریخ نگاه کنیم، اختلاط و بهم آمیختگی استفاده از سبک شکل حیوانی را در هنر هخامنشی بر تزئینات ساخت ایونی^۳ و کریمه یونان^۴ که در قرن چهارم قبل از میلاد وجود داشته پی می‌بریم بعضی اخیرتر بوده یعنی به قرن سوم مربوطند و این حول و تحول سبک هخامنشی را به سبک‌های سکایی و سارماتی^۵ در جنوب روسیه می‌رساند و هم‌بستگی این مکشوفات را تا اندازه‌ای به ترتیب زمانی تاریخ اشیاء با این که تا اندازه‌ای مشکوک است کمک می‌نماید.

از روی آثار مکشوفه نسبتاً جدید می‌توان دریافت که پیکره‌های سنگی یا فلزی حیوانات که موی، پوست، و سر و گردنشان سبک طرح مخصوصی دارند و عضله‌های مشخص با گونه‌های قوس داری از روی گاو و سربهایی که در نقوش اورارتی^۶ که خدایان مذهبی بر پشت آنها ایستاده‌اند تقلید کرده‌اند و چهار مجسمه مفرغی که بارنت^۷ کشف

1- Ziviyeh

2- A Survey of Persian Arts

3- Ionian

4- Crimean Greek

5- Scytho - Sarmatian

6- Urartian

7- Barnett

کرده از تزئینات تخت سلطنتی عظیمی مربوط به ناحیه توپراق کاله^۱ از نواحی دریاچه وان^۲ بوده، دیگر شیر مرغی است که در انزور^۳ از مناطق وان^۴ به دست آمده بویسال^۵ تصویر آن را در متابش منتشر کرده که از نظر اندازه شبیه شیر است که در پایین جام شراب شاخ مانندی که در موزه تهران و در موزه متروپلیتن^۶ امریکا موجودند. گوش‌های خوابیده و بینی پهن و طوق دارد و صورت و طرح گل زنگوله‌ای که روی دست‌های دراز شده شیر است همه به نقوش اورارتی شباهت دارند. شباهت شیر دالی که متصل به جامی از کشفیات بیلر است^۷ با شیر دالی اورارتی که در زیویه به دست آمده، واضح و آشکار است. عموماً سلیقه هخامنشی در تقلید از شکل حیوانات بیشتر به طرف سبک اورارتی که حیوانات را به حال نیمه خوابیده یا روی دست و پا نشسته تمایل داشته تا به سبک اشکال حیوانی آسوری (شکل ۳۲) ترسیم شکل شیر دال و هیولای شیر شاخدار مخصوصی سبک اورارتی بوده و با این که حیوانات نقوش اورارتی غالباً بدون بال تجسم شده، ولی بر روی لوحه‌ای که از آلتین‌تپه^۸ به دست آمده نقش شیربال دار به چشم می‌خورد. از این که سبک شیر بالدار از ماد به اورارتی رفته شواهد دقیقی در دست نداریم، ولی کشف گنجینه زیویه اثر این سبک هنر را به روی هنرهای مانائی و مادی^۹ کاملاً آشکار نموده است از روی اکتشافات لرستان می‌توان دریافت که طرح ترسیم حیوانات هنر هخامنشی مرهون مادها بوده که خود از اورارتی‌ها این سبک را تقلید و به هخامنشی منتقل کرده‌اند و این مدعا از مهرهایی که از زمان‌های اولیه ایجاد شوش به دست آمده به خوبی معلوم است. ولی در حقیقت باید دانست که در هنرهای جزئی‌تر اشیای کوچک به هیچ وجه استفاده از شکل حیواناتی که دو نیم تنه دارند، مرسوم نبوده است.

1- Toprakkal'ai

2- Van

3- Anzavur

4- Van

5- Y.Boysal

6- Metropolitan

7- Beycler

8- Altintepe

9- Mannaean & Median

سه جام شراب‌خوری مکشوفه که دارای دو دسته به شکل حیوان و نقوش دیگری از حیوانات به روی آنها مجسم است، احتمالاً از کارهای منقور اولیه هخامنشی بوده‌اند. در حقیقت می‌توان احتمال تعلق این جام‌ها را به مادها داد و آنها را تنها نمونه موجود از ذخائر اکباتان دانست که موجب شهرت آن شهر شده و قدمت تاریخی آن را نسبت به پاسارگاد و تخت جمشید ثابت می‌نمایند و از این رو باید با دقت بیشتری آنها را بررسی نمود. احتمالاً قدیمی‌ترین جام از این جام‌ها جام طلایی دو دسته‌ای است که در مجموعه کورکیان^۱ موجود و به طوری که می‌گویند از ناحیه لرستان به دست آمده (عکس ۲۶ آخر کتاب) دسته‌های این جام به شکل دو شیر با بدن‌های کشیده و روی بدن فرورفتگی‌هایی تعبیه شده که برای کار گذاشتن سنگ‌های قیمتی با تزئینات دیگر بوده. در روی بدنه جام شکل دو شیر از پهلوی که روبه‌روی هم ایستاده‌اند، ولی دارای یک سر هستند که آن سر برجسته و تمام رخ روبرو را نگاه می‌کند. گرچه سبک این کار فاقد اصول هنری به نظر می‌رسد، ولی شک نیست که در ساختمان کلی جام از سلیقه هنری در ظروف مشروب در زیویه و املش تقلید شده و فکر شیرهای دوقلو که یک سر دارند هم در اشیاء زیویه و هم روی تزئینات لباس در کشفیات همدان و هم روی بعضی از اشیای مفرغی لرستان دیده می‌شود. برجستگی (کشیده) میله شکل که روی کفل شیرها است شبیه برجستگی دنده‌های بزکوهی دو سری است که دسته‌های جام شراب منحصر به فردی را که جزء مجموعه موزه سینسیناتی^۲ در شیکاگو است تشکیل می‌دهند. (عکس ۲۷ آخر کتاب) در روی این جام نیز نقش شیرهایی وجود دارد که بالدار بوده و شباهت آنها با نقش شیرهای زیویه بیشتر از شیرهاییست که بر جام مجموعه کورکیان وجود دارند.

ترسیم شیرها و برگ نخل بادبزی شکل که بر لبه جام موجود در موزه سینسیناتی شیکاگو است، شباهت تامی به تزئینات گنجینه زیویه و نوار آثار مادی دارند که از طلا

است و در موزه بریتانیا موجود است (عکس ۲۴ آخر کتاب). برخلاف جام مجموعه کورکیان که بدنه‌اش از دندانه‌های برجسته افقی پوشیده جام موزه سینسیناتی دارای دور تا دور بعضی به شکل بیضی و بعضی زبان‌های شکل است و برجستگی آنها خیلی بیشتر از جام‌های خیاره‌دار مصری است و خیلی شبیه جام‌های شرابی است که بعداً ساخته می‌شده و از همدان به دست آمده. نظیر دسته‌های جامی که شکل بزکوهی دو سر را دارند، در هیچ جا دیده نشده است (عکس‌های ۴۴ و ۴۵ در آخر کتاب).

سومین جام دو دسته‌ای که از نقره ساخته شده، با این که احتمالاً باز هم از آثار مادها است ولی ترسیمی آن گنگ و مبهم است و این نسبت به آنچه ما اطلاع داریم، بیشتر به سبک خاص ساخته‌های هخامنشی نزدیک است. دو گاو وحشی که دسته‌های جام را تزئین کرده‌اند، دارای شکل مشخص اورارتی هستند و واضحاً که قدمت آنها نسبت به بقیه کارهای هخامنشی که شکل حیوانات را دارند، بیشتر است. به نظر می‌رسد اگر به همین ترتیب که این سه جام ساخت مادها را توصیف کرده‌ایم. آنها را قرار می‌دهیم از نظر نظم تاریخی و زمان ساخته شدن آنها به این نکته پی می‌بریم که کارها در اوایل حالتی خشن‌تر و طرحی ناموزون داشته و کم‌کم ظرافتی بیشتر و ترکیبی موزون‌تر یافته‌اند، ولی با در نظر داشتن این نکته که از اشیاء هنری ساخت مادها نمونه‌های بسیار کمی در دست ما است، پس قضاوت و گفت‌وگو درباره‌ی آنها تا اندازه‌ای جای موأخذه و بحث بیشتری دارد. اگر در مقایسه این اشیاء با اشیای زیویه ادعائی را ثابت کنیم، پس احتمالاً می‌توانیم تاریخ این ظروف را بین ۶۵۰ و ۵۵۰ قبل از میلاد بدانیم.

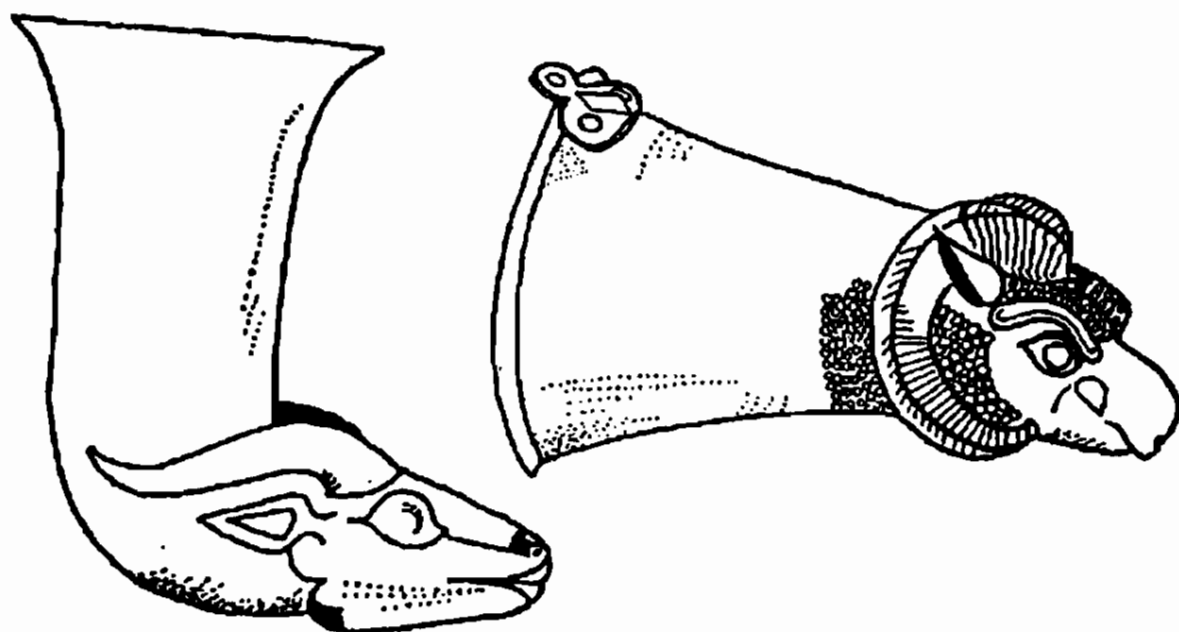
به نظر نمی‌رسد که جام‌های شراب خیاره‌دار هیچ کدام تاریخی بدین قدمت داشته باشند ولی تصور می‌رود که جام‌های کوچک و پهن چون مورد استفاده آسوری‌ها و اورارتی‌ها بوده‌اند، مادها هم از همان اوایل زمانشان از این نوع جام استفاده می‌کرده‌اند.

از جام‌های شراب هخامنشی تعداد بسیاری باقی مانده، که فقط اشکال در ترتیب

زمانی و تاریخی آنها است، ولی عموماً آنهایی که قدیمی‌تر بوده‌اند همه‌گرددتر و تقریباً تمام سطح آنها دور تا دور از خیاره‌های برجسته به شکل برگ یا برآمدگی‌های بیضوی پوشیده شده. دو ظرف طلا از این نوع که از همدان به دست آمده و نام داریوش بر آنها نقش شده از قدیمی‌ترین ظروف هخامنشی هستند که به واسطه نامگذاری دارای تاریخی معینی هستند (عکس ۴۴ و ۴۵ آخر کتاب). بعداً ظروف کوچک‌تر با حاشیه‌ای پهن و مسطح که بیشتر با ظروف غذاخوری مثل بشقاب و غیره بوده، به وجود آمده و ظاهراً ساختن این نوع ظروف از زمان داریوش شروع شده و از روی نوشته‌ها بعضی از آنها را می‌توان به دوران سلطنت اردشیر اول نسبت داد در تزئین ظروف نامبرده از ادامه طراحی گل برگ‌های خیاره‌دار خودداری کرده و به طرح اولیه گلبرگ‌ها و کاسه گل و ساقه برگشته‌اند و نیز سبک زنجیره‌ای از گل و غنچه نیلوفر مصری که از دیر زمانی در ایران متداول بوده است و در سوریه نیز رواج داشته و بعدها نقش برگ گیاهی که هنرهای قدیمی شبیه آنچه در معماری‌های یونان (عکس ۵۰ تصویر ۴۳) به کار رفته می‌باشد. زیباترین بشقابی که از این نوع به دست آمده در محلی به نام سینوپ^۱ در کنار دریای سیاه می‌باشد. در ساختمان این بشقاب از شکل ساقه‌های قوسی شکل گل و غنچه نیلوفر استفاده شده که تمام سطح ظرف را از طرحی تار عنکبوتی شکل پوشانیده و نقش نخل‌های کوچکی با ظرافت و سلیقه زیبا در آن طلاکاری شده (عکس ۵۴ آخر کتاب) در اشیاء مکشوفه تازه در همدان از این گونه کارهای هنری تعدادی به دست آمده که مدال‌های وسط آنها با بزکوهی و گاو نر تزئین یافته و تاریخ آنها ظاهراً مربوط به اواخر قرن ششم است. مدال میانه یکی از آنها نقش عقابی را در حال پرواز نشان می‌دهد و اهمیت این شکل در این است که در ساخته‌های هخامنشی کمتر از شکل پرندگان استفاده می‌شده و بیشتر در صنایع سکاها^۲ رواج داشته است (عکس ۵۳ آخر کتاب)

متداول‌ترین طرح در ساختن جام‌های شراب جام‌هایی بوقی شکل بوده که از روی جام‌های شاخی دوران بربریت تقلید شده (شکل ۳۰) از اواخر هزارهٔ دوم ق. م. ظروف شراب‌خوری شاخ مانند با پایه‌هایی به شکل حیوان زانورده ساخته می‌شده که در نواحی شمالی ایران و در بعضی از کشفیات ترکیه به دست آمده است. و محققاً هخامنشی‌ها جام‌های شاخی شکل خود را از این‌ها تقلید کرده‌اند.

ساختمان این جام‌ها سنت اجدادی همان فلزکاران بوده است که جام‌های عمودی مخروطی شکل را نیز ساخته‌اند که شکل و پوزهٔ حیوان دارند. این جام‌ها پایه‌ای ندارند که به خودی خود روی سطحی بایستند و تا شراب یا مایع دیگری در آن است باید در دست نگاه داشته شود. گرچه ساختن این نوع جام قدمتی بر جام‌های شاخی شکل سفالی انحناء دار که از نقاط مختلف ایران به دست آمده، ندارند، از جام‌های شاخی که پایهٔ آن انحناء دار و از فلز ساخته شده‌اند قدیمی‌ترند.



ش ۳۰ ساغر سفالی از غرب ایران

ش ۳۱ جام سفالی با دسته فلزی قرن هفتم ق. م از زیویه

در هر صورت سنت‌کننده کاری که در هر دو نوع چه از سنگ یا سفال یا از فلز ساخته شده شباهت بسیار داشته و نظیر این ساخته در دسته‌های سنگی که از همدان کشف شده و از نوع سنگی است که برای تیز کردن لبه شمشیر و چاقو از آن استفاده می‌شود و همچنین طرح‌های برآمده سپرهای فلزی که از خفتانلو^۱ به دست آمده (عکس‌های ۳۰ و ۳۱ آخر کتاب) دیده می‌شود.

جام‌های شابی که به شکل شاخ دارای سر حیوان بوده‌اند، مورد استفاده آسوری‌های زمان سارگون^۲ بوده و در تصاویر منقور دیوارهای قصر وی در ناحیه خورس آباد^۳ به چشم می‌خورد، در بعضی از این ظروف دسته‌های حلقه‌ای شکل تعبیه شده که به وسیله گیره شبدری مانند به دو لبه آن متصل و آن را به شکل سطل یا دلوچه در آورده که احتمالاً از صنعت اورارتی‌ها است که مورد استفاده مادی‌ها نیز بوده‌اند. در حاشیه تابوت گنجینه زیویه تصویر مادی‌ها که حامل هدایایی بوده‌اند دیده می‌شود که از این نوع سطل یا دلوچه را با خود حمل می‌کنند. سطل دیگری که شکل سر شیر دارد از قبری در ناحیه گوردیوم^۴ در فری‌گیه^۵ به دست آمده تصور می‌رود که به وسیله بازرگانان اورارتی بدان نواحی برده شده است. در کارهای هنری آسوری از شکل سر قوچ استفاده نمی‌کرده‌اند، ولی در اشیاء زیویه ظروفی با سر قوچ دیده شده که دسته‌ای مثل جام‌های فلزی ما قبل زمان خود دارند. (تصویر ۳۱)

در جام‌هایی از مفرغ که در نواحی شمال غربی ایران پیدا شده، عواملی از هنر اورارتی به چشم می‌خورد (عکس ۲۹ آخر کتاب) یکی از این جام‌ها که شکل سر گوزن آفریقایی اوریکس را^۶ دارد با جامی که در لبنان به دست آمده شباهت زیاد دارد و از روی نوشته‌های میخی جام مربوط به لبنان تاریخ زمان آن به سال ۸۰۰ قبل از میلاد نسبت داده شده این جام‌ها و جام‌های دیگر مانند آن ظاهراً از جام‌های زیویه مورد

1- Khaftanlu

2- Sargon

3- Khorsabad

4- Gordium

5- Phrygia

6- Oryx

استعمالشان کمتر بوده. در ظروف زیویه و شباهتی زیاد با دو نمونه جام سر قوچی که از نقره ساخته شده و در خفتانلو به دست آمده، وجود دارد از روی سبک ساختمانی این ظروف که هم از سفال و هم از نقره ساخته می‌شده و سبکی پیشرفته و توسعه یافته بوده، می‌توان ارتباط سال‌های ۶۲۰ تا ۵۵۰ قبل از میلاد را برقرار نمود (آخر کتاب عکس ۴۹) و این خود سبکی است که تحول آن به دوران هخامنشی می‌رسد.

جام‌هایی که به شکل سر حیوانات ساخته می‌شده، در هنر هخامنشی رواج بسیار داشته ولی بعد از جنگ پلاته^۵ و شکست مردونیه^{۵۵} یونانی‌ها از روی این ظروف تقلید کرده و جام‌های زیاد ساخته‌اند و از این رو آنچه از این نوع ظروف مربوط به هخامنشی بوده و به دست ما رسیده است، جز تعدادی محدود وجود ندارد.

جام‌هایی که انتهای آن منحنی و به شکل حیوانی که روی دست نشسته ساخته شده بیشتر متداول بوده‌اند. دو نمونه از این جام‌ها که سنگین‌تر بوده و بیشتر از دیگران شکل کار اورارتی دارند ممکن است قدمت بیشتری بر انواع خود داشته باشند. یکی از این جام‌ها که در گالری بیلر^۱ در ترکیه است، شکل سروکله حیوان شیر دال^۲ را که نشسته و حالتی خشمگین دارد (شکل ۳۲) و دیگری که در موزه بریتانیا است و از ناحیه ماراش^۳ به دست آمده به شکل قوچی از طلا است که زانو زده و متصل به جامی است از نقره که ظرافت چندانی ندارد (عکس ۳۲ آخر کتاب) طرح حکاکی موهای سرو سینه از سبک اورارتی اقتباس شده، از کشفیات جدید که در همدان به عمل آمده دو جام طلای ممتاز است که یکی در موزه تهران و دیگری در موزه متروپلیتن نیویورک^۴ موجود است شکل این جام‌ها از سرو سینه شیری است که روی دست نشسته و قیافه خشمگین به خود گرفته و یال و سینه و زیر شکم آن با نقطه‌های کوچکی ریزه کاری شده است این جام‌ها که به شکل شیر زانو زده است و در موزه متروپلیتن موجود است شباهت بیشتری به

5- Platea

1- Galerie Byyeler

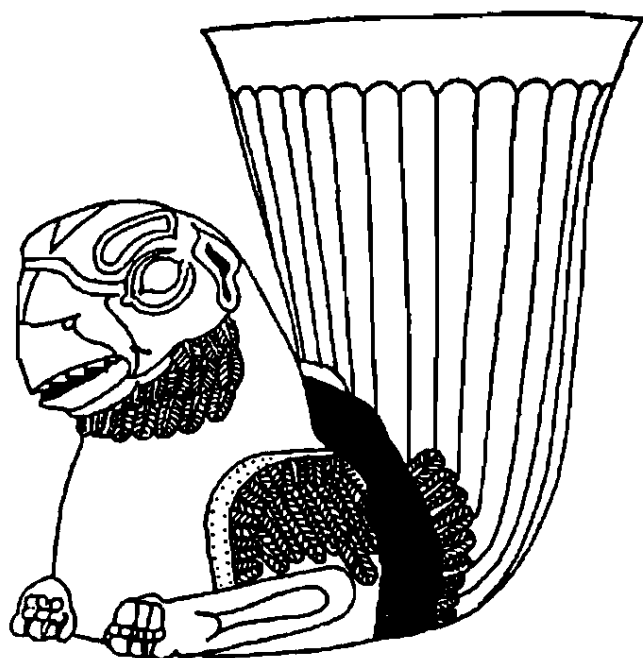
3- Marash

55- Mardonius

2- Griffin

4- Metropolitan

که به شکل شیر زانو زده است و در موزه متروپلیتن موجود است شباهت بیشتری به شکل شیرهای گنجینه زیویه دارد (بیش از همه چیز به شیرهایی که در دو انتهای دستبندهای طلا ساخته شده شبیه است، مثلاً یال و سینه و بینی پهن و برآمدگی بین دو چشم) جامهایی که سر شیر دارند و از گورستان‌های ناحیه کلرمس^۱ در جنوب روسیه به دست آمده، مربوط به ۶۰۰ قبل از میلاد بوده و دارای مختصات مشابه جام ذکر شده می‌باشد و به نظر می‌رسد که همه مربوط به یک زمان بوده‌اند. در هر سه جام قسمت شاخی شکل آن نسبتاً کوچک ساخته شده (عکس ۳۳ آخر کتاب) شیری که بر پایه جام طلا در موزه تهران است، به نظر حالت آرام‌تری شبیه حیوانات اهلی را دارد و شبیه شیرهایی است که بر دیوارهای کاخ‌ها نقر شده و بال‌های مدور شیر شبیه بال‌های حیواناتی است که بر دیوارهای تخت جمشید و شوش دیده می‌شود استفاده از این سبک تا قبل از زمان داریوش معمول نبوده است. اندازه جام شاخی شکل نسبت به بدن شیر بزرگ‌تر و دارای انحنای بیشتری است و این سبکی است که در زمان‌های بعدی در ساختن این‌گونه جام به کار می‌رفته است (عکس ۵۶ آخر کتاب).



ش ۳۲ جام زرین اوایل قرن ششم ق. م.

طرح جامه‌هایی که متشکل از جام شاخی شکل و سر حیوانات بوده در دیر زمان در طول سلطنت ساسانیان در ایران متداول بوده و سر حیواناتی مثل اسب با دهانه و غیره نیز به این اشکال اضافه شده. راه جدیدی در آشامیدن از ظروف که در زمان ساسانیان متداول گشت این بود که سوراخ یا سوراخ‌هایی در وسط یا ته جام تعبیه می‌شد که مشروب از آن بیرون می‌جهید و دهان را باز در زیر یا مقابل آن می‌گرفتند در صورتی که در زمان ساسانیان در بدنه ظروف که معمولاً از دهان یا پیکر شکل حیوانی که در آن تعبیه شده بود مشروب را می‌آشامیدند، نظیر بعضی از تنگ‌ها یا مشک‌های کوچک شراب در اسپانیای امروز متداول است.

یک نوع از ظروف هخامنشی به دست آمده که در زیر آن سه سوراخ تعبیه شده که ظاهراً برای همین منظور ساخته شده، ولی در هیچ یک از جام‌های شاخی شکل چنین خصوصیتی دیده نشده است. البته کارنوشیدن بدین سبک یعنی از ته سوراخ برای یک نفر کار مشکلی است چه رسد که سه نفر در آن واحد از یک ظرف سه سوراخه استفاده کنند و اگر هم مورد استعمال قرار می‌گرفته حتماً برای خنده و سرگرمی در مهمانی از آن استفاده می‌شده است.

در سبک ساختمان دسته ظروف که اغلب شکل حیوان دارند، کم‌کم به تقلید از شکل عضلات حیوان به طور طبیعی استفاده می‌شد، ولی باید در نظر گرفت که تعداد محدودی نمونه و مدرک موجود است که بتواند نظر تاریخی پیشرفت و تحول این سبک را ثابت کند. در مقابل حیوانات سابق‌الذکر که همه شکلی افسانه‌ای و آسمانی (از نظر اعتقادات زمان) داشته‌اند، دسته دیگری دیده می‌شود که به شکل بزهای بالدار می‌باشند. این دسته ظرف‌ها که از نقره ساخته شده‌اند، دو عدد بوده و در موزه برلن^۱ و لوور^۲ موجودند (عکس ۷۱ آخر کتاب) شکل این بزها به نظر حالت سبکی و چالاکی داشته که سر را با حالتی زنده به طرفی متوجه نموده و عیناً از حالت طبیعی حیوان

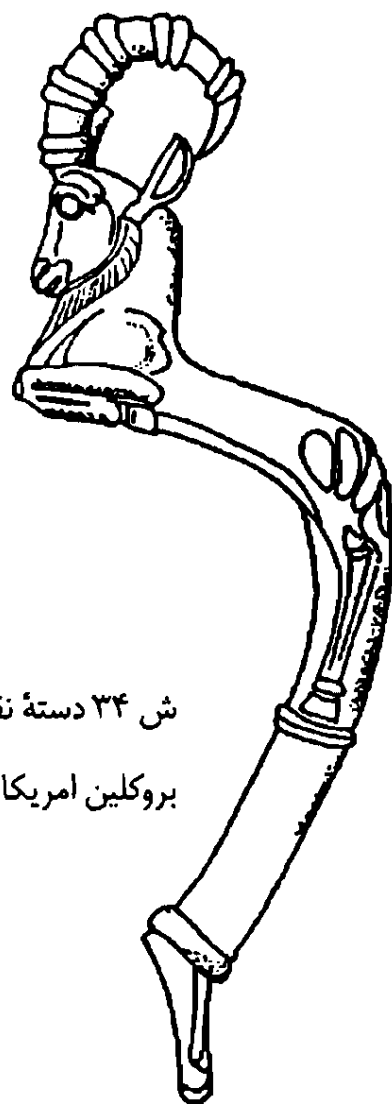
تقلید شده و نکته مهم در این کارها این است که با وجود نشان دادن مو و پشم‌های پشت حیوانات که حالتی مرتب دارند، ولی عضلات کفل و بدن فقط با یکی برجستگی که اشاره به پیکره حیوان بنماید، نبوده بلکه با حساسیت و دقتی تمام پیکر طبیعی حیوان را تقلید کرده است. بال‌های حیوان عیناً مثل بال پرندگان است و آن حالت مرتب سپرهایی که به شکل بال در نقش‌های تخت جمشید به کار رفته ندارند. قسمت زیرین دسته کاملاً از سبک یونانی تقلید شده و این اشاره به نفوذ هنر قدیمی در این ظروف که مربوط به نیمه اول قرن چهارم شناخته شده‌اند می‌نماید. (عکس ۷۳ آخر کتاب).

بین این دو سبک، تعداد زیادی از دسته ظرف‌ها که به شکل سر بز کوهی یا گوزن ساخته می‌شده است، قرار دارند. در این ساخته‌ها به جای طرح خشن و نامنظم دنده‌ها که تا آن زمان معمول بوده بیشتر به توازن و هم‌آهنگی دو کپل و برآمدگی شانه‌ها و برجستگی‌های دیگر بدن پرداخته و آنها را به همان طریقی که در طبیعت دیده می‌شود، نشان داده‌اند و این نوع کار به شکل یک الگوی ثابت در همه طرح‌های حیوانی شکل به کار رفته، یعنی دایره‌ای که از کپل و شانه‌های حیوان کشیده شده و معرف عضلات و برآمده است در محل اتصال پا و لگن خاصره و گردن قرار دارند. در اطراف این دایره دو عضله به شکل بادام کوچک دیده می‌شوند که رو به داخل و ظاهراً سبک هنرهای قرن پنجم بوده‌اند و تا اوایل قرن چهارم بیشتر ادامه نداشته‌اند. (شکل ۳۳)

البته این کارهای هنری همه محصول کارگاه‌های مرکزی ایران نبوده‌اند و از قرائن چنین به نظر می‌رسد که در شمال شرقی آسیای صغیر نیز کارگاه‌هایی که به این سبک کارهایی بیرون می‌داده وجود داشتند.



ش ۳۳ ساغر سفالی موزه
آذربایجان شوروی



ش ۳۴ دسته نقره موزه
بروکلین امریکا

نمونه‌های بعدی که کوزه‌های دو دسته بوده و رابطه نزدیکی با جامه‌هایی که دسته‌ای به شکل حیوانات دارند، داشتند در روی بدنه رده‌های ظریفی دارند که در نقوشی سنگی نیز عیناً به چشم می‌خورد. این نوع ظروف در دو جا در نقوش تخت جمشید ترسیم شده یکی در دست حامل پیش‌کشی که از اهالی سوریه یا لیدی شناخته شده و دیگری در تصویر مردی که کلاه سه گوش و شلوار و کنش صندل آرامنه را پوشیده است، با اینکه ما نباید قضاوت خود را به عمق این روابط تکیه دهیم، ولی از کشفیاتی که از نمونه ظرفی از نقره که ساختن آن عمری کوتاه داشته و در سوریه به دست آمده و

کوزه که دهانه آن در ته تعبیه شده از ناحیه سینوپ^۱ به دست آمده و دارای دسته‌هایی به شکل گوزن بوده و رابطه نزدیکی با ظروف موزه‌های لوور و برلین که خود در ارمنستان به دست آمده‌اند، دارد همه حکایت از این می‌کند که شاید در حقیقت اصالت هنری این ظروف مربوط به ارمنستان بوده است. نمونه دیگر کوزه‌ای است که دهانه‌ای در ته آن وجود دارد، در ارمنستان روسیه کشف شده در موزه آذربایجان شوروی نگاهداری می‌شود.

از کشفیات جدید چنین معلوم شد که اشیاء تجملی غذاخوری را از شیشه نیز می‌ساخته‌اند و از محصولات شیشه‌ای که مربوط به هخامنشی باشد تعداد کمی به دست آمده، ولی از کاوش‌های تخت جمشید چند تکه از ظروف شیشه‌ای که فرو رفتگی‌هایی داشته و ساختمان آنها به ظروف فلزی شباهت دارند، به دست آمده است جدیدترین اشیاء مکشوفه کامل شیشه‌ای در قبری در ناحیه‌ای از «فریگیه»^۲ به دست آمده که در گور دیوم^۳ در قسمت شرقی وسطی ترکیه قرار دارد و به سال ۷۲۰ قبل از میلاد مربوط می‌باشد.

این قدیمی‌ترین کشف در نوع خود می‌باشد و امکان دارد ساختن چنین ظروفی قبل از زمان سلطه هخامنشی در اورارتی و یا در اکباتان متداول بوده باشد.

ظروف دیگری از شیشه شیرین رنگ که با جام‌های شراب که محصول زمان‌های بعدتری بوده، ارتباط داشته‌اند و تاریخ آنها را به قبل از ساختن معبد «دیان»^۴ که در سال ۳۵۶ در ایفیسوس^۵ (نزدیک ازمیر در ترکیه) مربوط بوده است. این ظروف شیشه‌ای با شکسته‌هایی از اجسام شیشه ممتازی که در تخت جمشید به دست آمده شبیه بوده و رابطه بسیار نزدیک شیشه‌گران و فلزکاران را می‌رساند.

(عکس‌های ۵۸ و ۵۹ آخر کتاب). جامی از شیشه سبزرنگ یک دست که تکه‌هایی

1- Sinope

2- Phirgia

3- Gordium

4- Diana

5- Ephesus

از سنگ لاجورد در آن به کار رفته ساخته شده و در پایه جام شکل شیری است که به گاونرزان وزده‌ای حمله ورگشته است. طبیعتاً ظروف شیشه‌ای مقاومت ظروف فلزی را ندارند و از این رو جز چند قطعه از آن برای ما باقی نمانده با این وجود چنین به نظر می‌رسد که استفاده از آن فقط جنبهٔ تجملی داشته و حتی برای ساختن مهره‌ها نیز از شیشه استفاده نکرده‌اند. سنگ‌های بلور نیز در ساختن ظروف به کار می‌رفته و در فصلی از کتاب هخامنشیان^۱ آریستوفون^۲ اشاره به ضیافت‌های ایران می‌نماید که چگونه ایرانی‌ها از سفرای آتن پذیرایی می‌کرده و در جام‌هایی از بلور^۳ و طلا به آنها مشروب می‌داده‌اند. کاسه‌ای از بلور تراشیده که در موزه «سین سیناتی»^۴ موجود است به نظر از کارهای اواخر دوران آسوری می‌آید و احتمالاً نمونه‌ای برای ظرف‌هایی که بعداً هخامنشی‌ها ساخته‌اند بوده است (عکس ۴۶ آخر کتاب).

طلا و نقره علاوه بر اینکه در ساختن ظروف به کار می‌رفته است، در تهیه زیورآلات نیز مورد استعمال بسیار داشته مدال لوحه‌های تزئینی که به لباس آویخته یا دوخته می‌شد و بیشتر طرح به خصوصی را مجسم می‌کرده که احتمالاً از سبک بابلی‌ها اقتباس شده بود و این زیورها روی تمام لباس را می‌پوشانیده (شکل ۳۵) مدال‌هایی که به شکل مشبک تهیه می‌شدند اغلب تصویر دوشیر را که پشت به هم و در حال غریدن یا خشم هستند و دم‌هایشان به هم پیچیده و پیکرشان «ضرب در» روی هم قرار دارد و تعدادی نیز از شکل شیرهایی که شاخ و یال دارند درست شده است (عکس‌های ۳۴ و ۶۰ و ۷۰ آخر کتاب). تمام این مدال‌های مشبک از همدان به دست آمده و یک یا دو عدد آن که شکل شیرهایی روی هم ایستاده و دو پیکر دارای یک سر می‌باشند، اشاره به سبک هنر ماد می‌نماید شبیه این شکل روی جامی که در مجموعه «کورکیان»^۵ موجود است دیده می‌شود، یکی از این مدال‌ها که حائز اهمیت بسیار است و در موزه

1- Achaenminians

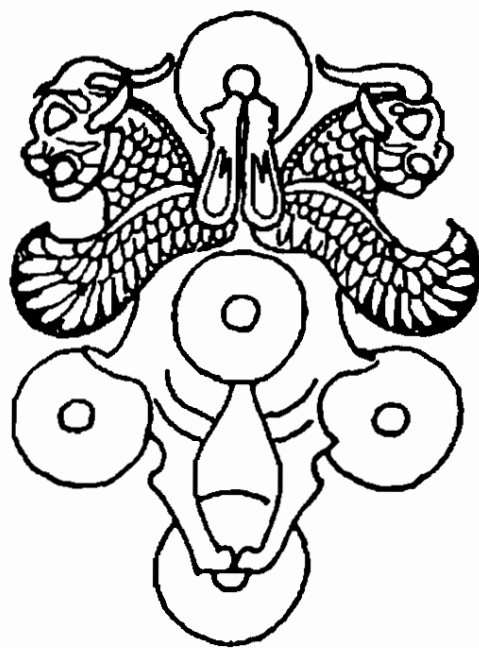
2- Aristophones

3- Crystal

4- Cincinnati

5- Kevorkian

انجمن شرق‌شناسان در شیکاگو^۱ موجود است، از یک لوحهٔ مدور و ساده که در قسمت بالای آن شکل نیمرخ اهورامزدا^۲ ترسیم شده و تاج بر سر و جبهه‌ای بر تن داشته و در هلال قرار گرفته است. شکل شیرها و شیردال‌هایی که بر روی این قطعات ترسیم شده دارای بال‌های بادبزی شکل بوده و همان طرحی را که سر حیواناتی که برای تزئین سنجاق و گردن بندها درست می‌شده دارند. این نوع ساختن سر حیوانات بین سکاهای^۳ رواج داشته و بین یونانی‌های مقیم جزیرهٔ کریمه^۴ نیز از آنها دیده شده است. لوحه‌های کروی از طلا و عموماً از قبرستان‌های سکاهای به دست آمده شکل برجستهٔ حیوانات روی آنها نقش شده، ولی از این نوع لوحه‌ها در حوزهٔ نفوذ هخامنشی فقط در نواحی جیحون و سارد^۵ دیده شده است.



ش ۳۵ آلت زینت با دو حیوان شاخدار موزه

متروپلیتن نیویورک قرن ششم ق.م

گردن‌بند و گوشواره‌هایی که طرح صنعتگران هخامنشی را داشته باشند، بسیار کمیابند یک نمونه از گردن‌بندی بسیار نفیس که دارای آویزهای بریده و شبیه کارهایی

1- Oriental Institute, Chicago

۲- فروهر

3- Scythians

4- Crimea

5- Sardis

است که در همدان به دست آمده است که در بالا به آنها اشاره کردیم (عکس ۳۴ آخر کتاب) و دیگری رشته بزرگی از آویزهای فلزی و مهره‌های شیشه‌ای است که از قبرستان مشهوری در شوش کشف شده محتویات آن در موزه لوور قرار دارد.

چندین علت موجب اشتباه قبری که در شوش بدان اشاره کردیم می‌باشد. یکی اینکه این اولین قبر هخامنشی بوده که کشف شده و دیگری حاوی اشیاء بسیار زیبا از قبیل گردن‌بند و دست‌بندهایی که با سر حیوان تزئین شده و گوشواره‌هایی بادبزنی شکل که در آن با مینای آبی و سفید و قرمز کار شده است. این نوع گوشواره بادبزنی شکل صنعت اختصاصی مربوط به شیرگوشواره‌های هخامنشی است و (عکس ۶۷ آخر کتاب) شبیه این گوشواره‌ها در قبرستان (ب) در سیالک^۱ به دست آمده، ولی به جز یک نمونه که مربوط به قرن هشتم قبل از میلاد بوده و در انتاکیه^۲ پیدا شده دیگر تا دوره هخامنشی نظیر آن دیده نشده و این زمانی که نه تنها در ایران بلکه در اور^۳ زمان بخت‌النصر و کوروش و در «دیوه هویوک»^۴ و نیرآب^۵ و شمال سوریه و سارد^۶ و دیگر جاهایی که یا قبور هخامنشی و یا منطقه نفوذ آنها بوده دیده شده‌اند.

این طرح در کار جواهرسازی در منطقه مدیترانه نفوذ کرد و فنیقی‌ها^۷ آن را به مناطق مستعمراتی خود در آفریقا و اسپانیا و پرتقال گسترش دادند. بیشتر نمونه‌هایی که به دست آمده، دارای لبه‌ای که مثل ساقه‌ای از دکمه‌ها است می‌باشد و در نمونه‌ای که در مصر به دست آمده و در موزه لوور موجود است نیز کاملاً به چشم می‌خورد. نوع دیگری از گوشواره‌های هخامنشی که بسیار زیبا و نادر است دارای آویزهایی است که به شکل اسب‌هایی که در تشریفات از آنها استفاده می‌شده ساخته شده این گوشواره در آکال گوری^۸ به دست آمده و در نوع خود بی‌همتا است (شکل ۴۴).

1- Siyalk

3- Ur

5- Neirab

7- Phonicians

2- Antioch

4- Deve Huyuk

6- Sardis

8- Achalgori

بازوبند و نوارگردن از تزئیناتی بوده که زن و مرد یکسان از آن استفاده می‌کرده‌اند و بازوبندهایی که با سر حیوان تزئین شده در نقوش تخت جمشید بر بازوی اعیان‌زادگان ایرانی دیده می‌شوند (عکس‌های ۴۲ و ۶۷) استعمال طوق‌های چنبره‌ای ظاهراً در اطراف ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد وقتی که اقوام شمالی ایران را اشغال کرده‌اند، رواج یافته و در کشفیات لرستان تعداد زیادی از آن از نوع مفرغ به دست آمده. گرچه بازوبندهای حیوانی شکل در سوریه از اوایل هزاره اول مرسوم بوده، و استعمال طوق‌های دورگردن در آن زمان دیده نشده بعد از زمان هخامنشی طوق‌های بسیار مجللی با مشخصات لباس اشکانی و ساسانی تعبیه شد و به وسیله اشکانی‌ها به سرزمین هندوستان راه یافت و جزء خصوصیات لباس کوشان^۱ در آمد.

اشیائی که در زیویه و همچنین همدان به دست آمده، ارتباط مستقیم بین بازوبندهای بادبزی شکل آسوری و هخامنشی را می‌رسانند. بازوبندهایی که از دو حیوان که روی بر روی هم قرار گرفته و صفحه مدوری که روی آن نقش گل‌کنده کاری شده و نظیر آن در نقوش سنگی قصور آسوری زیاد به چشم می‌خورد مشابه این بازوبندها عیناً در کارهای ساخت هخامنشی نیز دیده می‌شود. همان‌طور که در مورد دسته‌های ظروف که شکل حیوان دارند، برای تعیین تاریخ پیدایش آنها با اشکال روبرو شده‌ایم، در مورد این ساخته‌ها نیز از اصل آن کاملاً مطمئن نیستیم. تاریخ ساختمان یک جفت بازوبند را که انتهای دو سر آن به شکل کله شیر ساخته شده و از قبری در شوش به دست آمده، برابر با یک سکه آتیکی^۲ که در اواخر قرن چهارم ضرب شده دانسته‌اند در ساختمان سر حیوانی که پوزه شکل جعبه یا چهارگوش و گونه‌ها برجسته مصور شده و این خود از خصوصیات دسته دولچه است که در ناحیه رود جیحون^۳ نزدیک سمرقند به دست آمده همچنین شیرهایی که روی طوقی که در ناحیه سارمت^۴ یافته‌اند

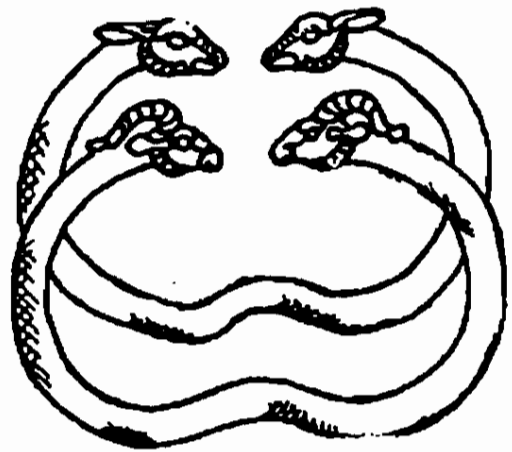
1- Kushan

2- Attic

3- Oxus

4- Sarmat

همین طرح را داراست. در نیمه دوم قرن چهارم ساختن شکل شیرهای خشمگین و سبع که از خصوصیات هنر مادها بوده، جای خود را به شکل شیر آرام که بیشتر شبیه گربه خانگی است داده، یک جفت بازوبند نقره از ناحیه وونی^۱ در قبرس^۲ به دست آمده و در دو انتهای آن سر قوچ‌هایی قرار دارد از روی اصول باستان‌شناسی تاریخ آنها را به ۳۸۰ قبل از میلاد ارتباط داده‌اند.



ش ۳۶ یک جفت بازوبند زرین موزه نیکوزیا قبرس

در وسط حلقه این دو بازوبند و بازوبندهای مشابه آن یک فرو رفتگی وجود دارد که جزء خصوصیات ساختمانی آن است. (شکل ۳۶).

هنر میناکاری هخامنشی به زرگران سارماتی به خصوص اهالی نزدیک^۳ اروپا به طور عموم انتقال یافت. با اینکه از کارهای نگین دار یا مینا نشان نمونه‌های زیادی در دست نیست ولی دو بازوبندی که در گنجینه جیحون به دست آمده که: (یکی در موزه بریتانیا و دیگری در موزه آلبرت و ویکتوریا در لندن موجود است.) ساختمان آنها از جثه کامل شیردال‌هایی یال و شاخ دار تشکیل یافته که در نوع خود در بین کشفیات دنیای قدیم کم نظیرند (شکل ۴۲) معمولاً تاریخ این نوع کارها را به اواخر قرن پنجم (ق. م) مربوط کرده‌اند. فرو رفتگی‌هایی که روی بدن حیوان تعبیه شده، طرح اولیه کارهای

1- Vouni

2- Cyprus

3- Bervero / Celtic.

نگین‌گذاری «سارمات»^۱ بوده که در روی بال‌ها و گردن در فرو رفتگی‌های کوچک که از ورقه نازک ساخته شده بود میناکاری شده. یک نمونه ساده که پیشقدم این سبک میناکاری بوده روی جامی که از مجموعه «کورکیان»^۲ به دست آمده به چشم می‌خورد و در روی میله یا عصای کوتاه عجیب و کم نظیری که جزء اشیاء گنجینه کلمرس - کورگان^۳ که انتهای از سر شیرهای میناکاری^۴ شده رنگ کهربایی دارند، نیز دیده می‌شود.

از روی جزئیاتی که در نقش اسلحه‌های هخامنشی در نقوش سنگی و مجسمه‌سازی برای ما، مانده به خوبی از نوع آنها مطلع شده‌ایم، ولی با اینکه محققاً مقدار زیادی اسلحه لازم بوده که سپاهیان بی‌شمار ایران را مسلح نماید تعدادی که از این نوع سلاح‌های معمولی به دست آمده بسیار کم است. علاوه بر مفرغ، فلزات دیگری از نوع مس و احتمالاً پولاد که مورد استفاده اسلحه‌سازان هخامنشی بوده‌اند از نفیس‌ترین کارهای زرگران هخامنشی دو قبضه خنجر طلاست که از همدان به دست آمده ممکن است بر فکر ما خطور کند که از نظر آلیاژ فلز مناسبی برای ساختن اسلحه نبوده است، ولی در فهرستی از غنائم که سارگون دوم^۵ پس از تصرف شهر «موساسیر»^۶ از شهرهای اورارتی به دست آورده، نام شش خنجر طلا ذکر شده است.

در نوشته‌های گزنفون^۷ نیز اشاره به خنجر طلایی که کوروش صغیر کمی پیش از کشته شدن در جنگ کوناکو^۸ به سین‌سیس^۹ پادشاه تارس^{۱۰} هدیه کرده، اشاره شده است. (در آن جنگ کوروش صغیر قصد از میان بردن برادر خود اردشیر دوم پادشاه هخامنشی را داشت ولی در موقع حمله به برادر خود به دست سپاهیان اردشیر کشته شد.) در ساختمان دو خنجری که از همدان به دست آمده تیغه آنها به وسیله میان تیغه

1- Sarmatian

2- Kevorkian cup

3- Kurgan

۴- سبک میناکاری که بین هر رنگ را با نواری از فلز که معمولاً طلا است کار می‌کنند.

5- Sargon II

6- Musasir

7- Xenophon

8- Cunaxa

9- Syenesis

10- Tarsus

دنده‌ای شکل محکم‌کاری شده شکل سر شیرهایی که در سر قبضه زیویه اقتباس شده عضلات پوزه و گونه سبک تاخوردگی مدوری طراحی شده بینی پهن و یال‌ها از پشم مجعد و موهای دور صورت مثل طوقی از پرزهای سیخی مجسم شده‌اند و گوش‌ها به پایین تا خورده است.

شکل حیوانی دو سر دستبندها و شیرهای پایه جام شراب که از همدان به دست آمده دارای همین مشخصات هستند (عکس ۳۵ آخر کتاب).

در نوشته‌های ساختمان‌ها نام مصری‌ها و ایونی‌ها از نظر کار عاج‌سازی ذکر شده است از کارهای عاج زمان هخامنشی چند نمونه ناچیز بیش در دست نیست و این‌ها لوحه‌های چهارگوشی می‌باشند که عکس حیوانات را در حال جویدن شاخه‌هایی از درخت مقدس نشان می‌دهد. لوحه‌ها از «تل دیم»^۱ و همچنین تخت جمشید و شوش به دست آمده‌اند. در بعضی نفوذ هنر مصری به خوبی عیان است و در دیگر نمونه‌ها نفوذ مادوسکایی^۲ دیده می‌شوند که شامل پانزده عدد نمونه که به سبک سه پرده‌ای یا شبدری در روی غلاف شمشیرهای کوتاه ایرانی نقش شده و شباهت بسیار با نقش‌هایی که روی شمشیرهایی که به کمر تصویر مادی‌ها و سکاها در نقوش تخت جمشید نقر شده دارند، اصول طراحی آنها را روی جنگ شیر با گاو نر و یا شیر با بز کوهی است. این سبک که مورد توجه هنرمندان ایرانی بوده، با روشی از روی سبک سکاها به هم آمیخته و تجسم خطوط بدن حیوانات از عواملی درهم پیچیده تشکیل شده که دارای خطوط متحدالمرکزی از عضلات تا خورده حیوان می‌باشند.

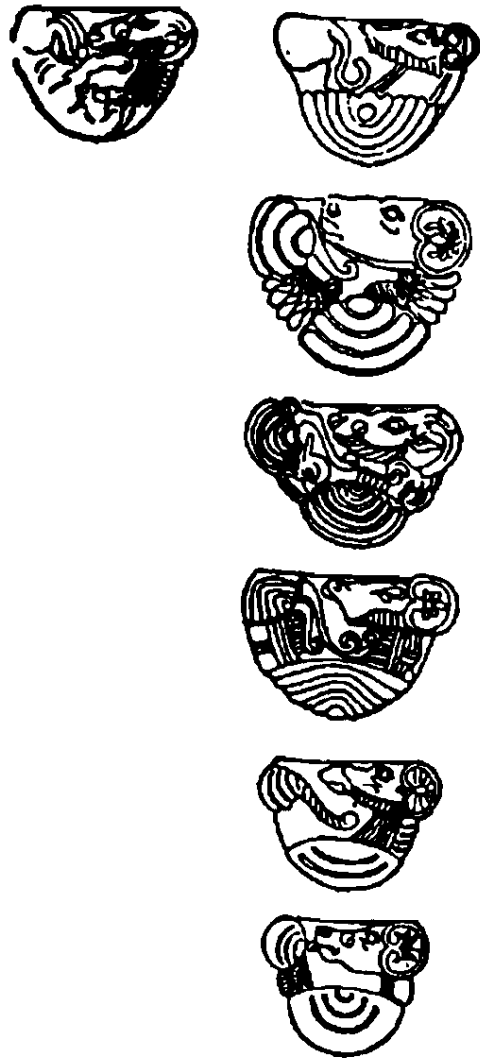
در تحویل و تحولی که در این سبک روی داده، اشتباهاً آن را با سبک سکایی مخلوط کرده‌اند، یعنی با سبک کارهایی که نمونه آن را در «پازیرک»^۳ و در قبور سکاها در تپه هفت برادران دیده‌اند. در آخرین مرحله نمو خود در سبک این لوح‌ها

1- Tell Deim

2- Medo - Scythian

3- Pasyryk

صفحه‌هایی ساخته شده که از زمینه اصلی جداگشته و شکل برگ نیلوفرهایی در آنها کار برده شده و دیگر با سبک کار عاج سازان یکی نبود و حالت زنده در هم پیچیده حیوان طرح سکایی نیز دیگر در آنها دیده نمی‌شود.



ش ۳۷ قلاب صدف از تخت جمشید

قرن ششم و پنجم ق. م

به نظر می‌رسد که هخامنشی‌ها به سبک مجسمه‌های سه بعدی که همه جوانب هیکل را نشان می‌دهد، چندان علاقه‌ای نداشته‌اند و آنچه در دست است مربوط به هنرهای جزئی‌تر می‌باشد که شامل مجسمه‌هایی از سنگ نرم و سنگ چخماق و لاجورد و شیشه آبی است. بزرگترین و احتمالاً قدیم‌ترین نمونه از این نوع سر شاهزاده‌ایست که

از سنگ لاجورد ساخته شده و در همدان به دست آمده (عکس ۷۴ و ۷۵ آخر کتاب). لاجوردسازان نیز از جمله کارگرانی هستند که داریوش در نوشته‌های خود از آنها یاد کرده. معدن لاجورد در بدخشان افغانستان بوده که از قرار در آن موقع محصول زیاد می‌داده. دو مجسمه دیگر که از سنگ لاجورد و به سبک کارهای تخت جمشید ساخته شده، یکی مجسمه اعیان‌زاده مادی است که بچه شیرری را در بغل دارد و در موزه کلیولند^۱ آمریکاست و دیگری سر انسانی یک گاو بالدار است. که از همدان به دست آمده و در موزه اتکین^۲ در آمریکاست.

از جالب‌ترین مجسمه‌های کوچک که از نقره و طلا و مفرغ ساخته می‌شده و محصول کارگاه‌های هخامنشی بوده‌اند یکی به طور ۶ اینچ که هیکل مرد مادی را نشان می‌دهد و لباس رسمی یا سلام بر تن دارد (عکس ۶۶ آخر کتاب) این مجسمه‌ها عموماً ریختگی است و از ظاهر آنها این طور معلوم است که بعد از بیرون آمدن از قالب روی آنها با دست کارهای زیادی شده است (شکل ۴۱) این مجسمه‌ها را که عموماً روی پای خود می‌ایستند و دو نمونه از آنها که در ارابه کوچکی ایستاده‌اند، بین گنجینه مکشوفه در حوالی رود جیحون یافته‌اند. چند مجسمه کوچک از مفرغ که به شکل کله بزکوهی (مرال) درست شده از اینکه منشاء و مبدائی ندارند، موجب حیرانی شده‌اند، گویا آنها را برای تزئین نیمکت‌ها یا تخت‌های سلطنتی و ارابه‌ها می‌ساخته‌اند (عکس ۶۵ آخر کتاب) یک نمونه از این کله‌ها که در موزه متروپلیتن^۳ مورد آزمایش فنی قرار گرفته از قرار پنج قسمت مختلف تشکیل شده که با چسب مخصوصی که مخلوطی از موم و غیره است و معجونی قابل دوام به وجود می‌آورد^۴ به هم چسبیده و متصل شده‌اند، ولی نمونه‌های دیگر این نوع ساخته‌ها از یک تکه فلز ریختگری شده یکی از این سرها میله‌ای به همراه دارد که گویا برای اتصال آن به لوحه سنگی یا تخته‌ای بوده است.

1- Cleveland

2- Atkin Museum

3- Metropolitan Museum

4- Cire-Perdue

جای گود از سنگ که بر پشت سه گوزن قرار گرفته و انتهای بدن گوزن‌ها در زیرجام به یکدیگر متصل شده مطابق اصول طراحی مفرغ‌سازان ساخته شده و صیقلی که به این ظرف داده شده ترجمان تقلید آن از سبک فلزکاری می‌باشد (عکس ۶۱ آخر کتاب) اندازه بزرگ و وضع سالم این ظرف بیشتر موجب حیرت شده است که چگونه با این وضع، محل اصلی آن غیر مکشوف مانده است. ساختمان این ظرف معرف کامل کار پاکیزه و مرتب است که از خواص تمام کارهای هنری هخامنشی بوده.

محل اتصال بدن سه گوزن در زیر ظرف تشکیل یک ستاره کامل شش ضلعی و سه پره را می‌دهد. اثر هنری دیگری که ظرف فوق‌الذکر را تحت‌الشعاع قرار داده کاسه سنگی است به شکل بزکوهی که در مجموعه خصوصی گونول^۱ موجود است و از بزرگ‌ترین شاهکارهای سنگتراشی هخامنشی به شمار می‌رود (عکس ۶۰ آخر کتاب). اشیاء فوق‌الذکر که حاکی از رابطه مجسمه‌سازی و ریختگری مفرغ می‌باشند، عدم توجه صنعتگران هخامنشی را به زیبایی نهفته در نهاد مواد مورد استعمال می‌رساند، بعضی معتقدند که مجسمه‌سازان سبک کار خود را از روی فلزکاران اقتباس کرده‌اند، ولی نادرست بودن این ادعا از آنجا است که برای ساختن هر مجسمه فلزی ریختگی ابتدا احتیاج به قالب و الگوی سنگی یا گلی یا مومی بوده و ابتدا می‌بایست طرح و شکل را از یکی از این سه ماده درست کرد تا بتوان فلز را در قالب آن به شکل دلخواه در آورد. ولی عقیده‌ای را که می‌توان بیشتر دنبال کرد این است که در همه مواردی که مورد استعمال هنرمندان بوده، نحوه استفاده از آنها همانند روش ساختن و کنده‌کاری هنرمندان مفرغ بوده و تحول و تکامل اولیه هنر فلزکاری مادی در توسعه ذوق هنری هخامنشی اثر یک نوع رکود و عدم تحولی را از خود به جا گذاشت.

بر صفحه عریض و صنایع متنوع و مصنوعات درجه دوم نشان همرنگی و توازن که از خواص هنر هخامنشی بوده، نقش بسته است. انسان و حیوان و برگ گل و گیاه همه با

سبک تکامل یافته‌ای مجسم شده‌اند که گویی خود راهی برای درک و پی بردن به ذات طبیعت از راه ساده و آسان‌تری بوده است. دیگر تقلید از روی طبیعت به چشم نمی‌خورد و حتی آن سبکی که مورد نظر آسوری‌ها بوده و نمایشگر زندگی حیوانات و گیاهان به‌شمار می‌رفته ترک شده.

هنر هخامنشی حالت سکون و آرامش خاصی دارد و از لحاظ تجسم نسبت به سبک هنر آسوری که شامل صحنه‌های جنگ و شکار بوده ترجیح داده شده است. اشکال مدور که بهترین نمونه کمال و اقتصاد بین اشکال هندسی دیگر بوده، همیشه به طرز ساده بدون صحنه یا پشت صحنه‌سازی ساخته شده هنر هخامنشی هنر اشیاء مستقل و تنها بوده. هنر پاکی پرهیزکاری که به همین جهت از راه یافتن به منابع فکری و تبعات هنری جدید دور مانده در نتیجه به یک حالت یک‌نواختی و تا درجه‌ای خسته‌کننده خاتمه یافته است.

تصور اینکه چگونه این حالت یک‌نواختی حاصل گشته و پی بردن به علل به‌وجود آمدن این یک‌رنگی در دانش زیباشناسی و بدایع کار مشکلی است و نیز اثبات اینکه تا چه حد این دید و بینش در شناخت زیبایی از نظر سنت هنری شاهنشاهی و از روی دلخواه بوده کار آسانی نیست.

از روی کشفیات تازه چنین به نظر می‌رسد که احتمالاً ذوق هخامنشی که تمایلش به‌سوی تقارن و توازن بوده و منادی‌گری و سمبول‌سازی را ترجیح داده، اشاره به این می‌نماید که این روش را از هنرهای مادی به ارث برده. زیرا در اشیاء گنجینه زیویه تفاوت فاحشی بین تصاویر زنده و صحنه‌های جنگ و شکار آسوری که با عاج حکاکی شده و اشیاء هخامنشی که صحنه‌های ساکن و آرام تشریفات را نشان می‌دهند، وجود دارد، ولی ظاهراً هر چه به تدریج هنر هخامنشی از منشاء خود که هنر مادی بوده فاصله می‌گیرد جنبه زیباپرستی معقولانه آن بیشتر بر روی کمال در صنعت‌گری اشیاء متوجه شده تا آنجا که جنبه عدم شباهت در هماهنگی که لازمه هر هنر حقیقی است

کم‌کم از آن محو شده است.

اگر پیش از اینکه به این فصل پایان دهیم به تأثیر هنر هخامنشی و یا هنرهای ما قبل آن بر روی دنیای کلاسیک اشاره‌ای نماییم خود را بی‌مبالات و بی‌قید نشان داده‌ایم. نفوذ مستقیم ایران به منطقه دنیای اژه^۱ فقط در زمانی شروع شد که این نواحی شروع به قبول آداب و رسوم شرقی کردند یا به اصطلاح شرقی مآب شدند (۶۵۰ تا ۶۰۰ ق. م) به نظر می‌رسد که همزمان با نقاشی ظروف سفالین در قبرس، کرت و سرزمین اصلی یعنی یونان از هنر سوریه و فنیقی^۲ الهام می‌گرفته‌اند، منطقه رودز^۳ با ترسیم ردیفی از غازها و گوزن‌های چرنده و تعداد بسیاری از آلات تزئینی که روی ظروف یا چیزهای دیگر کارگذاری می‌شده‌اند از روش هنری لرستان الهام گرفته است. حتی سبک ترسیم شعاعی شکل پایه ظروف که در کوزه‌گری کورینتی^۴ رواج عمومی داشته و اولین مرتبه در نقاشی ظروف در ایران دیده شده نوع آن در هیچ جای دیگر مشاهده نشده است. از این سبک چنین به نظر می‌رسد که از روی پارچه‌ای که از شرق به غرب می‌رفته، تقلید کرده‌اند و احتمالاً یک رابط مستقل تجارتي بین رودز^۵ و جنوب ایران و ناحیه ایلام وجود داشته است. منظور از رابط مستقل یعنی تا اندازه‌ای بدون مداخله و نفوذ کار ایرانی‌هایی که در طول راه‌های تجارتي یونان و اورارتی رفت و آمد داشته‌اند بوده است.

به رابطه بین پیکره‌سازان یونانی و هخامنشی و ادامه عملی جواهرسازی هخامنشی و یونان شرقی در پیش اشاره شد، ولی این نکته را باید مورد دقت قرار داد که پس از شکست مردونیه^۶ غنائمی که از ایرانیان در یونان به جا ماند و در پارثنون^۷ جای داده شده ضمن جشن‌های دسته جمعی به نظر عموم گذارده می‌شد، نفوذ شکل دهنده‌ای

1- Aegean World

2- Syro - Phoenician

3- Rhodes

4- Corinthian

5- Rhodes

6- Mardonius

7- Parthenom

در ذوق و سلیقه یونانی‌ها داشته است. ریتا یا جام شراب شاخی و ظروف دیگر ایرانی که به غنیمت رفت، نفوذ مستقیمی بر روی کوزه‌گری و فلزکاری یونان گذاشت، ولی این نفوذ دیری نپایید چه آنچه در کارهای ایرانی بیشتر مورد نظر یونانی‌ها بود مهارت صنعت‌گری و شکوه ظروف بود تا سبک آن و همین مورد درباره قالی‌ها و پارچه‌های ایرانی که به غرب راه یافته بودند صدق می‌کرد. در گورسکاها^۱ در ناحیه پازیریک در آلتائی^۲ قطعاتی از فرش از دوره هخامنشی به دست آمده که نقش ردیفی از گوزن‌ها را در حال چرا نشان می‌دهد و یا کله شیر یا یال‌های بادبزی شکل که با حاشیه‌هایی از گل یا نقوش رنگارنگ فاصله‌گذاری شده که بین نقش‌های اصلی را پر کرده‌اند (شکل ۴۶) سفال‌های رنگین که سربازان جاویدان را بر سطح دیوارهای قصری در شوش نشان می‌دهند، نمونه دیگری از هنر پارچه‌بافی هخامنشی است که و این نکته کوچک فاقد اهمیت نیست؛ زیرا نه تنها تعداد بی‌شماری از لوحه‌های شوش اشاره به هنر پارچه‌بافی کرده‌اند، بلکه در داستانی کلاسیک از جوانی خوش لباس یا بهتر بگوییم ثروتمندی ولگرد و خودنما یا شده که اهل سیباریس^۳ بوده، شنلی بر دوش داشته که دنباله آن به طول بیش از پانزده متر می‌رسیده و سراسر آن را نقوش از تصاویر افسانه‌ای و صورت‌هایی از خود او و نقوشی از تخت جمشید و شوش بر آن بافته بودند.

1- Scythian

2- Pasyrik in the Altai

۳- سیبار از مستعمرات یونان در ایتالیا بوده که اهالی آن به خوش لباس و تجمل و حالت زنانه مشهور بوده‌اند.
مترجم Sybaris

ساتراپی‌ها

درباره زندگی روزانه هخامنشی‌ها اطلاعات بسیاری ناچیزی برای ما مانده است. دهکده‌ای در نزدیکی شوش که تا قصر سلطنتی آن ناحیه فاصله کمی داشته کشف شده تنها منشاء دقیق اطلاعات ما درباره سبک ساختمان‌های بومی آن زمان است. سبک ساختمان این دهکده که برای هر گروه از خانواده‌ای قسمی در نظر گرفته شده بود. از روی سبکی است که ابتدا در موطن آریایی‌ها در خورزمیا^۱ وجود داشته اوایل کار کوزه‌گری در این دهکده نیز تا اندازه‌ای از روی کارهای خورزمیا بوده. در هر صورت، سبک کوزه‌گری هخامنشی به طور عموم یکنواخت و خالی از تحول بوده و بهترین نمونه آن کوزه ایست که از شکل فلزی ظروف آسوری تعبیه شده. ظهور ایرانیان در مناطق شرق نزدیک در سبک کوزه‌گری محلی آن نواحی تغییر نداد؛ زیرا هخامنشی‌ها اصولاً استعمارگر نبودند. آنچه از ظروف سفالین که در خارج از ایران به دست آمده و به دوران هخامنشی مربوط بوده فقط آنها بیست که در «اور»^۲ و نیپور^۳ و «تل دیم»^۴ در کردستان عراق و گوردیوم^۵ در «فریگیه»^۶ کشف شده است.

اطلاعاتی که درباره آثار هخامنشی از خارج از ایران به دست ما رسیده، پادگان‌های

1- Choresmia

2- Ul

3- Nippur

4- Tell Deim

5- Gordium

6- Phrygia

نظامی و گنجینه‌های نهفته و گورستان مأمورین رسمی دولت یا شخصیت‌های سپاهی و معدودی از انواع صادرات است. از کاخ‌هایی که سبک آنها ایرانی است و در «صیدان»^۱ از نواحی فنیقیه^۲ و «تپه‌سار»^۳ در آذربایجان شوروی پیدا شده است و برای سکونت مأموران دولتی ساخته می‌شده، دارای محیط وسیع و حیاط‌های باز شبیه قصورآسوری بوده‌اند. در «تل دیم» در عراق و لاکیش^۴ و تل کاسیل^۵ در فلسطین از این نوع ساختمان‌ها دیده شده و بی‌شک تعداد بسیاری دیگر وجود داشته که ما از آن بی‌خبریم.

در آسیای صغیر که مهمترین منطقه تابع شاهنشاهی بوده، ناچار آداب و رسوم ایونی^۶ و لیدی^۷ و فریگی در طرز زندگی هخامنشی‌ها نفوذ داشته.

این ادعا از روی بنایی است که به تازگی در «داسیلی»^۸ که نام جدید آن ارگیل^۹ و در شمال غربی آناتولی^{۱۰} قرار دارد، از دل خاک بیرون آمده و به احتمال قوی محل سکونت فرماندار یا ساتراپ هلسپونت^{۱۱} تی‌آئی درایاهیا^{۱۲} فریقی بوده است (به نقشه مراجعه شود).

به‌رغم تعداد بسیاری از کارهای سفالی سبک هخامنشی که در بنای فوق‌الذکر به دست آمده خود ساختمان شبیه بناهایی است که در سارد^{۱۳} کشف شد از روی سبک خالص ایونی ساخته شده‌اند، حتی در ساختمان مفصل پادگان نظامی که در زمان قدرت ایران در گوردیوم^{۱۴} بنا شده بود و در کنار جاده سلطنتی که از افسوس^{۱۵} به

1- Sidon

3- Sar Tepe

5- Tell Qasile

7- Lydian & Phrygian

9- Ergili

11- Hellespontine

13- Sardis

15- Ephesus

2- Phoenicia

4- Lachish

6- Ionian

8- Dasylium

10- Anatolie

12- Tyaiy Drayahya

14- Gordium

«شوش»^۱ می‌رفته قرار داشته چندان اثری از سبک‌های مخصوص ایران دیده نمی‌شود.^۲

دو تصویر حجاری شده که در دو محل دور افتاده بنیان^۳ نزدیک قیصریه^۴ و در داسیل^۵ به دست آمده‌اند، شکل دو نفر مغ از اهالی ماد را نشان می‌دهد که نیم‌تنه پشمی گشادشان را روی شانه انداخته مشغول انجام مراسم قربانی می‌باشند و این دو تصویر کشف شده از آثار خالص ایرانی می‌باشند (شکل ۵۲) صورت دیگری که در ناحیه داسیل پیدا شده، کتیبه‌ای است که زنان سوارکار را نشان می‌دهد که به سبکی مختلط از ایران و یونان ملبس شده‌اند. در حجاری‌های دیگری در نواحی کزانتوس^۶ در «لیسی»^۷ تعدادی از بناهای نریئد^۸ حائز اهمیت می‌باشند به دست آمده که نفوذ ایرانی به درجات کمتر در آنها دیده می‌شود. به غیر از جواهراتی که مخصوص کارگاه‌های هخامنشی بوده‌اند و از ناحیه «سارد»^۹ به دست آمده و بشقاب نقره‌ای دیگری که از ناحیه سینوپ^{۱۰} است، بقیه کارهای زرگران ایونی^{۱۱} همان نفوذ ایرانی را دارا هستند که در کارهای زرگران توابع یونان در جنوب روسیه دیده می‌شده است (عکس ۵۴ آخر کتاب).

طبیعتاً کارهای هنری هخامنشی برای سکاها^{۱۲} بیش از دیگران مورد توجه بوده‌اند. ظروف غذاخوری و تخت‌ها و تخت‌خواب‌های روکش‌دار که برای سرداران و افسران سپاه ایران در هنگام نبرد ساخته می‌شد، مطلوب طبع سرکردگان آزمند و پر مدعای اقوام کوچ‌کننده سکایی بوده‌اند. قبرستان‌های سکایی اغلب به طور مجللی تزئین

1- Susa

۲- (افسیوس شهری بوده در نزدیکی از میر ترکیه که زلزله آن را به کلی ویران نموده). از مترجم.

3- Bunyan

4- Kayseri

5- Dascyliun

6- Xanthos

7- Lycia

8- Nereid

9- Sardis

10- Sinope

11- Ionian

12- Scythians

می شده‌اند و در هر صورت سکاها نه تنها رابطه نزدیکی با ایرانیان برقرار کرده بودند، بلکه قسمت عمده طلای مورد نیاز ایران را از معادن طلای خود که در ناحیه جبال اورال^۱ قرار داشت تهیه نموده و تحویل می داده‌اند. تعداد بسیاری از اشیاء کار هخامنشی که از قبور سکاها به دست آمده، سبک خالص هخامنشی را دارند مثل جام شاخی که در کل اوبا^۲ به دست آمده و اشیاء به خصوصی که نفوذ سبک کلاسیک در آنها راه یافته دارای انحناى طولی که مخصوص جام‌های شاخی شکل قرن پنجم بوده‌اند می باشند (یکی از این‌ها که شکل عجیبی از سری سگ در انتهای آن ساخته شده) از تپه هفت^۳ برادران در کوبان به دست آمده است. (عکس‌های ۵۵ و ۵۷ و ۶۲ آخر کتاب) رابطه هنری سکاها و مادها^۴ در بعضی از اشیاء به دست آمده در زیویه^۵ به چشم می خورد و آن شکل حیواناتی است که سبک خالص سکایی دارند در بعضی خصوصیات سبک سریانی و اورارتی بر هنر ایرانی نفوذ کرده بوده به نواحی جنوبی روسیه رفت و در ظروف نقره‌ای که در مقبره‌های کلرمس^۶ و چرتوملیک^۷ (از نواحی دنیپر^۸) ولیتوج^۹ «کیف^{۱۰}» به دست آمده به خوبی دیده می شود. نقوش این اشیاء شباهت به الواح که دارای طرح مشبک بوده و در پیش به آن اشاره نمودیم دارند (شکل ۱۳). که باید اکنون آنها را مربوط به هنر قسمت‌های شمالی سرزمین مادها دانست که در آنها ترکیبی از شکل کار اصلی اوراتر^{۱۱} و کاسپیان^{۱۲} و سکایی^{۱۳} نیز هست.

1- Ural

3- Seven Brothers (Koban)

5- Ziwiye

7- Chertomlyk

9- Litoj

11- Urartiu

13- Scythian

2- Kul oba

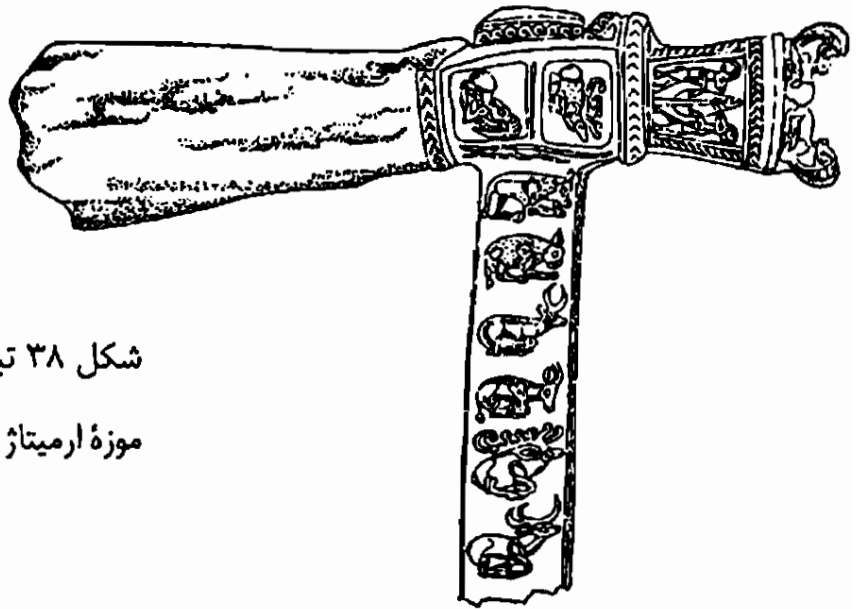
4- Medo - Scythian

6- Koban (Kelermes)

8- Dniepr

10- Kiev

12- Caspian



شکل ۳۸ تبر جنگی از آهن با نقره‌کاری -
موزه ارمیتاژ - ۶۰۰ سال ق.م

در اشیاء زیویه انواع به خصوص از این ترتیب‌ها به چشم می‌خورد که نظیر آن در مقابر سکایی در کلرمس^۱ و لیتوج^۲ دیده شده‌اند.

یک آئینه از نقره و جام شراب‌خوری شاخی به دست آمده که متعلق ایونی و یونانی^۳ می‌باشند و احتمالاً محصول نواحی تابعه اطراف دریای سیاه در کولچیس^۴ بوده‌اند. طراحی زیبای این اشیاء شبیه ظروف نقاشی شده یونان که در ۶۰۰ ق.م ساخته شده می‌باشد و از این جهت سلسله مراتب تاریخی اشیاء هنری ماد و سکایی را مستند می‌سازند. مهمترین این اشیاء یک نوع اکیناکس^۵ است که شمشیر کوتاه مادی بوده و در نقوش تخت جمشید نیز دیده می‌شود و دیگری تبر جنگی آهنی که دسته نقره بلندی دارد. (شکل ۳۸).

هردودت این اسلحه را مخصوص سکاها دانسته و سربازان مادی و سکایی در نقوش تخت جمشید نیز به این نوع شمشیر مسلح می‌باشند. گرچه تیغه شمشیر کشف شده از بین رفته است، قبضه و غلاف نقره آن سالم مانده‌اند. قسمت بالایی غلاف و پایین قبضه از

1- Kelermes

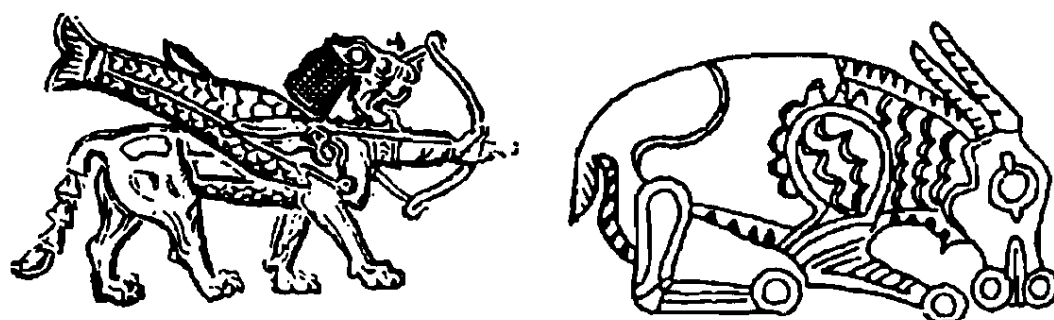
2- Litoj

3- Ionian Greek

4- Colchis

5- Akinakes

صحنه‌هایی که اورارتی‌الاصیل می‌باشد تزئین شده و اشکال شبیه شکل انسان اساطیری بالدار است که از درخت مقدسی میوه می‌چیند بقیه سطح قبضه شمشیر را شکل هندسی درخت مقدس پرشیده است که مبنائی آن از نمونه درخت مقدس اورارتی گرفته شده است و در طرح‌های الواح مکشوفه در فارس و کارمیر بلور^۱ دیده شده است.



ش ۳۹ اشکال حیوانی، مادی و سکایی در غلاف نقره‌ای شمشیر مربوط به قرن ششم ق. م

روی سطح غلاف را گذشته از تصویر شیرهای رو به هم ایستاده، صورت هیولا‌های افسانه‌ای مثل شکل مخلوط شیر و شیردال و شیر و گاو وحشی و غیره پوشانیده که منشاء اصلی آنها را در الواح مادی زیویه باید یافت (شکل ۳۹). یک سبک یک علت وجود آن تاکنون نامعلوم و نامشروح مانده شکل یک ماهی بزرگ است که بر پشت اغلب این حیوانات سوار شده و گویی برآمدگی شانه این حیوانات را به دندان گرفته. در نقوش سنگی سریانی (آشوری) بعضی از پیشوایان مذهبی کلاه‌هایی از پوست همین ماهی را به سر دارند و در نقش روی غلاف‌هایی که ذکر آن در پیش رفت گویی هنرمندان خواسته‌اند که اثر با ارزش آن را در این ماهی نشان دهند. حافظ دست که در قسمت بالایی غلاف است طرح و هنر خالص سکایی بوده و نمونه بارزی از گوزن سلطنتی سکایی^۲ است و در حاشیه‌ای که از نقش منقارهای حیوان شیردال به شکل سیم‌های بافته شده طراحی شده، ظاهراً از کارهای اولیه سکایی بوده چون از شکل

حیوان شیردال استفاده کرده‌اند، شباهتی به اشیاء مکشوفه زیویه^۱ دارند. گوزن سبک سکایی که به حال خمیده در دور دسته تبر جنگی دیده می‌شود و همچنین ردیفی از حیوانات که بر روی دسته آن دیده می‌شوند عبارتند از: بزکوهی، بز، اسب وحشی، الاغ، گراز (خوک وحشی) و گوزن، پاهای این حیوانات یا شکل طبیعی دارند و یا به شکل حلقه‌های کوچک مجسم شده مثل شیردال‌های کوچکی که ویژه هنر و صنعت سکایی بوده‌اند، شکل گردن و بدن کشیده و قسمت‌های درونی تر بدن سبک سکایی ندارند. بلکه به تقلید از نقوشی که مربوط به سنت‌های قدیمی تر بوده و روی جام‌های کشف شده در تپه مارلیک دیده شده‌اند، تقلید شده در نتیجه باید متوجه جام‌هایی شد که از طلا ساخته شده و روی آن نقشی از حیوانات مانند شترمرغی در بالا و بز و بزکوهی و شیر در زیر آن دیده می‌شود و اعضای بدن شیر مربوط به سبک آشوری است. ظاهراً مادی‌ها و اورارتی‌ها شترمرغ را خوب می‌شناخته‌اند و در روی جام‌های شراب یونانی که در ناحیه کلرمس^۲ پیدا شده فرق بین شترمرغ و لک‌لک به خوبی دیده می‌شود، جام طلای دیگری که پوشیده از اهرام برجسته است و ظاهراً شبیه جامی است که در همدان به دست آمده و نیز زیورهایی که شکل سر شیر را دارند و اثر هنری اورارتی بوده‌اند قابل توجه هستند.

مهمترین اثری که کشف شده و از لیتوج^۳ به دست آمده، شمشیر و غلافی است که کاملاً شبیه شمشیر است که در کلرمس^۴ کشف شده و یقیناً کار یک هنرمند بوده است در برآمدگی دسته هر دو شمشیر و همچنین شمشیری که در شومیکوس^۵ در ناحیه پولاتاوا^۶ به دست آمده، شبیه شمشیر آشوری است. هر سه این شمشیرها با دانه‌های طلا تزئین شده‌اند که این سبک در بین سکاها نادر بوده، ولی در اوراتی و ماد رواج بسیار داشته. فرماندهی که شمشیر فوق‌الذکر را با وی به خاک سپرده‌اند، بر روی تختی

1- Ziwiye

2- Kelermes

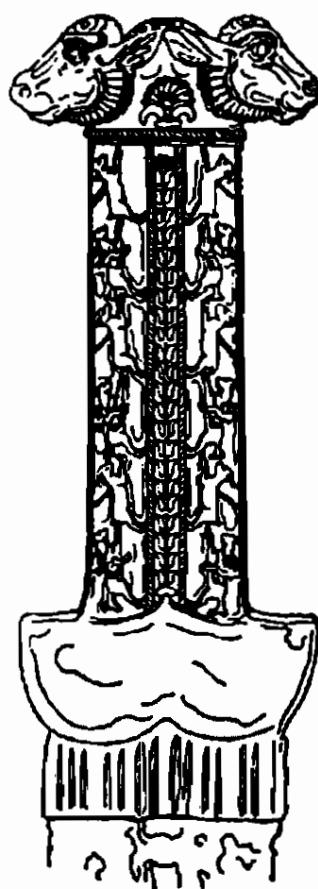
3- Litoj

4- Kelerme

5- Shumeikos

6- Poltava

قرار داده شده که پایه‌های آن از نقره به سبک آسوری ساخته شده و سالم از زیر خاک به دست آمده. در تپه خاکی واقع در کالیتوا^۱ کنار رود «دن»^۲ کله گاوی از مفرغ به دست آمده که شبیه آن را بر روی نقش‌های سنگی تخت‌های سلطنتی و اوراتی می‌توان دید. تپه چرتوملیک^۳ باقی‌مانده مقبره تو در توئی از زمان‌های مختلف بوده که در یکی از اطاق‌های آن قبضه طلائی خنجری به دست آمده که از دو سر به شکل سر گوساله ساخته شده و از نوع کارهای هخامنشی است. روی بقیه قبضه صحنه‌هایی از شکار و سواران که شلوار به پا داشته و یا با تیر و کمان به شکار بزهای وحشی مشغولند دیده می‌شود. نقوش این قبضه نقوش شمشیری را که در گنجینه جیحون^۴ کشف شده به یاد می‌آورد. (شکل ۴۰).



ش ۴۰. دسته نیزه قرن ششم ق.م

1- Kalitva

2- Don

3- Chertomlyk

4- Oxus

گنجینه جیحون^۱ از مختلط‌ترین و بزرگ‌ترین گنجینه‌هایی است که از زمان هخامنشی به دست آمده. این گنجینه که در واقع نواحی در باکتریا^۲ نزدیکی بلخ به دست آمده و دور از نواحی سکاها بوده، دارای اشکال مردمی است که شلوارشان سبک شلوار سکایی است.

این کشفیات در سال ۱۸۷۷ میلادی در سواحل شنی رودخانه جیحون نزدیکی‌های کندوس^۳ شد و اشیاء آن ابتدا به کابل و بعد به پشاور^۴ برده شده و بعد از آن به موزه بریتانیا راه یافت.

در اشیاء تزئینی گنجینه اکسوس که تا حدی هم آسیب دیده‌اند، الواح و گلدسته‌هایی که کار ریخته‌گران سکایی دیده می‌شوند بوده و بعضی از الواح مردان سکایی را نشان می‌دهد که به لباس مخصوص خود که در نقش‌های تخت جمشید نیز به نظر می‌رسد ملبس می‌باشند و این نقوش بر روی جام‌های فلزی سبک یونان و سکایی^۵ که در جنوب روسیه به دست آمده، نیز دیده می‌شوند. چند عدد از این مجسمه‌های کوچک مردان مادی را نشان می‌دهد که کلاه‌های گنبدی شکل و نیم‌تنه‌های آستین دار با آستر پوست و بعضی کلاه خودهای نوع بالاکلاوا^۶ به سر دارند. شکل ۴۱ و ۴۲-

دو عدد از این مجسمه‌ها که در را به جنگی از طلا قرار دارند، از نوع ارابه جعبه شکل است که سبک مخصوص ایرانی‌ها بوده و چرخ‌های بزرگ آن با جواهر تزئین شده و از بزرگ‌ترین و گرانبهاترین گنجینه موزه بریتانیا به شمار می‌روند.

اشیاء دیگر گنجینه جیحون دارای تاریخ‌های مختلف و نفوذ هنرهای گوناگون می‌باشند ولی قابل توجه این است که زمینه‌هایی از سبک هنر مصری در آنها دیده

1- Oxus

2- Bactria

3- Kunduz

4- Peshawar

5- Greco Scythian

6- Balacclava

می‌شود و بعضی با شکل «بس»^۱ که از خدایان مصری بوده و نیز عقاب هروس^۲ تزئین شده‌اند، در بین اشیاء قرن (۵ ق. م) آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند غلاف شمشیری است از طلا که از نظر شکل شبیه آثار کشف شده، در کلرمس^۳ و لیتوج^۴ می‌باشد در سرتاسر سطح غلاف صحنه‌ای از شاه در شکار شیر است که شبیه قصر آسور بانیپال می‌باشد منتها با این تفاوت که مردان شلووارهای سکایی به پا دارند و کلاه‌های سکایی با کلاهی که شبیه تاج سلطنتی آسوری است بر سر دارند منظره شبیه این شکارگاه با این تفاوت که به جای شکار شیر صحنه‌ای از شکار گوزن را نشان می‌دهد بر روی دسته خنجر کشانده چرتوملیک^۵ منقوش شده و می‌توان گمان برد که در اوایل قرن ششم (ق. م) یعنی زمان ساخته شدن آن مادها هنوز طرح‌هایی را به کار می‌برده‌اند که از روی نقوش قصور آسوری تقلید می‌شده است.



ش ۴۱. پیکره زرین پارسی از گنجینه جیحون - موزه بریتانیا

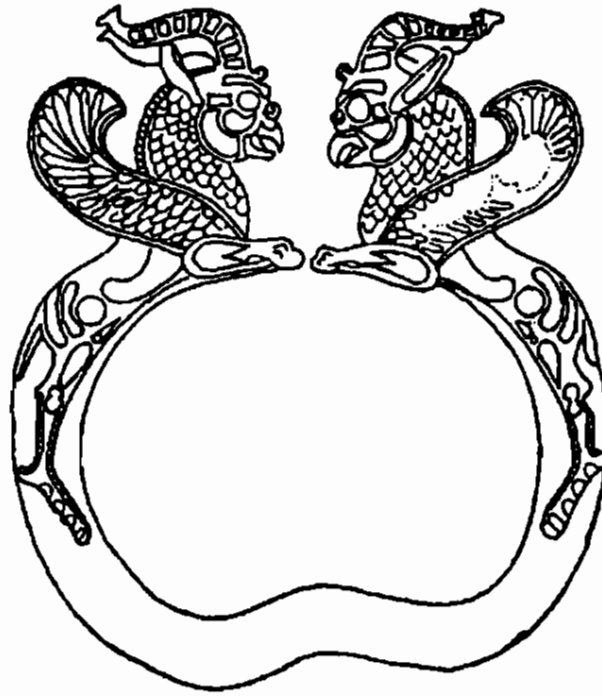
1- Bes

2- Horus

3- Kelermes

4- Litoj

5- Chertomlyk



ش ۴۲. یکی از دو بازوبند زر نشان از گنجینه جیحون قرن پنجم ق.م

بعد از گنجینه جیحون از نظر اهمیت گنجینه آخالگوری^۱ در گرجستان می‌باشد که شهرت گنجینه جیحون را نیافت، ولی مانند گنجینه مذکور این یکی نیز در ساحل رودخانه‌ای به دست آمد و با دلایلی که در دست است، می‌توان یقین داشت که این گنجینه از تپه‌ای در کنار رودخانه کسانیک^۲ که در نزدیکی دهکده سادسگوری^۳ قرار دارد به دست آمده. دهقانانی که این گنجینه را پیدا کردند، ابتدا تصور می‌کردند که چند تکه از لوحه‌های کلیسای محلی می‌باشند، ولی بعداً به تدریج تکه‌های مختلف به دست آمده و به موزه تفلیس^۴ که در دهکده آخالگوری^۵ در حومه آن قرار دارد فروخته شد. به نظر می‌رسد که این مکان مدفن سران سکاها بوده که مانند نواحی کاسترومسکیا^۶ سرکرده قبیله را با اسب‌هایش دفن می‌کرده‌اند و اشیاء کم‌اهمیت هم (شکل ۴۱ و ۴۲) که مربوط به گنجینه جیحون بوده و در قبور پیدا شده مربوط به زیورها

1- Achalgori

2- Ksanik

3- Sadseguri

4- Tiflis Museum

5- Achalgori

6- Kostromskaya

و دهانه و یراق اسب‌ها می‌باشد که به سبک سکایی ساخته شده و طلاکاری ممتازی در آنها وجود دارد. چهار ظرف غذاخوری مسطح و تعدادی گوشواره و زینت آلات دیگر ساخته هنرمندان هخامنشی می‌باشند. تعدادی از مدال‌های این گنجینه ممکن است مربوط به دوره دوم هنر مادوسکایی^۱ باشند، ولی یکی از این مدال‌ها را باید مربوط به آخالگری و گورستان هفت برادران در کوبان دانست^۲.

نقوشی که از بال‌ها و دم مرغان بر روی فلزکاری‌هایی که در گورستان هفت برادران پیدا شده، وجه مشترکی با نقش پرندگان اشیاء گنجینه آخالگری و سیحون دارد. نقش روی جام‌های آخالگری از شکل درختان نخل زیتون پوشیده شده و شبیه نقوش مدال‌هایی که در پیش ذکر شد. در این مورد فقط می‌توان حدس زد که در قرن پنجم قبل از میلاد مدتی سبک مادوسکایی ادامه داشته که ساخت این اشیاء مربوط به آن دوره است. (اشکال ۴۳-۴۴-۴۵)

اشیاء مربوط به سبک هنر هخامنشی حتی در نواحی جنوبی روسیه نیز به دست آمده‌اند. گورستان‌های پروخوروا^۳ در ناحیه اورنبرگ^۴ اورال^۵ شامل قالیچه‌هایی با بافت بسیار ظریف می‌باشند و نیز جام‌های شراب نقره هخامنشی که بر دو تای آنها با خطوط آرامی نوشته‌هایی حک شده و نیز مهری که مربوط به زمان هخامنشی می‌باشد، یکی از زیباترین نمونه‌های ظروف نقره که به شکل سر بزکوهی است در سال ۱۷۳۴ در اوستا کامین‌گورسک^۶ در سیبری به دست آوردند که اکنون در موزه ارمنی‌ها می‌باشد. نوع دیگر از ظرف نقره ممتاز از کازبکستان^۷ یا ازبکستان به دست آمد که روی آن نخل‌های کوچک که میان گردن‌های خمیده بر روی خودها نقش شده و شبیه جامی است که در گورستان رودس^۸ در یونان به دست آمده.

1- Medo - Scythian

2- Koban

3- Prokhorova

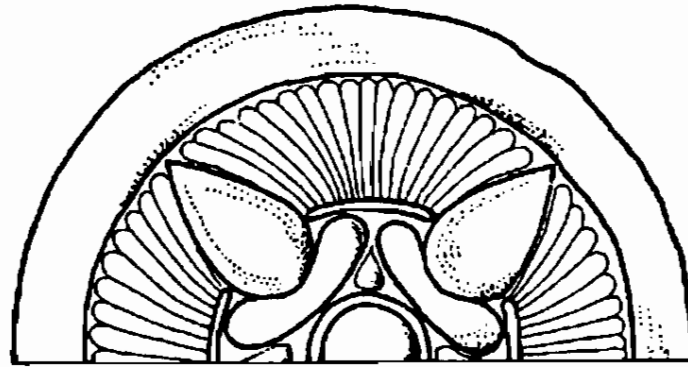
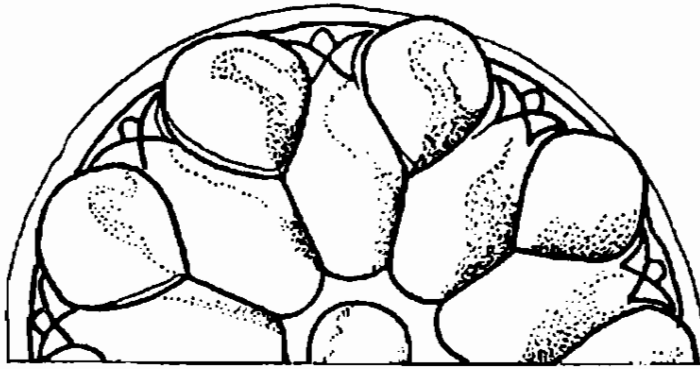
4- Orenburg

5- Ural

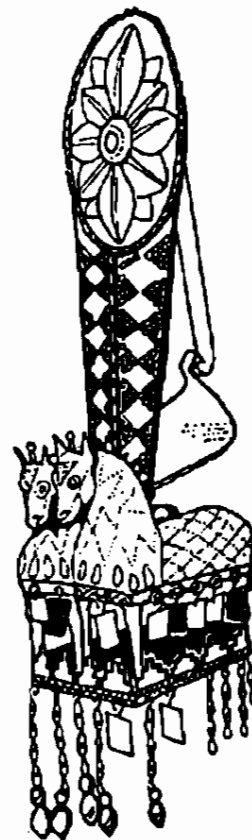
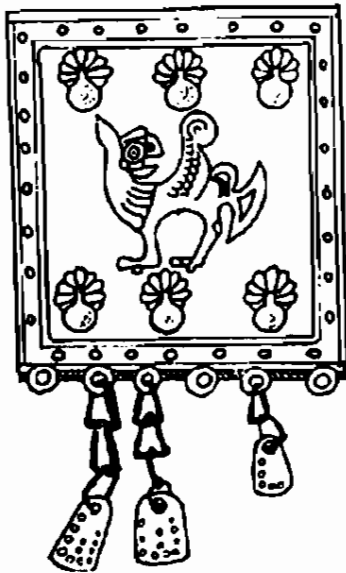
6- Usta Komenogorsk

7-Kazbekistan

8- Rhodes



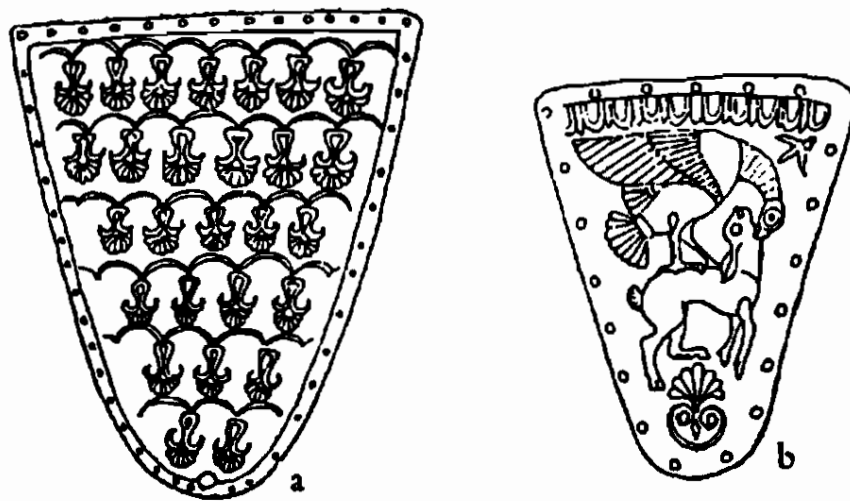
ش ۴۳. ظرف نقره با نقوش برجسته ظریف



ش ۴۴. گوشواره‌های زرین -

گنجینه اکالگوری روسیه

آنچه ذکر شد، فقط مشتی از اشیاء کشف شده می باشد و حتی بدون این اشیاء نمونه هایی دیگری نیز وجود دارد تا ثابت کند که ورود این ساخته ها به سر زمین سکاها در کار هنری آنان اثری به سزا به جا گذاشته است. اشیاء چوبی و نقوشی که بر روی چرم بوده و سوزن کاری هایی که در ناحیه آلتاگر^۱ گورستان یخ زده سکاها به دست آمده و نیز نقوشی جنگ حیوانات و نقاشی قوها و نخل های کوچک که در این نواحی دور افتاده تقلید می شده، فقط می توانسته است از آثار هخامنشی الهام گرفته باشد و کشف قالیچه های ایرانی که مربوط به قرن پنجم بوده اند و در گورستان پازیریک^۲ به دست آمده، رابطه مستقیم هخامنشی را با این نواحی آشکارا نشان می دهد. یکی از نمونه های اثر هنر و سبک هخامنشی بر روی هنر آلتایی و سکایی^۳ سبک ظریف کاری هایی است که در نقش کوچکی از حیوانات با عضله های پایین افتاده و مدور که آن نیز از روی سبک کارهای قرن پنجم هخامنشی تقلید شده بود (شکل ۴۶).



ش ۴۵. دهانه های زرین برای ساغرهای شاخی

1- Altai

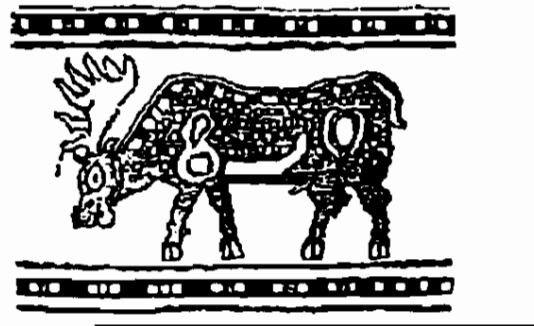
2- Pasyryk

3- Altai - Scythian art

در میان تراس ناحیه‌ای از اسکودرا^۱ که تنها کشور تابعه ایران در خاک اروپا بوده (تراس ناحیه‌ای که تا شمال بلغارستان و کمی داخل آن کشیده شده) ذوق و سلیقه هخامنشی در زمان کوتاهی اثر خود را به جا نهاده. دو اثر کشف شده هخامنشی که احتمالاً از زمان خشایارشا است که خمره یا ظرف بزرگ دسته‌دار شرابی است (شکل ۴۷) که از قبرستانی در «کوکوا»^۲ در ناحیه «دوان لیج»^۳ نزدیکی «پلودیو»^۴ در بلغارستان به دست آمده. بدنه آن به طرز بسیار ظریفی حکاکی شده و زیر گردن آن از گل‌ها و غنچه‌های کوچک تزئین یافته. ظروف سفالین یونانی که در آنجا کشف شده، تاریخ قبر را به اواسط قرن پنجم مربوط می‌سازد، ولی خود ظرف شراب احتمالاً نیم قرن قبل از تاریخ قبر ساخته شده.



ش ۴۶. قطعات بافتنی رنگین شامل
تصویر غزال و شیر



دسته‌های آن که یکی به شکل شیر بالدار و یکی به شکل بزکوهی با شاخ‌های بلند است بسیار از نظر شکل و ظاهر شبیه شراب‌خوری یونانی است که در موزه متروپلیتن^۵

1- Thracian Skudra

2- Kukova

3- Duvanlij

4- Plovdiv

5- Metropolitan

نیویورک موجود است. ولی عضلات پشت حیوانات از یک دایره انحنا تشکیل شده که از مختصات قرن پنجم ق. م بوده‌اند. بدنه ظرف شبیه ظرف شرابخوری است که در ناحیه سینوپ^۱ به دست آمده است.

علاوه بر این، از اشیاء یونانی این قبر دو تنگ و یک جام از قبر یکی از سران قبیله که در دالبوکی^۲ در نزدیکی استارازاگورا^۳ در ناحیه شرقی مرکز بلغارستان مربوط به نیمه دوم قرن پنجم می‌باشد. جام کشف شده هیچ نوع تزئینی ندارد، ولی تنگ‌ها یک نقش ساده و مطبوع که عبارت از زنجیری از گل برگ و نخل است در لبه زیرین دارند. جالب این است که طرحی که در قسمت پایین این تنگ‌ها به نظر می‌رسد، از روی طرح‌های خشن پرهایی است که روی اشکال حیوانات آسوری و اورارتی دیده شده و هخامنشی‌ها از این طرح‌ها روی ظروفی که در «بیلر»^۴ به دست آمده، استفاده کرده‌اند. طرح این پرها بدون هیچ منظوری به وسیله سکاها تقلید شده و نیز بر روی سلاح سکایی و تیکه‌های فلزی که روی گونه را می‌پوشانده دیده می‌شود، تقلید این طرح در میان سکاها تا دیر زمانی ادامه داشته و این نقش بر روی ظرف شراب کانچستی^۵ که کارابیزانس^۶ قرن پنجم میلادی بوده دیده شده است، باید به خاطر داشت که وقتی به این اشیاء یادگاری هخامنشی‌ها که در بلغارستان کشف شده اشاره می‌نماییم ناحیه تراس^۷ خود مستقل از حکومت ساتراپی ایران در آن ناحیه با دنیای هخامنشی تماس داشته؛ زیرا میله^۸ توابعی در سواحل غربی دریای سیاه داشت و به وسیله تجارت رفت و آمدی که در سواحل این دریا در جریان بود، با بنادری مانند سینوپ^۹ تماس نزدیک داشته است. با وجودی که سرکردگان اودرسی^{۱۰} و تراسی^{۱۱} از آن کالا وارد می‌کردند،

1_ Sinope

3- Stara Zagora

5- Concesti

7- Thrace

9- Sinope

11- Thrace

2- Dolboki

4- Beyler

6- Byzantine

8- Mlietus

10- Odrysan

ولی همان تجارت‌های ساحلی از نواحی پانتیکاپه^۱ و دیگر مراکز مثل یونانی‌نشین‌های کریمه‌ای نیز فعالیت‌هایی در این نواحی داشته‌اند و سکاها یک اثر عمومی به روی هنر یونانی‌های کریمه و تراس به جا گذاشتند. نفوذ و اثرات این مراکز گوناگون در کشتیبات عظیم اشیاء طلا که در ۱۹۴۹ در پاناک جوریشته^۲ نزدیک پلوودیو^۳ کشف شده مربوط به اوائل زمان تمدن یونان بوده و نیز به چشم می‌خورد.

از کارهای هنری که بر روی این اشیاء کشف شده از صنعت‌گران یونانی بوده است، ظرف شراب‌خوری است که با شکل سر حیوانات تزئین شده و شبیه ظروف سفالین آتنی است و مناظری از داستان‌های افسانه‌ای یونان بر آنها حکاکی شده، ولی ریزه‌کاری‌های فراوان از قبیل نخل‌های کوچک و دهانه‌هایی به شکل گاو شیر و حکاکی‌هایی از سر سیاه پوستان اشاره به کارهای سکایی و یونانی می‌نماید.^۴ یکی از ظروف، دسته‌هایی به شکل موجودات اساطیری دارد.^۵

این اشیاء کشف شده با اینکه تماماً کار یونان است، به سبک هخامنشی شباهت دارد و آنچه تصور می‌رود این است که در نیمه دوم قرن چهارم قبل از میلاد هنگام حمله دسته‌ای از اقوام سلتی^۶ به «تراس»^۷ یکی از رؤسای اودریسی^۸ این گنجینه را در خاک پنهان کرده باشد.

آنچه از شهرهای ساحلی شرق مدیترانه به دست آمده، ارزش و اهمیت آن به گنجینه مذکور نمی‌رسد. بنا به قول «استرابو»^۹ دمشق مهمترین شهر ناحیه سوریه بوده، ولی هیچ‌گونه اطلاعی از آن شهر در موقع تسلط هخامنشی‌ها در دست نداریم. در میان

1- Panticapaeum

2- Panagjuirishte

3- Plovdiv

4- Greco - Sythiau

5- Sytyrs

(موجوداتی خیالی که نصف بدنشان یعنی از کمر به بالا شبیه انسان با شاخ‌های بزکوهی و از کمر به پایین به شکل بزکوهی بودند و نوای فلوت آنان تسخیرکننده بوده است).

6- Celtic

7- Thrace

8- Odryasian

9- Strabo

اقوام آرامی^۱ سوریه شمالی در ناحیه نیرآب^۲ نزدیک آلپو^۳ و دیوه هویوک^۴ گورستان مهمی از هخامنشی وجود دارد که احتمالاً مربوط به سربازخانه‌هایی بود که مأمور حفاظت راه‌های تجاری آن زمان بوده‌اند. به نظر می‌رسد که نواحی مسکونی نیرآب^۵ در زمان تأسیس بابل نو^۶ بنان شده بوده و تا زمان هخامنشی ادامه داشته است. زیرا لوحه‌های گلی که اسنادی از مشاغل بازرگانی بوده‌اند، به دست آمده که تاریخ آنها به زمان نبونید^۷ و کمبوجیه مربوط می‌شود.



ش ۴۷. کوزه با دسته لوله نقره‌ای

تاریخ قبور دیوه هویوک^۸ را از روی ظروف سفالینی که از قبرس^۹ و مصر آورده بودند می‌توان مربوط به اواخر قرن ششم قبل از میلاد دانست که تا قرن پنجم نیز ادامه داشته است. اشیاء خارجی که همراه سربازان و زوجه‌های آنان در این قبور به دست آمده،

1- Aramaeans

3- Aleppo

5- Neirab

7- Nabonidus

9- Cypres

2- Neirab

4- Deve Huyuk

6- Neo - Babylonian

8- Deve Huyuk

نشان می‌دهد که آنان زمانی در مصر، قبرس، فنیقیه نیز مأموریت داشته‌اند علاوه بر اسلحه و ابزار مربوط به زین و برگ اسب‌ها که از سبک ایران و سکایی بوده آئینه‌های ساده و لوله‌های فلزی دردار که سرمه‌دان یا جای دیگر وسائل آرایش بوده نیز به دست آمده. در ناحیه مسکونی که این قبور مربوط به آن است، هنوز کاوش‌های کافی به عمل نیامده. حفاری‌هایی که در نیراب و قادش وتل بارسپ^۱ شده است، از نظر مجسمه‌های کوچک تزئینی کار هخامنشی که از گل و شن ساخته شده اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند. مجسمه هیکل زنان که عیناً با همان لباسی که اعیان زادگان در اشکال تخت جمشید به تن دارند و شاخه نیلوفر به دست گرفته‌اند، تنها نمونه تقلیدی موجود از نقوش قصور سلطنتی ایران است که در خارج از کشور ساخته شده. در نیراب^۲ نیز مجسمه‌های گلی از اسب‌سواران به دست آمده. ساختن این گونه مجسمه‌ها در فلسطین و سوریه خیلی متداول بوده که در بابل نیز در زمان تسلط ایرانی‌ها رواج داشته. مجسمه‌های کوچک سواران ایرانی از نظر باستان‌شناسی برای محققین آثار باستانی بسیار مفید بوده‌اند؛ زیرا تا اندازه‌ای به روشن کردن وضع نامعلوم دوران‌های گذشته کمک زیادی می‌نمایند.

یکی از نقاطی که واقعاً اوضاع آن ناشناخته و مبهم بوده فنیقیه می‌باشد. مطمئناً در این نواحی وضع تجاری شهرهای ساحلی تحت نفوذ ایران پیشرفت و توسعه فراوان یافته بودند و نواحی مانند «آرودوس»^۳ بیلوس^۴ تا صور^۵ و صیدا^۶ حکومت‌های خودمختاری داشته‌اند و مسکوکات مخصوص خوشان در محدوده ایالتی آنها رواج داشت نمونه تثبیت شده (استاندارد) یا مقیاس پولی آرادوس^۷ بر روی استاندارد ایران بوده و بقیه یا از روی نمونه یونان و یا شکل^۸ که پول فنیقی بوده تقلید

1- Perso / Scythian

2- Neitab

3- Aradus

4- Bynlos

5- Tyre

6- Sidn

7- Aradus

8- Sheke

شده است. رنگ این سکه‌ها از نوع رنگ یونان و فنیقی و شبیه سکه‌های ایرانی که در شهرهای قبرس رایج بوده می‌باشد. ولی صیدا^۱ که حاکم‌نشین نواحی تحت‌الحمایه بوده یک نوع سکه بسیار زیبایی ضرب می‌کرد که مُعرف فرمانروایی ایرانیان بوده: یک روی این سکه شاه ایران را در ارابه نشان می‌دهد و روی دیگر آن شکل یک کشتی که سد رده پاروزن دارد^۲ نقش شده. اهدایی قابل اهمیت فنیقی‌ها به شاهنشاهی ایران ناوگانی شامل ۳۰۰ فروند کشتی بود که پادشاه صیدون که اسماً در یاسالار و فرمانده آن بوده و این ناوگان سهم مهمی در جنگ و یا برقراری صلح داشته‌اند احتمالاً به خاطر آنکه در یاسالاری آن گرچه اسمی بوده، به عهده شخصی والا مقام بوده که در صیدا^۳ قصری به سبک قصور ایرانی برای او ساخته بودند. از این قصر چندان اطلاعی در دست نیست و به جز سر ستون‌هایی به شکل سر گاو نر و ته ستون‌های مدور که آن هم اکنون در جزء اشیاء موزه بیروت می‌باشد و تقلیدی از سر ستون و ته ستون‌های شوش و تخت جمشید چیزی به جای نمانده، ولی جهات دیگری موجود است که صیدا را در آن زمان پایتخت و پیشرو نواحی فنیقیه نشان می‌دهد از جمله سکه‌ها و خمره‌های شرابی است که تجار صیدا به مصر و ایران می‌آورده‌اند، بعضی از اهالی صیدا برای همیشه در مصر و ناحیه رودس^۴ اقامت گزیدند. پادشاهان منطقه فنیقی مثل تابنیت و اشمونازار^۵ را در تابوت‌های بزرگ و جادار مصری از نوع سنگ گرانیت سیاه مدفون می‌کردند و اعیان صیدا را در تابوت‌های سنگ خارا که شکل بدن انسان را داشت و از نظر قیمت ارزان‌تر از تابوت‌های سلاطین بود، دفن می‌کردند.

تعداد زیادی از این نوع تابوت‌ها در نبش قبرهای تو در تو در اطراف شهر به دست آمده. معبد بزرگ اشمون^۶ که در خارج صیدون قرار داشته در زمان تسلط ایرانی‌ها

1- Sydon

2- Trireme

3- Sydon

4- Rhodes

5- Tabnit and Eshmunazar

6- Eshmun

دوباره ساخته و تعمیر شد و علائمی از ساختمان‌ها در آرادوس^۱ و بیلوس^۲ و تأیر به چشم می‌خورد. از نظر تأثیر هنر هخامنشی باید دانست بیشتر مردم تجارت پیشه شهرهای فنیقی به واسطه برخورد‌های ناخوش آیند تاریخی که با آسیایی‌ها داشتند، میلشان بیشتر به طرف سبک یونانی و نواحی مدیترانه می‌گرایید تا به طرح‌های متداول در داخل آسیا. تعدادی مجسمه که یک جفت مجسمه شیر در معبد بالات جبل^۳ در بیلوس^۴ و بعضی از آثار قبور که اطراف ناحیه صور به دست آمده تا اندازه‌ای اثر سبک هخامنشی را می‌رساند و بقیه اشیاء بیشتر از سبک مصری پیروی کرده‌اند و آثار مختصری از سبک یونانی نیز در آنها دیده می‌شود و این خود محدودیت فکری فنیقی‌ها را نشان می‌دهد.

در داخل ناحیه ایرانی یهود^۵ که (در کتاب عزرا به اسم یهود نامیده شده) یک نوع استقلال اداری و مالی از مستملکات سوریه و بابل دیده می‌شود که سکه‌هایی که ابتدا در یهود ضرب شد، نظیر سکه‌هایی یونانی بوده که در زمان سلطه ایرانی‌ها رواج یافت. بهترین معرف این دوره از تسلط ایرانی‌ها ظروف سفالین آتیک^۶ می‌باشد و همچنین نمونه‌های دیگری از قبیل دسته‌های خمره‌های بزرگ که در آن پول یا اجناس ذخیره می‌شده می‌باشد روی آنها علائم مهرهایی است از طومارهای بالدار که نقش پرندگان در حال پرواز و حروف عبری یهود^۷ نقش شده. از اسناد نهمیا^۸ چنین به نظر می‌رسد که خرج ادارات ایرانی از راه مالیات‌های پولی و یا جنسی پرداخت می‌شده و احتمالاً از خمره‌های مهر شده به عنوان صندوق برای بردن اجناسی که برای مالیات اخذ می‌شده، استفاده می‌کرده‌اند و با آن مالیات را به مرکز مخصوص جمع مالیات حمل می‌کرده‌اند. بنا به گفته کتاب مقدس درباره طرز تقسیم این ظروف نواحی مذکور از

1- Aradus

2- Byblos

3- Baalat Gebel

4- Byblos

5- Judah

6- Attic

7- Yhd (yehud)

8- Nehemiah

نواحی ایران و یهود بوده‌اند^۱ تل‌ان‌نسیه^۲ یا میسپاه^۳ رمات راجل^۴ اورشلیم^۵ جریکو^۶ گیبیون^۷ لاجیش^۸ و «گزر»^۹ بسیاری از این اسامی نام شهرهایی می‌باشد که در نهیما^{۱۰} نام برده شده و در تعمیر و ساختن مجدداً دیوار اورشلیم کمک‌های مالی و عملی نموده‌اند. به غیر از شهر لاجیش در هیچ کدام از این شهرها سطح ثروت و زندگی برابر با تمول ایرانی دیده نمی‌شود زیرا بعد از تبعید قوم یهود این شهرها در فقر و بیچارگی و کم‌جمعیتی می‌زیسته‌اند، نقش مهری از شهر گیبیون که هنوز نقش پاکت کتابی که سند مهر شده در آن جای داشته، بر آن محفوظ مانده و یکی از چند شاهد معدودی است از اشیاء مربوط به هخامنشی که در فلسطین به دست آمده است.

در جهت جنوبی یهود غزه، عربستان^{۱۱} قرار داشته که اهمیت حیاتی و مماتی آن بسیار بوده، اهمیت این منطقه نه تنها به واسطه راهی است که به مصر داشته، بلکه راهی به دریا برای ممالک عربی مثل ایدومائی^{۱۲} نباتائی^{۱۳} و قادری^{۱۴} نیز داشته. این نواحی از زمان نبونیدوس^{۱۵} سهم به سزایی در روابط مصر و بین‌النهرین داشته‌اند. برای حفظ تعادل منافع طرفین ایرانی‌ها در منطقه عقبه^{۱۶} و آن نواحی عده‌ای سرباز گماشته بودند. مرکز سکونت ایرانی‌ها در لاشیش^{۱۷} در سرحد ناحیه ایدومایی^{۱۸} بوده و از قبور پرارزش اعیان که در بیت پلت^{۱۹} و «گزر»^{۲۰} پیدا شده وجود مأموران ایران را در آن منطقه به ثبوت می‌رساند. گرچه قلعه جنگی ایرانی که در تل جمه^{۲۱} جرار^{۲۲} به وسیله

1- Perso - Judacan

3- Mispah

5- Jerusalem

7- Gibeon

9- Gezer

11- Arabian Gaza

13- Nabataean

15- Nabonidus

17- Lachish

19- Beth pelet

21- Tell Jemmeh

2- Tellen - Nasbeh

4- Ramat Rachel

6- Jericho

8- Lachish

10- Nehemiah

12- Idumaeen

14- Qedarite

16- Agabah

18- Idumaeen

20- Gezar

فیلندرز پتری^{۲۳} کشف شده، هنوز در این زمینه مدارک کافی به دست باستان‌شناسان نداده‌اند. مقبره فرمانروا و یا فرمانده قوایی که در بیت پلت^{۲۴} در سال ۵۶۰ در آنجا حکومت داشته کشف شده به خوبی درجه جلال و ثروت و خودنمایی ایرانی‌ها را نشان می‌دهد. این اشیاء عبارت از یک تخت کامل از نقره که پایه‌های آن با مفرغ کار شده و بهم پیوسته و یک مجموعه شراب‌خوری که از جام بزرگ نقره و دو ملاقه که یکی از این ملاقه‌ها به طور بسیار دل‌انگیزی ساخته شده و دسته آن به سبک مصری از هیکل یک دختر لخت شناگر که بازوانش پیش کشیده شده و کاسه ملاقه را با دو دست گرفته ساخته شده است. (تصویر ۴۸) این اشیاء در موزه فلسطین موجود و حائز نکات بسیار جالبی می‌باشند. از جمله نوشته‌هایی که روی پایه‌های تخت با الفبای آرامی^{۲۵} نوشته شده دستور به هم پیوستن تکه‌های مختلف پایه و تخت را داده است. سر دختر شناگر (در دسته ملاقه) کاملاً چهره سامی دارد و از این رو به نظر می‌رسد ساخته کارگاه‌های صنعتی مشترک سوریه و فلسطین باشد.

حروفی که روی اشیاء تل‌المسخوته^{۲۶} در دوازده میلی اسماعیلیه در مصر سفلی دیده شده مربوط به فرماندهان پادگان‌های ایرانی بوده. این فرماندهان جام‌های نقره‌ای را به یک معبر محلی هدیه کرده‌اند که از نوع معمول هخامنشی بوده، ولی در اشکال و کارهایی که روی جام‌ها شده، سبک مصری به کار رفته و از این رو معلوم است که کار صنعت‌گران محلی بوده‌اند. همچنین سکه آنیکی^{۲۷} و مهره‌های چشم گربه‌ای و سنگ‌هایی به شکل بوم رنگ^{۲۸} بر طلا سوار شده و نوعی است که در محل‌های دیگر

22- Gerar

24- Beth Pelet

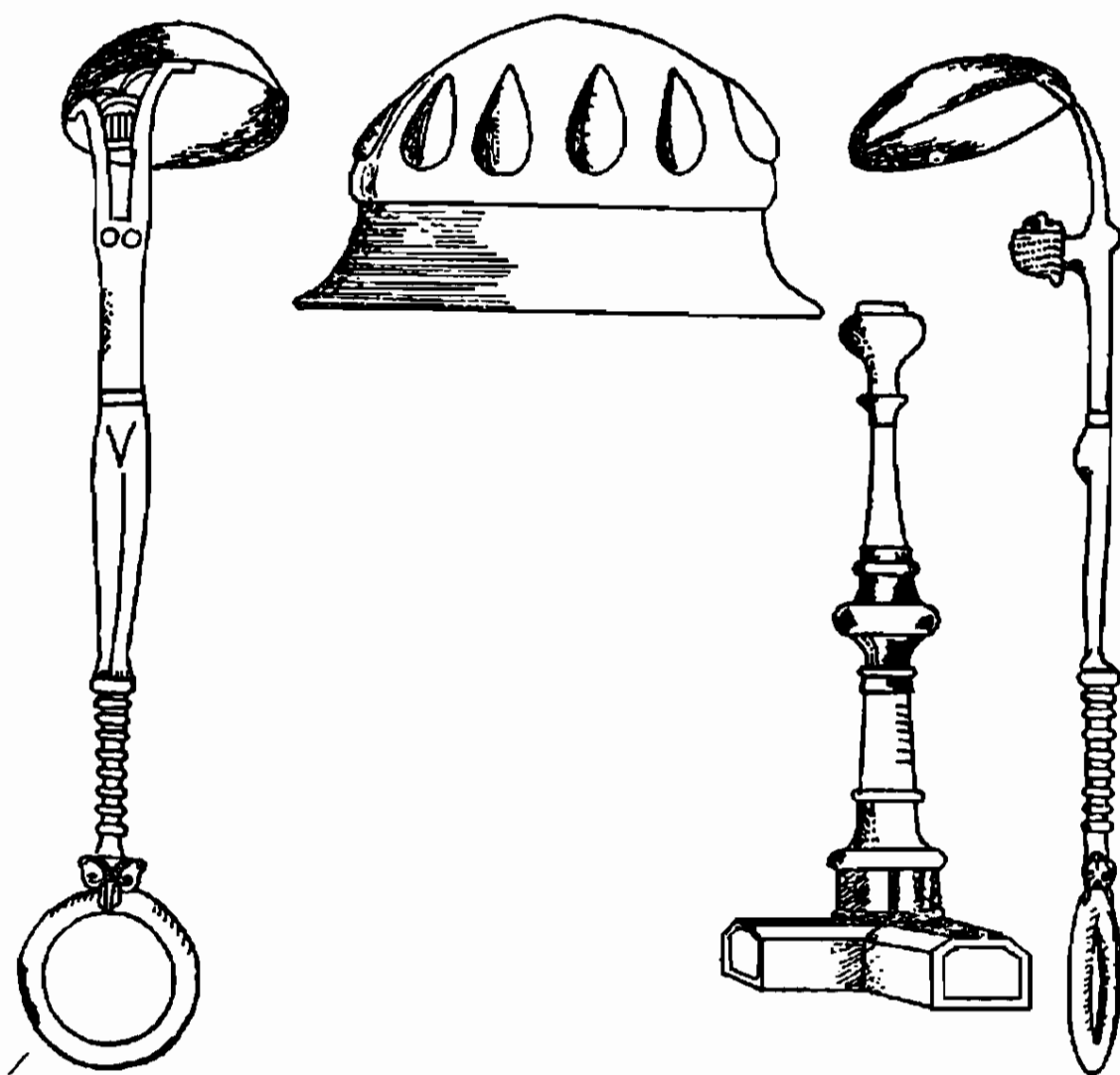
26- Tellel - Maskhuta

28- Boom rang

23- Flinders Petrie

25- Hebrew Aramic

27- Attic



ش ۴۸. پایه برنجی و باده و پیمانه از نقره - دوره هخامنشی - موزه فلسطین

هخامنشی به دست آمده. بر بعضی از این جام‌ها خطوط آرامی نوشته شده که آنها را به هان ایل^۱ الهه^۱ ما قبل اسلام در عربستان شمالی هدیه کرده‌اند. یکی از این اشیاء را «کینو»^۲ به پسر جاسم پادشاه «قدر»^۳ هدیه کرده است. محتملاً او پسر جاسم عرب که در کتاب نحمیا^۴ از او یاد شده بوده و می‌بایست سرکرده طایفه قدری باشد که در چهارصد سال قبل از میلاد در عربستان سعودی می‌زیسته‌اند. از نوشته‌های آسوری چنین درک می‌شود که این قوم از قرن هفتم ق. م. بر دیگر عرب‌های آن نواحی فرمانروایی و برتری داشته‌اند.

1- Han Ilat

2- Qainu

3- Qedar

4- Nehemiah

از نوشته‌های هردوت چنین معلوم می‌شود که کمبوجیه در تسخیر مصر به سال ۵۲۵ ق.م از عرب‌ها نیز کمک گرفته است و محتملاً به قوم «قدری»^۱ اجازه داده شده که در شمال شرقی مصر برای حفاظت سرحد فلسطین اقامت کنند و ناحیه‌ای تحت‌الحمایه ایران بین دو کشور به وجود آورند. یقیناً ناحیه اسماعیلیه پرت سعید^۲ بوده که در نظر تبعیدشدگان یهود به سرزمین گاسم معروف شده^۳ نام اشخاصی که جام‌های نقره را هدیه کرده‌اند، حاکی از به هم آمیختگی سنن می‌باشد، زیرا بعضی اسم‌ها نیمه مصری و بعضی نام‌ها تمام مصری می‌باشد. سوای این‌ها آنچه مسکوکات آتیکی^۴ به دست آمده بر آنها نقش سرآتنا^۵ دیده می‌شود که بنا به گفته هردوت^۶ عرب‌ها او را به عنوان الهه بومی خود آلیلات^۷ شناخته بودند. در دفنه یا ناکراتیس^۸ که هر دو از مستعمرات یونانی در نزدیکی نواحی عربی بوده‌اند، مردم تل‌المسخوته^۹ با «آتوس»^{۱۰} الهه یونانی آشنایی پیدا کرده‌اند.

مصری‌ها بیش از بقیه ملل تابعه، دائماً در تلاش بوده‌اند که خود را از زیر سلطه ایرانیان بیرون کشند. آن اندازه که هنرمندان و صنعت‌گران ایرانی از سبک و طرح‌های مصری اقتباس و بهره‌برداری کرده‌اند، مصری‌ها متقابلاً چیزی از ایران نگرفته‌اند سبک و اثر مصری در کاشی‌کاری و حجاری‌های قصور ایرانی به چشم می‌خورد، ولی نفوذ ایران بر روی سلسله بیست و هفتم^{۱۱} مصر به جز از نظر مجسمه‌سازی آن‌قدرها نبوده است. معرف نفوذ هخامنشی تعدادی نقش شیرهای کوچک که روی پابلند شده‌اند در تل‌المقدم^{۱۲} دیده شده (مصری‌ها تا قبل از این تاریخ با این سبک آشنایی نداشته‌اند)

1- Qedarite

3- Goshen or Geshem

5- Attana

7- Alilat

9- Tell el - Maskhhuta

11- XXVII Dynatsy

2- Port Said

4- Attic Coins

6- Herodotus

8- Daphnae or Naucratis

10- Athena

12- Tell el - Muqdam

تل المقدم محل معبد ماهی^۱ در لئون توپلیس^۲ بوده که معابد خدایان شیرنمای مصر در آنجا بنا شده. عضلات کفل شیرها به طور مدور با فرورفتگی به منظور آنکه در آن تزئینات دیگری قرار گیرد ساخته شده است.

کاشی‌های براق که ساخت کاپتوس و فنطیر^۳ بوده شباهت نزدیکی با سنگ‌های صیقلی شده و کاشی‌های عقاب‌های هوروس^۴ که در نقش‌های تخت جمشید است دارند. بعضی از سر شیر و بزکوهی ساخته شده و در موزه بروکلین^۵ (عکس ۶۳ آخر کتاب) در امریکا و یک غلاف چوبی در موزه بریتانیا و یک لوحه روی آن یک ردیف از حیواناتی به سبک هنر هخامنشی حکاکی شده (عکس ۶۴).

اگر وجود این اشیاء را شاهد کافی به مدعای رابطه هنر ایران و مصر بدانیم ثابت می‌شود که زرگری مصری و ایرانی در این دو سرزمین مبادله می‌شده و هر یک نمونه‌ای از هنر خود را در کشور دیگری به جای می‌گذاشته است. در پیش نیز اشاره بوده و در ثموئیز^۶ (تل تمائی در دلتای نیل)^۷ به دست آمده. گودی این ظروف نقره‌ای اشاره به قدمت آنها حتی پیش از زمان سلطنت خشایارشا می‌نماید.

مدرک مهمی که اشاره به ساخته شدن اشیاء هخامنشی در مصر می‌نماید. نقوشی است که بر دیوارهای قبر پتوسیریس^۸ دیده می‌شوند وی یکی از مأموران دولتی زمان سلطنت اردشیر سوم در تناح الجبل^۹ بوده است.

یکی این قبر حکایت از صحنه داخلی یک کارگاه فلزکاری می‌نماید شکل مردانی که با لباس‌های آستین گشاد و دامن دار کارگران بوده‌اند که در کار صنعت‌گران نظارت می‌کرده‌اند نقش این دیوار مربوط به سلسله ۲۷ می‌باشد^{۱۰} که صنعت‌گران را در حال ساختن جام‌های شراب، ملاقه و ظروفی با لبه مسطح و خمره‌های شراب با دسته‌هایی

1- Mahes

2- Leontopolis

3- Koptos - Qantir

4- Horus

5- Brooklyn

6- Shemouis

7- Tell tmai in Delta

8- Petosiris

9- Tunah el - Gebel

10- XXVII Dynasty

به شکل حیوانات نشان می‌دهد که همه سبک اصیل و مشخص هخامنشی است. درباره وضعیت این کارگاه و اینکه آیا تاریخ نقر آن همزمان با پتوسیریس^۱ بوده اطلاعی در دست نیست (پتوسیریس اندک زمانی قبل از سال ۳۰۰ ق.م در گذشته) ممکن است طرح این نقوش مربوط به کتابی از نقاشان قدیم‌تری بوده، ولی در هر صورت شاهد روشنی از وجود کارخانه‌های نقره‌سازی بزرگ می‌باشد و اما اشیاء زیاد دیگری که از سنگی شبیه مرمر و به رنگ سفید می‌باشد و تقریباً بیش از سی عدد تنگ از نوع سنگ که نام خشایارشا و اردشیر به خطوط میخی و خطوط تصویری مصری بر آنها نقش شده به دست آمده و احتمالاً شبیه این تنگ‌ها و لیوان‌هایی است که در مراسم تاج‌گذاری یا جشن‌های امروزه به عنوان یادگار ساخته می‌شوند.

در مورد یکی از صاحب منصبان مصری به نام اوجاهورسن^۲ که قبلاً راجع به وی در زمان حمله کمبوجیه و نیز در عهد داریوش گفت‌وگو کرده‌ایم، با اینکه در طرفداری ایران تعصب شدید داشته به غیر از بازوبندهایی که شکل سر شیر بر آن بوده نشانه دیگری از هنر و زیورهایی به سبک هخامنشی در لباس او دیده نمی‌شود و این موضوع درست بر خلاف نوشته‌هایی است که بر روی مجسمه «پتاهوتپ»^۳ (در موزه بروکلین^۴) موجود است می‌باشد. این مجسمه یکی از مجسمه‌های کمیاب مصری مربوط به سلسله بیست و هفتم می‌باشد با اینکه نوشته‌های پشت مجسمه درباره تمایلات سیاسی او موضوعی را روشن نمی‌کند، فقط نموداری از مشاغل اداری و حسن سیاست و تدبیر او می‌باشد. لباس و تزئیناتی را که بر البسه خود دارد، حاکی از تمایل وی به رسوم ایرانی بوده است پتاهوتپ دو جامه ساده به تن دارد که یکی دامنی که از سینه تا مچ پایش را پوشانده و به دور بدن پیچیده شده و از یک طرف بهم متصل است و دیگر نیم تنه‌ایست که زیر این جامه پوشیده و دارای آستین‌های بلند با دهانه گشاد

1- Petosiris

2- Udjahorresne

3- Ptah - hotep

4- Brooklyn Museum

نظیر نیم تنه‌هایی است که ایرانیان در نقش‌های تخت جمشید به تن دارند لباس دوخته شده تا آن زمان هرگز در مصر معمول نبوده و معرف این نوع نیم تنه منحصرراً همین مجسمه سلسله بیست و هفتم می‌باشد که در قبر پتوسیریس^۱ به آن برخوردیم و در این صورت دلیل واضحی بر این مدعا است که نوع جامه را اول بار ایرانی‌ها به مصر آوردند. دورگردن مجسمه پتاهوتپ^۲ به غیر از گردن‌بند مخصوص مذهبی مصرفی یک حلقه عالی از سبک کار هخامنشی است که در انتهای آن نقش بزهای خمیده دیده می‌شود. نوشته‌های مجسمه پتاهوتپ حاکی از اهمیت او بوده است اصل و مشاغل این شخص در این نوشته‌ها به این قرار بوده است:

«شاهزاده و اصیل‌زاده خزانه‌دار سلطنتی و دوست منحصر به فرد، کسی که در شغل دبیری لایق و شایسته بوده و سرپرستی تمام امور دربار و شغل وزارت دارایی را به عهده داشته است و در شایستگی و لیاقت، بزرگ و سرپرست تمام امور سلطنتی و وزیر دارایی با وجود مقام شامخ و اهمیتی که این شاهزاده داشت فقط اثری دیگر از او در موزه لور موجود است که مربوط به سی و چهارمین سال سلطنت داریوش اول می‌باشد و در ممفیس کشف شده و از نوشته‌هایی که در آنجا به دست آمده معلوم است که پتاهوتپ در آنجا بنایی نیز ساخته بوده است.

ممفیس که در ناحیه سفلی مصر قرار داشت یونانی‌ها آن را قصر سفید می‌خوانده‌اند و پایتخت دولتی کمبوجیه بوده است وجود اردوگاه‌هایی که از سربازان اجیر و کارگران خارجی در زمان تسلط ایرانی‌ها و نیز کارخانه‌های کشتی‌سازی (ممفیس^۳ همیشه محل ساختن کشتی بوده) در آن ناحیه نه تنها از نشریه‌های هردوت ثابت شده بلکه از سنگ قبرهای مصور که از خاک درآمده، نیز مشهود است. بنا برگفته هردوت اردوگاه‌هایی برای یهودیان و مردم صور^۴ و نیز ایرانیان در آنجا برپا گشته.

1- Petosiris

3- Memphis

2- Petah - hotep

4- Tyrians

طراحی‌های آرامی و فنیقی که بر روی تکه‌هایی از بناهای مربوط به سلسله پیشین‌تری بوده کشف شده و پتری^۱ باستانشناس نقوش بسیاری از مهرهای هخامنشی و مجسمه‌های کوچک سفالین که از بیگانگان و اقوام سامی و اهالی نواحی دریای اژه^۲ بوده در آنجا به دست آورده است.

بنای اعجاب‌انگیزی که در ممفیس به دست آمده، عبارت از نقش نقر شده‌ای است که در موزه برلن بوده، از تشییع جنازه یک نجیب‌زاده مادی یا ایرانی. جسد این اعیان‌زاده را بر روی یک تخت که بالش‌های بسیار روی آن قرار دارد گذاشته‌اند این تخت و همچنین میزهای کوچک که در جلو آن قرار دارد سبک آسوری یا هخامنشی را دارند. موهای سروریش او مجعد و شبیه به یک آسوری یا ایرانی است، ولی جامعه آستین‌دار و کلاه بلند که بالای آن مدور است و نسبت او را به ماد می‌رساند، شبیه البسه، مادی‌های نقوش تخت جمشید می‌باشد. نقش افرادی که همراه جنازه هستند نیز جالب و قابل اهمیت است. دوزن که در بالای سر تخت ایستاده‌اند جامه‌های خود را از سینه دریده و مشغول کندن گیسوان می‌باشند. احتمالاً عزاداران و شیون‌کننده‌های حرفه‌ای مصری بوده‌اند که برای این‌گونه مراسم اجیر می‌شده‌اند. ولی دو مرد که در پایین پای جنازه ایستاده‌اند، شلوار به پا و روپوش‌هایی که تا زانو آمده به تن کرده‌اند کلاهشان شبیه کلاه نجیب‌زاده در گذشته می‌باشد و یقیناً مادی و یا سکایی بوده‌اند.

علاوه بر اینها در پشت این صحنه شخصی که افسار اسبی را به دست دارد، دیده می‌شود که احتمالاً اسب متوفی بوده است. وجود اسب امکان دو آئین متداول را نشان می‌دهد که یا به رسم سکایی اسب را با صاحب متوفایش به خاک می‌سپرده‌اند و یا با یال‌های بریده شده در مراسم سوگواری به دنبال جنازه می‌کشیده‌اند.^۳ صرف‌نظر از کشف اشیاء هخامنشی که به طور پراکنده در جاهای مختلف به دست آمده و عبارت از

1- Petrie

2- Aegeans

۳- بریدن یال اسب و یا گیسوان زنان در مراسم سوگواری بین قبایل مرسوم بوده گو اینکه هنوز هم در بعضی از قبایل زن‌ها در ماتم اشخاص مهم و یا نزدیکانشان گیسو می‌برند (مترجم)

جام‌های شراب به سبک آتن و بازوبندهایی به سبک کورنتی^۱ و نمونه‌های نقره‌ای از
میش کوهی به سبک هندوستان می‌باشند باید تصدیق کرد که ساختن این‌گونه آثار
هنری در سراسر مناطق نفوذ ایشان توسعه داشته انواع آن گوناگون بوده‌اند. به این
موضوع که تا حدی موجب تأسف است، ولی حائز اهمیت خاص نیز می‌باشد باید
توجه نمود که برخلاف مینائی در عهد مفرغ^۲ و سرزمین آشوری در زمان شاهنشاهی
آشوری‌ها و آتن در زمان اتحادیه دلیان^۳ که همه مراکز اقتصادی و تجاری بودند، موطن
ایرانی‌ها یعنی سرزمین پارس با اینکه مرکز هنر و تجلی فکر هخامنشی بود، ولی مرکز
اقتصادی و تجاری برای سرزمین‌های تسخیر شده نبوده است. این ناحیه چون نسبتاً
کم جمعیت و سکنه کمی داشته توسعه نیافته بوده و از همه گذشته از راه‌های پررفت و
آمد تجاری بین‌النهرین و سوریه پرت افتاده است و در آن زمان یونانی‌ها و اقوام دیگر
کمتر با سرزمین داخلی ایران در تماس بوده‌اند.

۱- پس از عهد حجر

2- Mycenae in bronz Age

3- Delian League

پایان کار

ثمره تلخ کوتاه بینی و اشتباهات خشایارشا در مصر نصیب پسرش اردشیر اول شد. اولین کسی که در این منطقه ایجاد ناراحتی کرد، اینارس^۱ پسر یکی از فراعنه و از اهل لیبی^۲ بود که تصادفاً و در موقع مناسبی پریکلس^۳ را در آتن ملاقات کرد. (۴۶۰ ق. م) و از او برای مقابله با دشمن مشترکشان ایران کمک خواست.

یونانی ها که از فتوحات برق آسای خویش در «اوری میدن»^۴ استفاده نکردند، و گرنه به حربه «اتحادیه دلی»^۵ قادر بود که نواحی مدیترانه شرقی را تحت اختیار خود درآورد و حتی زیر نظر سیمون^۶ می خواستند قبرس را نیز دو مرتبه متصرف شوند، ولی ناحیه کورنت^۷ و اژین^۸ سرگرم یک مبارزه داخلی بودند و از این رو متحدین پیشین یونان از هم جدا شده بودند، ولی در همین موقع سپاهیان یونان یکی از فرمانداران ایرانی به نام هخامنش^۹ را کشته و ممفیس^{۱۰} را به تصرف درآوردند. اگر این پیش آمد منتهی به استقلال مصر می شد به ایران بزرگترین ضربه وارد می آمد، ولی به عکس نتیجه آن به زیان یونان تمام شد و آنها را ناچار به صلح با ایرانی ها کرد و هیأتی از سیاستمداران

1- Inarus

3- Pericles

5- Delian League

7- Corinth

9- Achaemenes

2- Libyan

4- Eurymedon

6- Cimon

8- Aegina

10- Memphis

یونان به ریاست کالیاس^۱ به شوش رفت تا مذاکرات صلح را آغاز کند، ایران حکومت یونان را بر ایالات ایونی که در اتحادیه دلی^۲ بودند به رسمیت شناخت و آماده واگذاری خود مختاری به ایالاتی که هنوز تحت تبعیت شاهنشاه بزرگ بودند گردید. طبق این قرارداد از آن پس هیچ یک از کشتی های ایران حق ورود به آب های دریای اژه^۳ و پروپونتیس^۴ را نداشت و سپاهیان ساتراپی متعهد شدند که تا پنجاه میلی سواحل آسیای صغیر که تحت اختیار آن بود نزدیک نشوند. در مقابل یونان به کلی از قبرس^۵ و مداخله در امور مصر چشم پوشید و احتمالاً متعهد شد که ایونی^۶ را منطقه غیر نظامی اعلام نماید.



ش ۴۹. الف - مهر داریوش اول (منم داریوش شاه) موزه بریتانیا ب - مهر اردشیر اول موزه ارمیتاژ لنینگراد

اکنون که دست اردشیر تا حدی آزاد شده بود تصمیم گرفت که وضع مصر را سر و صورت و استحکامی بخشد و ساتراپ دیگری به نام آرسام^۷ بدان جا روانه کند. مگابیز^۸ به ایناروس^۹. دیگر سرکردگان انقلابی مصر امان داده و آنان را با امان نامه ای به دربار شوش فرستاد، ولی گفته می شود که اردشیر به تحریک مادرش آمستریس^{۱۰} به این امان نامه اعتنایی نکرد و همگی را کشت. صحنه این کشتار در روی یکی از مهرهای

1- Callias

3- Aegean Sea

5- Cyprus

7- Arsames

9- Inarus

2- Delian League

4- Propontis

6- Ionia

8- Megabyzus

10- Amestris

استوانه‌ای شکل هخامنشی نقش شده است. (اشکال الف و ب ۴۹) و یقیناً این عمل بی‌رحمانه بود که مگابیز را وادار به طغیان در سوریه کرد.

تاریخ مگابیز را یک نمونه لیاقت و آزاد مردی معرفی نموده است. پیش آمد ناگوار کشتار این نمایندگان ضعف هخامنشی‌ها را که در نتیجه دخالت بانوان در امور کشوری بوده آغاز کرده و مکرراً اتفاق می‌افتاد که زن‌ها بهترین و قابل‌ترین سرداران ایرانی را نسبت به شاهنشاهی بری و بدبین می‌کردند شرایطی که به مناسبت پیمان صلح کالیاس^۱ برای هموار نمودن امور ایونی^۲ ذکر شده بود، به زودی فراموش شد در سراسر دوران سلطه و فرمانروایی پریکلز^۳ آتن سیاستی دوستانه با ایران و زوپیروس^۴ پسر مگابیزوس^۵ پیش گرفته بود. مگابیزوس بر اثر رفتار ملایمت‌آمیزی که با سرداران اسیر یونانی در مصر نموده بود، مقامش نزد آتنی‌ها^۶ گرامی بود و از این رو پسرش که در ۴۴۵ ق. م به آتن رفت با گرمی پذیرفته شد. در آنجا وی با هردوت^۷ (پدر تاریخ) ملاقات نمود و هردوت نیز بی‌میل نبود که که شرح خاطراتی را که از مسافرت‌های اخیر آسیایی خود می‌نوشت با داستان‌هایی از تاریخ هخامنشی که از زبان یک ایرانی می‌شنید، توأم سازد. دیری نپایید که جنگ بین ایونی^۸ و ساتراپ‌سار «پیسوتنس»^۹ که توانسته بود دوستی و اتحاد بسیاری از شهرهای کشور آتن را جلب کند در گرفت و نشان داد که پیمان صلح جز متارکه‌ای موقت بیش نبوده است این جنگ نزدیک بود به نفع یونانی‌ها تمام شود، ولی در این موقع جنگ پلوپونز^{۱۰} بین آتن و اسپارت در گرفت (۴۳۱ ق. م) و در نتیجه تمام قوای یونان را سرگرم این نبرد نمود. در اوائل کار ایران هیچ‌گونه مداخله‌ای ننمود. قدرت جسمانی اردشیر اول رو به ضعف نهاده بود و در

1- Callias

3- Pericles

5- Mega - byzus

7- Herodotus

9- Pissuthnes

2- Ionia

4- Zopyrus

6- Athenians

8- Ionians

10- Peloponesian

سال ۴۲۵ ق.م در همان روزی که همسرش داماسپیا^۱ در گذشت، وی نیز دیده از جهان فروبست.

پسر اردشیر خشایارشا دوم فقط برای چهل روز پادشاهی کرد و مرگ وی به دست برادر ناتنی اش سفدیان^۲ پسر اردشیر که از زوجه بابلی غیر عقدی وی بود یک سلسله اختلافات ناهنجار را آغاز کرد و هنوز سفدیان قدرت را به دست نگرفته بود که برادر دیگر او «اوخوس»^۳ که خود از زن غیر عقدی بابلی اردشیر بود در بابل یعنی همان محلی که پدرش اردشیر وی را به حکومت گمارده بود، سر به طغیان برآورد. ناحیه هیرکان^۴ که منطقه فرمانروایی قبلی او بود به وی پیوست و همچنین آرسام^۵ در مصر به پشتیبانی وی برخاست در ۴۲۳ ق.م وی پادشاه بابل اعلام شد و نام داریوش دوم را برگزید.

اولین کار او تصفیه امور داخلی بود و از این رو سفدیان نابرداری خود و همه آنهایی که در قتل خشایارشا دوم دست داشتند، به قتل رسانید. در اوایل جنگ های پلوپونزی^۶ که بین نواحی مختلف یونان تفرقه انداخته بود ایرانی ها خود در حالتی نبودند که از آن موقعیت و ضعف داخلی یونان استفاده کنند. علاوه بر اغتشاشات داخلی خود ایران سرکشی فرمانروای ساردیس^۷ موسوم به پیسوتنس^۸ نیز مزید بر علت شد. در مرحم دوم از جنگ های داخلی یونان یعنی بعد از پیمان صلح نیکياس^۹ (۴۱۴-۴۲۱ ق.م) اسپارت نتوانست از فرصتی که به واسطه وضع نامطلوب متفقین یونان در آسیای صغیر به وجود آمده بود استفاده نماید. دولت ایران برای اینکه سردار یاغی خود پیسوتنس را دوباره مطیع سازد سیاستمداری قابل و زیرک را به اسم تیسافرن^{۱۰} به آن ناحیه گسیل داشت و این خود بهترین هدیه برای تحریکات اسپارتی ها بود. تیسافرنس

1- Damaspia

2- Secydanius

3- Ochus

4- Hyrcania

5- Arsames

6- Peloponnesia

7- Sardis

8- Pessuthnes

9- Nicias

10- Tissaphernes

با رشوه موفق شد که سربازان اجیر یونانی که به طرفداری پیسوتنس می‌جنگیدند و قوای جنگجوی عظیم وی را تشکیل می‌دادند از وی برگرداند و دیری نگذشت که خود وی را نیز دستگیر و به عنوان یاغی اعدام نمود. در این موقع پسر پیسوتنس آمورگس^۱ که ساحل کاریان^۲ را با کمک آتنی‌ها گرفته بود بهترین بهانه‌ای بود برای شاهنشاه که تا رسماً در جنگ‌های داخلی به طرفداری از اسپارت دخالت کند. امورگس^۳ شکست خورد و سپاهیان‌ش به قوای تیسافرن پیوستند در این موقع بسیاری از اعضای اتحادیه دلی^۴ هریک جداگانه تحت فرمان قوای ایران درآمد دوسردار ایرانی یعنی فرناباز^۵ فرمانروای مستعمره داسیلیوم^۶ و تیسافرن^۷ که در آن تاریخ در مقام فرماندهی عالی نظامی بود تمام یونانی‌های منطقه آسیای صغیر را تحت فرمان شاهنشاهی ایران درآورد و بدین جهت ایران به طور غیرمستقیم جنگ‌های پلوپونز^۸ را به نفع اسپارت خاتمه داد.



ش ۵۰. جنگ پارسی‌ها قرن چهارم ق. م موزه بریتانیا

1- Amorges

3- Amorges

5- Pharnabazus

7- Tissaphernes

2- Carian

4- Delian League

6- Dascylium

8- Peloponnesian Wars

همان‌طور که بارها در تاریخ متصرفات ایران اغتشاشات مصر موجب جلوگیری از پیشرفت‌های سیاسی می‌شد بار دیگر نیز اوضاع مصر مغشوش و این بار قبرس نیز در وضع نامطلوبی قرار گرفته بود، زیرا فرمانروای منطقه فنیقی در ۴۱۱ ق. م بر توابع فنیقیه در سیتیوم^۱ و «ایدالیوم»^۲ دست یافته موجب جانب‌داری از ایران شده بود. دولت فنیقیه^۳ خود نیز نسبت به این مرد ظنین و نگران شده بود یک سال بعد از آن در مصر نیز اغتشاش شروع و «ویدارنگ»^۴ فرمانده قوای لیبی^۵ سر به طغیان برداشت. این انقلاب در نتیجه غیبت سردار ایرانی آرشام^۶ از محل مأموریت خود بود که برای انجام مأموریتی به شوش رفته بود.

علت و جهت انقلاب بر ما پوشیده است به جز اینکه در ۴۰۵ ق. م آمیرتالیوس^۷ دومین مدعی سلطنت مصر نیز به انقلابیون پیوست و در دلتا و دره نیل موفقیت به دست آورد. حوادث این سال‌ها با به دست آمدن دو نوشته روی پاپیروس که به زبان آرامی نگاشته شده است تا اندازه‌ای روشن شده است.

هیچ مدرک نوشته، در زمان ایرانیان به اندازه مکاتباتی که به زبان آرامی از منطقه تابعه یهودی نشین به نام الفانتین (جب)^۸ در کنار رود نیل در ۸۰۰ کیلومتری جنوب قاهره^۹ به دست آمده است حائز اهمیت نمی‌باشد. این نوشته‌های استادانه تورات است که اسناد مذکور را ضبط و اکنون در اختیار ما قرار داده و در هر صورت وضع اداره ایرانیان را در منطقه مستعمراتی خود در مصر کاملاً روشن نموده. نام الفانتین به جزیره داده شده بود که تجارت عاج در آنجا رواج داشت و در وسط رود نیل در نزدیکی سواحل حبشه قرار گرفته بود و کمبوجیه در لشکرکشی خود از آن نقطه به آن طرف

1- Clitium

2- Idalium

3- Phoenicia

4- Vidarang

5- Libya

6- Arshmes

7- Amyrtaeus

8- Elephantine (Jeb)

9- Cairo

تجاوز ننمود. یهودیان آن منطقه یا اقلای عده‌ای از آنان متعلق به یک «دگل»^۱ یا دسته‌ای بودند که نام فرمانده ایرانی یا بابلی آنها را داشت و ساکنین دیگر این جزیره را زنان و خانواده‌کارمندان مربوط تشکیل می‌دادند که حقوق خود را از حکومت دریافت نموده و در نواحی معینی زندگی می‌کردند.

با اینکه یهودیان ساکن آن منطقه از وظایف سپاهی خود راضی و نیز در کار تجارت خرسند بودند، ولی بین آنها و بومیان جزیره که موبدان موبد «خنوم»^۲ خدای مصری بوده «به شکل بزکوهی» و از دیر زمانی پیش از آمدن یهودیان بنا شده بود جدال شدیدی در گرفت. یهودیان معبد و مذهبی برای قربانی کردن و همچنین ستایش یهوا^۳ خدای آسمانی داشتند مثل معبد عذرا^۴ و نهیمیا^۵ که تنها معبدی است که خارج از اورشلیم از آن اثری مانده است.

در روی اسناد پاپیروس چگونگی ویران شدن این معبد را به دست موبدان خنوم نوشته‌اند و نیز نامه‌هایی که یهودیان برای بنای مجدد معبد خود به حکام ایرانی در مصر و فلسطین و همچنین با گوهی^۶ فرماندار ایرانی ناحیه یهود^۷ که جانشین نهیمیا شده بود نوشته‌اند مطالبی مکشوف می‌گردد. در میان این اسناد آرامی به جز نامه‌های تجاری و اسناد و عقدنامه‌های ازدواج و نوشته‌های بردگان نسخه آرامی کامل از نوشته داریوش که در بیستون نیز حکاکی شده دیده می‌شود.

یهودیان به علت غیبت آرشام^۸ نامه‌های خود را به عنوان با گوهی که در اورشلیم مقرر حکومتی داشته و نیز به پسرهای سن‌بالات^۹ فرمانداری اسرائیل^{۱۰} و سامره^{۱۱}

1- Degel

2- Khnom

3- Yahweh

4- Ezra

5- Nchimiah

6- Bagohi

7- Judaca

8- Arsames

9- Sanbalat

10- Israel

11- Samaria

می‌نوشتند. یوحنا^۱ پیشوای بزرگ مذهبی اورشلیم به نامه آنها پاسخ نداد و عاقبت پیامی به خود آرشام^۲ رسید و درخواستی جدید برای او فرستاده شد.

در یکی از این نوشته‌ها که به جا مانده، پیشوایان مذهبی جزیره الفانتین متعهد شده بودند که دیگر در معبد جدید هیچ نوع حیوانی را قربانی ننمایند و فقط خوردنی و نوشیدنی در آن به کار برند. در اینکه منظور یهودیان از این تعهد برای رضای خاطر آرشام^۳ بود که مذهب زرتشتی داشته و مایل نبود که پاکی آتش را با سوزاندن جسد حیوانات آلوده کنند تردید است؛ زیرا آنچه بیشتر به نظر می‌رسد قوانین خود یهودیان بوده که عذرا نهیمیا^۴ آن را گذارده بود و هرگونه قربانی با آتش را در خارج از معبد اصلی اورشلیم منع کرده بود.

شاهد دیگری بر تمرکز قوانین یهود تحت لوای ایرانیان همچنین دقت آرشام در احوال یهودیان از نامه‌ای درک می‌شود که وی قبل از خرابی معبد جزیره الفانتین نوشته و دستور اجرای مراسم عید فصیح^۵ را بنا بر قانون اسفار پنج‌گانه نوریه یا خمسه موسی^۶ صادر کرده است. در نامه‌های پاپیروسی علاوه بر غیبت آرشام و طغیان‌های متعدد نام «آمیرتائوس»^۷ که خود را پادشاه خطاب کرده در نسخه شماره سی و پنج این پاپیروس‌ها دیده می‌شود.

یکی از نامه‌های پاپیروس که جدیداً انتشار یافته و به زبان آرامی نگاشته شده در موزه بروکلین^۸ موجود است. متن این نامه تاریخ تابعیت مصر را از ایران کمی طولانی‌تر نشان داده یعنی تا اواخر ۴۰۲ ق. م که زمان پادشاهی اردشیر دوم در ایران بوده^۹ یعنی فصل زمستان پیش از انقلاب کوروش صغیر^{۱۰}. محتمل است که مصر هم زمان با آغاز سرکشی کوروش کوچک از اتحاد با ایران بیرون آمده باشد، زیرا نسخه موجود در موزه

1- Johanan

3- Arsames

5- Passover

7- Amyrtaeus

9- Artaxerxes II

2- Arsames

4- Ezra - Nehemiah

6- Pentateuchal Law

8- Brooklyn

10- Cyrus the Younger

بروکلین نشان می‌دهد که منطقه الفانتین هنوز خود را وابسته به سلطنت اردشیر دوم می‌دانسته (زمستان قبل از بازگشت ده هزار نفری یونانیان در ۴۱ ق. م).

نامه پراهمیت‌تری که مربوط به مستعمره الفانتین^۱ است نامه‌ای است درباره مشاغل و کارها که شوابارذکریا^۲ از ناحیه‌ای در مصر به همکارش ایسلا^۳ در الفانتین نوشته و در این نامه به دستگیر شده شاه امیر تائیوس^۴ و به سرکار آمدن نفریتس اول^۵ (۳۹۸ ق. م) که مؤسس فراعنه سلسله بیست و نهم^۶ در ممفیس^۷ بوده اشاره می‌کند. در زمان فرمانروایی امیر تائیوس^۸ یهودیان وضع مرفهی داشتند، ولی با شروع سلسله بیست و نهم که خدای قوچ یعنی خنوم^۹ را ستایش می‌کرد برای یهودیان این منطقه حکم فنا را داشت. بیشتر این یهودیان که وجود معبد خنوم^{۱۰} را خاری در پیکر مذهب خود که پیرو پرستش خدای آسمانی بود می‌دیدند، مبادرت به از بین بردن آن کردند، ولی کامیاب نگشتند، پس از روی کار آمدن سلسله بیست و نهم دیگر از پادگان ایرانی این محل و یهودیان مقیم آن اطلاعی در دست نیست.

آرشام در مصر، به غیر از نظر سیاسی دلبستگی‌های دیگری نیز داشت که به واسطه سرمایه‌گذاری‌های زیاد در آن منطقه به وجود آمده بود این موضوع بر سبیل تصادف از نامه‌های تجاری او که در مصر به دست آمده، معلوم گشته. این نامه‌ها در بسته چرمی مخصوص مکاتبات سیاسی مهر و موم شده کشف شده‌اند.

نامه‌ها در ۱۹۴۴ میلادی به دست کتابخانه بودلیان اکسفورد^{۱۱} افتاده‌اند تعداد آنها دوازده نامه کامل و تکه‌هایی که به زبان رسمی آرامی است که بر روی چرم نوشته شده

1- Elephantine

2- Shewa bar Zacharia

3- Yislah

4- Amyrtaeus

5- Nephertis

6- XXIX - Dynasty

7- Memphis

8- Amyrtaeus

9- Khnom

10- Khnom

11- Oxford Bodleian Library

و شامل نامه‌هایی از «آرشام»^۱ به نیتهور^۲ که از مامورین مصری بوده و امور شخصی املاک وسیع آرشام را در مصر سفلی اداره می‌کرده می‌باشد، نامه‌ها همه مربوط به امور دنیوی یعنی املاک و مضافات آن می‌باشد و شامل جمع‌آوری مالیات، انتقال درآمدهای پدری به پسرش که بعد از او شغل او را در اداره به ارث می‌برده، احضاریه برای حضور در محکمه نواحی تابعه، آزاد نمودن سربازانی که به اشتباه گرفتار شده بودند و یکی هم گذرنامه‌ای متعلق به نیتهور^۳ پیشکار آرشام می‌باشد. به طوری که از مضمون نامه‌ها بر می‌آید بیشتر آنها را آرشام در زمان غیبت خود از مصر نوشته ۴۱۱-۴۱۰ ق. م یکی از این نامه اشاره به مراجعت آرشام نموده و خود وی در آن درباره اغتشاشات و ناامنی‌هایی که در «زمان غیبت ما اتفاق افتاده» نوشته است اضافه بر این‌ها از نامه پاپیروس که در منطقه الفانتین^۴ به دست آمده و اشاره به سرکشی سربازان مصری آن محل نموده می‌گوید «در چهارده سال پادشاهی داریوش شاه وقتی که آقای ما آرشام به نزد شاه رفت» این نوشته‌ها شاهد قابل توجهی در مورد اغتشاش و سرکشی مصری‌ها در ۴۱۰ ق. م می‌باشند.

اختیار ادامه عملیات جنگی پیچیده و بغرنجی را که تیسافرנס^۵ و اسپارتنی‌ها به دنبال جنگ یونان در ناحیه اژه^۶ داشت به زودی با کارهای پنهانی ملکه ایران پری ساتیس^۷ از دست او خارج شد. با موافقت داریوش پسر بزرگ آرشاک^۸ رسماً به ولایت عهدی انتخاب شد. ملکه پری ساتیس از او متنفر بود و با تمام قدرتی که داشت، نقشه پیشرفت کار برادر کوچک‌تر یعنی کوروش را می‌کشید در ۴۰۷ ق. م وقتی که کوروش شانزده ساله شده بود، مادرش موفق شد او را وادار کند تا تیسافرנס را از کار بردارد و فرمانروایی آسیای صغیر را از او بگیرد بهانه این کار را بر این نهاد که چون بیشتر سپاهیان

1- Arsham

2- Netihur

3- Netihur

4- Elephantine

5- Tissaphernes

6- Aegean

7- Parysatis

8- Arsaces

ایران در قسمت‌های غربی شاهنشاهی مستقر شده‌اند هر که فرمانده آنها باشد می‌تواند خود را به آسانی پادشاه خطاب کند. کوروش در آغاز کار اسراف و ولخرجی معمول بعضی از شاهان را پیش گرفت و سیاست زیرکانه تیسافرنس را که اسپارتی‌ها را گاهی با استفاده از آنها و گاهی با کمک از آنها به نفع ایران به کار کشیده بود ترک گفت. و آشکارا به آنها کمک می‌کرد. از کمک‌های مالی که کوروش اکنون به اسپارتی‌ها می‌کرد آنان موفق شدند که جنگ منطقه اگوسپتامی^۱ به نفع خود خاتمه دهد و دست آتن از منطقه روسیه که غله سپاهیان یونان را فراهم می‌کرد کوتاه کند و در نتیجه در ۴۰۴ ق. م آتن در نتیجه قحطی مجبور به تسلیم شد. داریوش دوم شخصاً چندان علاقه‌ای به این امور نداشت در همین سال ناحیه ماد سر به طغیان برداشت و از این رو کوروش را برای تقویت قوای داخلی باز خواندند.

داریوش در طی نبرد بیمار شد و او را به بابل بردند که در همانجا درگذشت با وجود نقشه‌ها و مخالفت‌های مادرش آرشام به پادشاهی رسید و اردشیر دوم نام یافت ۳۵۹-۴۰۴ ولی یونانی‌ها لقب ممنون^۲ یعنی «مرد پرحافظه» را به وی دادند، وی فرمانروای ضعیفی بود که در چنگال مکارانه پری ساتیس و یا زن مکار خود استاتیرا^۳ گرفتار شده بود و اگر خاطرات طبیب یونانی او «کتسیاس»^۴ را باور کنیم، حيله‌گری‌های افراد خانواده‌اش کاملاً وی را مشغول کارهای داخلی کرده بودند.

کوروش صغیر که برای به دست آوردن تاج و تخت مجبور بود به جنگ متوسل شود تیسافرنس^۵ را که به مأموریت و فرمانروایی که اهمیت چندانی نداشت در «کاری»^۶ گمارده بودند و فریناباز^۷ یکی دیگر از فرماندهان را به جانبداری خود واداشت و از این به‌گذار فرماندهی و قدرت نظامی آسیای صغیر را در دست گرفت.

1- Aegospotami

2- Memnon

3- Stateira

4- Ctesias

5- Tissaphernes

6- Caria

7- Pharnabazus

علاوه بر این چون جنگ‌های پلوپونزی^۱ خاتمه یافته بود گروه زیادی از سربازان اجیر شده یونانی بی‌کار مانده بودند که یکی از آنها گزنفون^۲ آتنی بود که با سینه سیس^۳ پادشاه کیلیکیه^۴ نیز به کوروش پیوست و تمامی این دستگاه جنگ به بهانه تصرف ناحیه کوچک و بی‌اهمیت پیزی دی^۵ به راه افتاد.

در سال ۴۰۱ ق.م این سپاه به شصت میلی (۹۵ کیلومتری) بابل رسید و در ناحیه کوناکسا^۶ با سپاهیان اردشیر و ابروکوماس^۷ فرماندار تابعه سوریه روبه‌رو شدند. سپاه کوروش با شکست مواجه شد و شخصاً برای کشتن برادر به وی حمله برد و خود نیز از بین رفت. بقیه داستان را مشروحاً از زبان گزنفون در شرح بازگشت ده هزار یونانی بی‌پناه که با سختی خود را از قلب بین‌النهرین به کرانه دریای در تراپزوس^۸ رسانیدند می‌توان شنید.

سرکشی کوروش صغیر بر ضد برادر خود اردشیر دوم، سخت‌ترین ضربه‌ای بود که بر پیکر بیمار شاهنشاهی هخامنشی وارد آمد این خود نه تنها نمایان ضعف و اغتشاش داخلی شاهنشاهی بود، بلکه ایران از نظر جهانی رو به انحطاط نهاد زیرا کوروش صغیر با اینکه یاغی محسوب می‌شد، ولی از نظر شخصیت نسبت به برادرش اردشیر برتری داشت. وی با اینکه جوان بود، ولی در امور نواحی غربی شاهنشاهی ایران که حائز اهمیت فراوان بودند مجرب و کارآزموده بود و اینکه تیسافرن^۹ و فرناباز^{۱۰} نیز به همراهی وی خواستند خود معرف اهمیت و شخصیت اوست اگر کوروش صغیر در عرصه سیاست برنده می‌شد، امکان داشت که شاهنشاهی هخامنشی را از شالوده سنن و آداب فرمانروایی شرق بیرون آورد و بیشتر به طرف حقایق تمدن آن زمان مغرب زمین بکشانند. گرچه یونانیان در سیاست، دشمن شاهنشاهی هخامنشی بودند، ولی

1- Peloponnesia

3- Syennesis

5- Pisidia

7- Abrocomas

9- Tissaphernes

2- Xenophon

4- Cilicia

6- Cunaxa

8- Trapezus

10- Pharnabazus

نفوذ فرهنگی به خصوص را در شاهنشاهی ایران رسوخ دادند. تمدن یونانی یا تمدن «هلنیزم»^۱ که در سراسر آسیای صغیر نفوذ کرده بود همه نواحی تابعه را در مشرق شاهنشاهی ایران به برگزیدن لباس و آداب و رسوم یونانی متمایل کرده بود و زبان یونانی ولیدیا و لیسیان^۲ زبان عمومی آن منطقه شده بود از همه بیشتر در نیمه اول قرن چهارم مصر و قبرس و فینیقیه^۳ به دایره نفوذ فکری و معنوی یونان کشیده شده بودند. در تغییر و تحولات بعدی تاریخ هخامنشی شاهان بزرگ هرگز به رسوم و اوضاع واقعی آسیای صغیر تسلط نیافتند. ناسپاسی و نمک به حرامی اسپارت که به جای همراهی با شاهنشاه بزرگ به جانبداری از کوروش صغیر برخاست چنین می‌رساند که اسپارت‌ها به خوبی بر این امر واقف بودند که در آسیای صغیر طرف مستقیم آنان اصولاً ایران نبوده است و تیسافرن هم که با وضع شرقی شاهنشاهی آشنایی کامل داشت پس از اینکه به دست پادشاه اسپارت «آزیسیلا»^۴ شکست خورد، کم‌کم با دسیسه ملکه پری سات^۵ به کلی از میدان عمل خارج شد.

تقریباً تمام دوران سلطنت اردشیر دوم صرف مبارزه با قبائل کادوسی‌ها^۶ که زمان پدرش سر به نافرمانی برداشته بودند شد. اردشیر فرصت توجه به اوضاع آسیای صغیر را نداشت و پس از خلع ید از تیسافرن^۷ که بر آن منطقه تسلط کامل داشت، برتری سیاسی ایران که تا آن زمان در آسیای صغیر حفظ شده بود، کم‌کم از میان رفت. با مرگ اردشیر دوم در سال ۳۵۸ ق. م. کشورهای تابعه شاهنشاهی تقریباً از پیکره اصلی جدا شده بود توانایی و پشتکار خارق‌العاده جانشین او یعنی پسرش اردشیر سوم معروف به دراز دست (۳۳۸-۳۵۸ ق. م) که حقاً باید او را آخرین فرمانروای قادر شرق نزدیک و واپسین شخصیت بارز هخامنشی دانست موجب جان گرفتن مجدد شاهنشاهی شد

1- Hellenism

2- Lycian Lydian

3- Egypt, Phoenicia Cyprus

4- Agesilaus

5- Parysatis

6- Cadusian

7- Tissaphernes

وی ابتدا برای جمع‌آوری و اتحاد نواحی تابعه از سوریه و فینیقیه شروع کرد. در این موقع مصر نیز از این دو در طغیان‌ش علیه شاهنشاهی حمایت می‌نمود و در این گیرودار یونان برای کمک به سلطنت نخت هار هابی^۱ در مصر دوشادوش مصریان می‌جنگیدند، ولی اردشیر سوم سرانجام در سال ۳۴۳ مصر را مطیع شاهنشاهی هخامنشی نمود و اهالی آن کشور را شدیداً سیاست کرد. در آسیای صغیر نیز توابع و شاهزاده‌نشین را که کوس خودسری می‌نواختند به اطاعت درآورد و در این ناحیه بود که به واسطهٔ پیدایش قدرت سومی به اسم سلطنت مقدونیه که توان نظامی و سیاستش دست کمی از ایران و یونان نداشت مزاحمت دیگری را فراهم آورد. موفقیت‌های اردشیر سوم زادهٔ هیچ‌گونه پیش آمد تاریخی نبود، بلکه شخصیت سرسخت و عدم ترحم او نسبت به سرکشان وی را فاتح جنگ‌ها و آخرین شخصیت بزرگ هخامنشی نموده و با مسموم شدن او به دست «باگواس»^۲ که از خواجه‌های حرمرسا بود، نشان انقراض شاهنشاهی هخامنشی هویدا گردید.

هنگامی که باگواس^۳ سرگرم این بود که آرسس^۴ پسر اردشیر را به جای وی بر تخت نشاند، فیلیپ پادشاه مقدونی که در جنگ «چارونیا»^۵ در سال ۳۳۸ ق.م به استقلال یونان خاتمه داده و ایالات مختلف یونان را متحداً تحت نظر کورینث^۶ گذارده بود آمادهٔ حمله به ایران شد و در سال ۳۳۶ سپاهی مرکب از ده هزار مرد جنگی به فرماندهی آتالوس^۷ و پارمنیون^۸ به طرف آسیای صغیر حرکت داد تا ایالات یونانی زبان آن دیار را آزادی بخشد. این خود بهانه‌ای برای بروز انقلاب در مصر شد. در اختلافی که سریعاً بین باگواس خواجه و آرسس به وجود آمد، منتهی به قتل آرسس و خانواده‌اش شد. با گواس داریوش را که نوادهٔ اردشیر اول و تنها کسی بود که از دودمان هخامنشی از

1- Necht - har - habi

2- Bagoas

3- Bagoas

4- Arses

5- Chaeronea

6- Corinth

7- Attalus

8- Parmenion

چنگال قتل‌عام خونین با گواس و اردشیر سوم نجات یافته بود به پادشاهی دعوت نمود.

داریوش سوم کدومانوس^۱ (۳۳۶-۳۳۰ ق.م) آخرین فرد هخامنشی بود که در وجودش اثری از آتش خانوادگی و لیاقت اجدادی دیده می‌شد و شخصاً نیز مردی دلیر بود و مصری‌ها را به آسانی مطیع کرد، ولی بی‌اعتنایی وی نسبت به قدرت مقدونیه و خطری که از آن، شاهنشاهی ایران را تهدید می‌نمود قابل سرزنش است.

فیلیپ همان سالی که داریوش به شاهی رسید، کشته شد و تاج و تخت مقدونی به پسر فعال و جوان او اسکندر^۲ رسید.

در تابستان ۳۳۴ ق.م اسکندر سپاهیان نیروی غربی ایران را در کنار رودخانه گرانیکوس^۳ شکسته و پراکنده کرد سال بعد داریوش سوم به طرف غرب لشکرکشی نمود و در نزدیکی ایسوس^۴ از اسکندر شکست خورده فرار نمود و خانواده‌اش به عنوان اسیران جنگی به دست سپاهیان اسکندر افتادند. هنگامی که اسکندر سرگرم فتح مصر بود، داریوش نیروی تازه‌ای گردآورد در اول اکتبر ۳۳۱ ق.م در دشت اربیل^۵ در برابر نینوا که خرابه‌های آن یادگار اولین پیروزی سلسله هخامنشی و کورش اول بود برای آخرین بار سپاهیان هخامنشی در جلال و جبروت لباس‌های گوناگون ممالکی که تشکیل آن شاهنشاهی عظیم را می‌دادند به میدان کارزار کشیده شد و در همان نزدیکی در «گواگاملا»^۶ تا سرحد نابودی درهم شکسته شد.

گواگاملا آخرین صحنه نبرد هخامنشی نبود، زیرا داریوش از آن مهلکه جان سالم به در برده و به طرف همدان فرار کرد، ولی در آنجا به دست یکی از اقوام خود به نام بسوس^۷ کشته شد. بسوس تاج و تخت هخامنشی را غصب نموده خود را اردشیر

1- Kodomannos

2- Alexander

3- Granikos

4. Issos

5. Erbil

6. Gaugamela

7. Bessos

چهارم خوانند.

در ابتدا وضع خوب به نظر می‌رسید، زیرا مرکز قوای ایران در قسمت شرقی شاهنشاهی هنوز دست نخورده و هرج و مرج و احساسات ملی مختلفی که بین دول غربی وجود داشت در آن جا راه نیافته بود با وجود این در مقابل اسکندر که بیشتر رعب فتوحات برق آسایش موجب وحشت مردم شده بود نتوانست مقاومت نماید و در ۳۲۷ ق.م اردشیر چهارم یا بسوس^۱ نیز شکست فاحشی خورد.

اسکندر مقدونی تحت تأثیر باده‌گساری و در یک لحظه مستی و با به‌خاطر انتقام‌جویی از سوختن اکروپل^۲ به دست ایرانیان کاخ شاهنشاهی تخت جمشید را به آتش کشید و از تصادف روزگار شعله‌های آتش اسکندر نقوش تخت جمشید را نتوانست نابود سازد، زیرا اطاق‌های چوبی و سنگی و نقوش پلکان‌ها و همچنین لوحه‌هایی که حکایت از نظم کار و اجرت کارگران می‌کرد در زیر خروارها خاک از گزند بیشتر محفوظ ماند.

بی‌شک گزند حوادث و اثرگذشت زمان در مورد نقوش و ذخائر تخت جمشید از فاتحین مقدونی مخرب‌تر بود. پس از شکست شاهنشاهی گرچه امور اداری نواحی تابعه از میان رفت و دولت جدید به اداره امور پرداخت، موجودیت سنن هخامنشی به سرعت روبه فنا نهاد. پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م اتحاد نواحی شاهنشاهی از هم گسیخت و قسمت‌های شرقی به دست مردی افتاد از نسل مختلط ایرانی و یونانی به نام «سلوکوس»^۳ بود وی که سرکرده سپاه اسکندر بود و اسکندر به عنوان پادشاه وی را به فرمانروایی ساتراپی بابل که موقتاً مرکز بین‌النهرین و ایالات ماوراء آن شده بود برگزید، ولی دیری نپایید که مناطق شرقی تحت نفوذ سلوکوس درآمدند و سلوکوس به ایجاد شهرهایی که سکنه آنها از یونانیان بودند اقدام کرد و این شهرها پس از آن به نام

1. Acropolis

2. Acropolis

3. Seleucus

انطاکیه و سلوکیه معروف شدند.

بنای این شهرها آغاز گسترش بود که سراسر آسیای غربی را با تمدن هلنیک^۱ آشنایی داد یعنی رسوم و آداب یونانی در سراسر این منطقه نفوذ یافت. گسترش این تمدن علاوه بر اینکه فرهنگی یکسان را متداول نمود، تسلط نو فرمانروایی سلوکی‌ها را بر اقوامی از نژاد و مذهب گوناگون نیز مستحکم کرد. اقوامی که شاهنشاهی هخامنشی هرگز نتوانسته و یا نخواسته بود که آنها را به یک شکل و آئین مشترک در آورد. در این میان نیز گروهی از سربازان بی سلاح و بی‌کاره که تشنه قطعه زمینی برای سکونت و زراعت و امرار معاش خود بودند از داخل یونان و مقدونیه که دچار فقر و فاقه شده بودند قطع امید نموده و چون فرصتی برای تأمین زندگی نوینی یافتند بدین سو روی نهادند، یونانی‌ها برخلاف هخامنشی‌ها که اصول سیاسی اداره ممالک تابعه خود را بر مبنای اصول اداری آشوری‌ها مستقر کرده بودند در اداره این قبیل امور تجربه بیشتری داشتند. آنها در طول زمان جنگ‌های گوناگون به وجود سرزمین‌های توسعه نیافته و بکری پی برده بودند که امکان استفاده از آنها بی‌شمار بود و نیز به این نکته پی بردند که وجود یک شاهراه سراسری در آسیا که از غرب به طرف هندوستان و چین برود برای وضع اقتصادی مناطق پر جمعیت شرقی مدیترانه (لوان‌تین)^۲ و بلکه برای تمام حدود مدیترانه مؤثر و مفید خواهد بود.

در فصول گذشته این کتاب توجه ما بیشتر به موفقیت‌های هنری هخامنشی و کیفیت و شایستگی مخصوص تمدن آنها نسبت به پیشینیان آنان یعنی مادی‌ها بود شک نیست که اگر کاوش‌های باستانی در ایران و خاورمیانه ادامه یابد اطلاعات جدیدی می‌توان به این مجموعه اضافه نمود. نه تنها از نظر اشیاء صنعتی هنر و فرهنگ به عظمت هخامنشی پی خواهیم برد، بلکه امید بسیار است که اسناد و مدارکی نظیر

1- Hellenic

2- Levantine

آنچه در غارهای وادی دالیه^۱ در اردن^۲ به دست آمده کشف شود تا اطلاعات بیشتر و جامع‌تری از وضع اداری و سیاسی این مناطق در زمان تسلط هخامنشی به ما بدهد.

راز عظمت و سر موفقیت هخامنشی‌ها

اگر شاهنشاهی هخامنشی را با حکومت‌های پیش‌تر از آن یعنی مصر و آسور و بابل مقایسه کنیم، بدین نتیجه خواهیم رسید که هخامنشی‌ها مقام و موقعیتی شایان و برتر از همه داشته‌اند. سبب و دلیل این موفقیت شیوه رفتار و نحوه اداره امور مملکت و حسن انتخاب در به کار بستن قدرت به دست آمده بود که همه آفریده فکر بلند شاهان هخامنشی بوده که خود صورت و شکل نوینی به نحوه کشورگشایی و جهانداری داد. جایی که آسوری‌ها از تسلط و به بندگی در آوردن اقوام دم می‌زدند و با خیرگی و ولع به غنائم نظر می‌دوختند، کوروش کبیر خود را مظهر آزادی‌بخش می‌شناخت و داریوش و خشایارشا خود را برگزیده مقامی الهی برای اجرای این نظام و قوانین نوین می‌دانستند. و نیز اگر شاهنشاهی هخامنشی را با دو امپراطوری قدیم بسنجیم شباهت آنان را بیشتر به امپراطوری مقدس روم خواهیم دید تا زمان فرمانروایی «اگوست»^۳ امپراتور روم و از نظر قدرت فعاله اداره امور شاهنشاهی هخامنشی نظام جدیدی به وجود آمده بود که سهم بزرگی در موفقیت آنها در کشورگشایی و فرمانروایی بر ایالات و کشورهای متفرقه داشت. چه بسیار ممالکی بودند که داوطلبانه به زیر سلطه این شاهنشاهی در می‌آمدند، و با مردم سرزمین‌هایی که تازه به شاهنشاهی می‌پیوست با عدل و مساوات رفتار می‌شد نه ظلم و بیدادگری و غارت، اداره امور داخلی و روش اقتصادی هرجا به حالت قبلی خود واگذار می‌شد و از این رو بود که فنیقیه^۴ کیلیکیه^۵ پس از پیوستن به شاهنشاهی هخامنشی صنعت‌گری و تجارت خود را به روش قدیم

1- Wadi Daliyeh

2- Jordan

3- Augustus

4- Phoenicia

5- Cilicia

خود ادامه می‌دادند. در بین‌النهرین بنا به مدارک به دست آمده پس از تسلط هخامنشی هنوز معابد به حال سابق خود مرکز فعالیت تجاری شهرها را تشکیل می‌دادند و این همان وضعی بود که از زمان سومریان^۱ داشتند. در نتیجه استقرار امنیت تحت لوای شاهنشاهی عبور قافله‌ها در خشکی و مرور کشتی‌ها در دریاها رو به ازدیاد نهاد و ضرب و رواج سکه در امر تجارت سهیلات فراوان به وجود آورد. از همه مهمتر برقراری یک عیار قانونی برای انواع فلزات قیمتی به نسبت خالص بودن آنها بود که به امر داریوش صورت گرفت. گرچه سکه‌های طلا یا دریک‌های ایرانی^۲ در همه جا رواج نداشت و تعداد زیادی از سکه‌های شاهنشاهی با مقیاس سکه‌های ایرانی ضرب نشده بود ولی اندازه یا مقیاس شاهی در سراسر توابع شاهنشاهی شناخته شده و رایج بود. (شکل ۵۱)

در همین هنگام، دور از مرکز تجارت و غوغای شهرها ترقی و پیشرفت نوینی به حومه شهر و زمین‌های کشاورزی و دهستان‌ها روی آورده بود در نواحی تابعه فرمانروایان قسمت عمده‌ای از املاک سلطنتی را برای مخارج محدوده فرمانروایی خود و تهیه کارگر و سرمایه برای آبادی آن ناحیه مورد استفاده قرار می‌دادند. ایرانیان که نسبت به کشاورزی توجه و احترام فراوان داشتند، اعتقادات مذهبی آنان را از خرابی و آلوده نمودن زمین‌های بیرون شهر باز می‌داشت و این ادعا بازنظری به گفتار آرسیتز^۳ فرماندار «داسیلیوم»^۴ تأیید می‌گردد که گفته است: «من نمی‌توانم به کناری ایستاده و بی‌اعتنا به سوختن مزارعی از آنچه شاهنشاه به دست من سپرده بنگرم.» به طور کلی اشراف‌زادگان ایرانی نه تنها به حفظ ظواهر امر و سطحی مناطق تحت نفوذشان علاقه و حس مسئولیت شدید نشان می‌داده‌اند بلکه در برقراری امنیت و حفظ قانون آن نواحی نیز سعی بسیار داشتند.

1- Summerian

2- Gold Daricks

3- Arsites

4- Dascylium

فرمانروای هر ایالت به منزله حاکم مستبد آن ایالت نبود، بلکه عضوی از سازمان کشوری بود که نسبت به رتبه و موقعیت اداری خود آن چنانکه از او انتظار می‌رفت انجام وظیفه می‌نمود.



ش ۵۱ الف سکه لیدی گنجینه تخت جمشید ب دریک زرین داریوش ج سکه نيسافرن

استقرار حکومت قانون به دست داریوش کبیر به انجام رسید و از نوشته‌های او چنین به نظر می‌رسد که به نقش قانون‌گذاری خود اهمیت بسیار می‌گذشته و آن را از هر کار دیگر برتر می‌دانسته است.

مجموعه قوانینی که داریوش اعلام و منتشر نموده چیز تازه نبود، بلکه تدوین قوانین قضات و یا تصمیمات قانونی که آنها را «دات»^۱ می‌نامیدند بوده و این کلمه عیناً در اوستا نیز به عنوان فرمان آسمانی ذکر شده. گرچه از قوانین داریوش قسمت‌های مهمی در دست نیست و حدود اجرای آنها در ممالک مختلف بر ما پوشیده است، در سراسر ممالک تابعه قوانین مادی‌ها و پارسی‌ها^۲ ضرب‌المثل درستی و سخت‌گیری در امور قضایی شدند و آنچه به اجرای قوانین و کفایت اداره دادگستری کمک نمود یکی آزداکارا^۳ یا افسران تبلیغاتی بودند و دیگری سبک پست‌خانه سلطنتی و حفظ راه‌های خوب مثل شاهراه مشهور بین سارد^۴ و شوش که اخیراً کشف شده است.

نوشته‌های سلطنتی جای هیچ‌گونه شک و تردید را برای ما نمی‌گذارند که

1- Dat

2- Medes-Persians

3- Azdakara

4- Sardis

شاهنشاهان هخامنشی فکری بلند و احترامی زیاد نسبت به امور مذهبی در اجرای قدرت و قوانین امور سلطنت داشته‌اند و عدم تحمیل مذاهب و اعتقادات خارجی به ایالات و ممالک متصرفه از کیفیت برجسته و روشنی فکر ایرانیان آن زمان بود و پاکس پارسیکا^۱ سند این‌گونه حوادث نظیر تعمیر مراکز مقدسه بابل و معبد یهوه^۲ خدای آسمانی یهود در اورشلیم که به فرمان کوروش دوباره بنا شد و هدیه گاوآپیس^۳ در ممفیس^۴ و نیایش خشایارشا به درگاه آپولو^۵ در برانشیدائی^۶ برای موفقیت‌های خود شاهی بر این مدعاست.

اینکه هخامنشیان در روش تجامع معتقدات گوناگون و محترم شمردن مذاهب مردمان دیگر منحصر به خود بوده‌اند در جایی ضبط نشده است و عدم تحمیل اعتقادات مذهبی به دیگران از مواردی بوده که در نتیجه ایمان به یک خداوند و در عین حال احترام گزاردن به خدایان مذاهب دیگر که آمیخته با دوراندیشی و خردمندی بوده در باطن بومیان این سرزمین وجود داشته.

در هیچ جا مشهود نیست که ایرانیان اهورا مزدا^۷ و یهوه^۸ را یکسان دانسته و هر دو را مظهر تجلی خدای بزرگ آسمانی بشناسند. هم داریوش و هم خشایارشا زمانی که فرمانروایی خود را در پناه اهورا مزدا اعلام کرده‌اند (هخامنشیان اهورا مزدا را پادشاه اصلی. خود را پادشاه اسمی سرزمین خود می‌دانستند)^۹ به این نکته نیز با احتیاط کامل توجه داشته‌اند «و خدایان دیگری که وجود دارند» کوروش نیز در بابل از خدایان بابل برای فتوحات خود سپاسگزاری می‌کند میل خود را به شناختن قدرت آنها نشان می‌دهد در حالی که خود را بنده قدرت مطلق اهورا مزدا خدای دانا و بزرگترین خدایان می‌داند. نسبت هخامنشی‌ها به خصوص داریوش اول با زرتشت پیغمبر که در تحقیقات

1- Pax Persica

2- Yahweh

3- Apis bull

4- Memphis

5- Apolo

6- Branchidae

7- Ahuramazda

8- Yahweh

9- Theocracy

کنونی وجود او را در اطراف سنه ۶۰۰ ق.م دانسته‌اند، بسیار مورد بحث قرار گرفته و نتایج ضد و نقیضی را به بار آورده. در اعتقاد خود به مزدا^۱ و «ثنویت» و اصطلاحات دیگری که در سنگ نبشته‌های داریوش و خشایارشا به چشم می‌خورند کتاب مذهبی اوستا^۲ را که ادبیات پارسی قدیم است که به وسیله ایرانیان و پارسیان مقیم هند محفوظ مانده است، به یاد می‌آورد. در فصول مختلف کتاب که شامل سوره‌ها و سرودهای مذهبی و مطالب تاریخی است قسمتی مربوط به سرودهای مذهبی به نام گاتا^۳ وجود دارد که از قدیمی‌ترین سرودهای مذهبی بوده. اطلاعاتی دربارهٔ شخصیت زرتشت به ما می‌دهد و قسمت‌های دیگر از زبان‌های محلی از بین رفتهٔ باکتری‌ها^۴ و خوارزم^۵ یعنی محل اصلی زندگی زرتشت در آن دیده می‌شود. شباهتی که بین مرثیهٔ داریوش و گاتاها وجود دارد جمعی از دانشمندان را به این خیال انداخته که داریوش در حقیقت مطالب این مرثیه را از اوستا نقل کرده است. در عین حال هرتسفلد^۶ و اولمستد^۷ که تذکرهٔ اوستا را از نو مطالعه و ترتیب داده‌اند چنین عقیده دارند که گشتاسب شاه^۸ که اولین پیرو زرتشت بوده همان هیستاسپس^۹ (گشتاسب) فرمانروای پارتیا و هیرکانیا و پدر داریوش بوده است. از این رو معتقدند که داریوش در زمان طفولیت تحت تأثیر آئین زرتشت قرار گرفته است. زیرا اولاً زبان از بین رفتهٔ گاتاها^{۱۰} با زبان پارسی قدیمی که نوشته‌های هخامنشی بدان نگاشته شده شباهتی ندارد گو اینکه پاره‌ای از عبارات تصادفاً شبیه به هم در آمده‌اند دوم در اینکه هیستاسپس هخامنشی^{۱۱} همان گشتاسب^{۱۲} شاهنامه باشد شک و تردید بسیار در میان است، زیرا در اوستا آنچه دربارهٔ دودمان گشتاسب گفته شده، با تاریخ هخامنشی غرابت دارد. و

1- Mazdaism

3- Gattas

5- Choresmia

7- Olmsted

9- Hystaspes

11- Achaemenid Hystaspes

2- Avesta

4- Bactria

6- Herzfeld

8- King Gushtasp

10- Gattas

12- Gushtasp

دیگر اینکه هوتاوسا^۱ همسر گشتاسب و اولین کسی که به وسیله زرتشت به آن آئین گرویده نمی‌تواند همان آتوسا^۲ باشد که همسر داریوش بزرگ بوده نه مادر او. در اوستا از هیچ یک از هخامنشیان ذکری نشده، ولی بی‌گمان زرتشت و داریوش حاصل یک محیط معنوی و عقلائی بوده‌اند^۳ گو اینکه مسلماً زمینه و پرورش وضع اجتماعی آنها اختلاف بسیار داشته است.

استووه^۴ و دیگر دانشمندان در این مورد که هخامنشی‌ها و زرتشتی‌ها یکدیگر را نادیده گرفته‌اند، بحث و گفت‌وگوی فراوان دارند، همچنین در این مورد که آنچه درباره پادشاهان غرب ایران حکایت شده از روی اوستا بوده است تباین نظر وجود دارد. بی‌شک سهم زرتشت در رسالت بین خدا و انسان و وظیفه‌ای که اهورامزدا به وی محول نموده به وسیله داریوش و خشایارشا تقلید شده و این دو نیز خود را مجریان چنین وظیفه نامیده‌اند.

از نوشته‌های خشایارشا که در تخت جمشید کشف شده چنین بر می‌آید که وی حتی خود را رسول و مجری سرنگون ساختن دیوها^۵ در نواحی غربی ایران و درهم کوبیدن معابد آنان دانسته. این دیوان یکی الهه آسمان و دیگری الهه هوا بوده‌اند که اهورامزدا آنان را خوار داشته. در این نوشته‌ها خشایارشا مقام نجات دهنده و یا سائوشیانت^۶ را یافته و این همان مقامی است که در فصولی از اوستا به زرتشت یا نجات دهنده‌ای که زرتشتیان انتظار ظهورش را داشتند، داده شده. اگر به مناسبت این ادعا زرتشتیان هخامنشی‌ها را قبول نداشته‌اند، پس موجب تعجب است که در اوستا هیچ ذکری حتی بر ضد آن نرفته است و آنچه بیشتر موجب حیرت است در تاریخ احوال هخامنشی که به وسیله مورخین کلاسیک نوشته شده نامی از زرتشت برده نشده

1- Hutaosa

2- Atossa

3- Intellectual Cimala

4- Stouve

5- Daevas

6- Saoshyant

به خصوص مورخینی مانند هرودوت^۱ کزنفون^۲ و استرابو^۳. شاید بتوان به این نتیجه رسید که سهم هخامنشیان در امور مذهبی نواحی غربی ایران همان بوده که زرتشت در نواحی شرقی این کشور داشته هر دو در سطح مختلف اجتماعی و بدون برخورد و نقادی با یکدیگر به کار خود مشغول بوده‌اند. و وجود متضاد مورد اعتقاد هر دو بوده، زیرا در اوستا آنگرامینیو^۴ یا اهریمن که روح بدکاری است مخالف و ضد اهورا مزدا^۵ قرار گرفته در صورتی که داریوش دو نیروی مخالف اصلی را یکی آرتا^۶ قانونی آسمانی و دیگری «دروج» یا دروغ^۷ دانسته است که الهه بدطینتی و بدکاری بوده است اینکه تا چه حد این شباهت اصطلاحی ثمره ترتیب و رشد در یک محیط مذهبی بوده ما نمی‌دانیم، ولی شاید مذهب متداول دوران هخامنشی و زرتشتی را بتوان مذاهبی هم طراز دانست که در یک منبع سرچشمه گرفته و به موازات یکدیگر پیش رفته‌اند در حالی که روش مذهب زمان هخامنشی به آن حد که زرتشتی در ایمان مزدایی^۸ سخت‌گیر و متعصب بوده و در انجام مراسم نیایش و نماز تهذیب روا می‌داشته نبوده است. شاید مزداپرستی را که در قرن هشتم ق. م در مناطق مادی رواج داشته از مذهب مزدایی که جنبه اخلاقی و عمومی داشته و زرتشتیان مروج آن بوده‌اند، جدا کنیم، ولی تشخیص این مسئله به واسطه ابهامی که در اصول مذهبی در نوشته‌های اوستا وجود دارد مشکل است. این نظر است که سهم مهمی را که مغ^۹ در این آئین داشته مورد تردید قرار می‌دهد، زیرا وظیفه و مقام و شیخوخیت و رهبری مذهبی مغ‌ها به خصوص در ولایات غربی ایران و آناتولی^{۱۰} در آسیای صغیر فوق‌العاده زیاد بوده و در این نواحی بود که اوراتی و پارسوا^{۱۱} با هم در تماس دائم بوده‌اند.

1- Herodotus

3- Strabo

5- Ormuzd

7- Druj (The Lie)

9- Magi

11- Uratru-Parsua

2- Xenophon

4- Angra Mainyu

6- Arta

8- Mazdaism

10- Anatolia



ش ۵۲ آتشکده با نقش مغ از قیصریه، ترکیه



ش ۵۳ مادی در حال ستایش نقش برجسته در سکاوند - هرسین (کرمانشاه) قرن هفتم ششم ق. م

گروه مغ‌ها یکی از پنج قبیلهٔ بومی ایران بوده‌اند که هردوت^۱ از آنها یاد کرده است و به نظر می‌رسد که جنبهٔ اتحاد مذهبی آنها بیش از جنبهٔ عشیره‌ای بوده است (شکل ۵۲) سه قبیله از آنها را می‌توان شناخت، ولی دومین قبیله از این پنج قبیله آریزانتوی^۲ بوده که متشکل از آریا و زانتواست و احتمالاً از نژاد آریایی^۳ خالص بوده‌اند و پرستش مزدا در بین این دسته در ابتدا آغاز شده است. در مراحل اولیه زمانی که آریایی‌های مزداپرست^۴ در نواحی اوراتی و ماد^۵ سکنی داشتند مذهبشان در زیر ردای مغ‌ها با مراسم قربانی‌ها و آتش‌پرستی و نوشیدن هوما^۶ و نجوم پوشیده شده بود. در منطقه شرقی ایران مزداپرستی به وسیلهٔ زرتشت صورت پاک‌تر و خالص‌تری به خود گرفت و در مقابله با مغ‌ها بر اخلاق و صفات عمومی اعیان‌زادگان غرب و رسوم سادهٔ قبائل کوچ‌کننده افکار دموکراسی که در شرقی متداول بود، با مذهب به هم آمیخته است. البته این نظریه فقط جنبهٔ حدس و احتمال دارد. در این که زرتشت سهم مغ‌ها را به کلی رد کرده است شک و تردید کرده‌اند و امکان اینکه موارد اخلاقی زرتشتی را مغ‌ها به نواحی غربی ایران برده‌اند بسیار است خلاصه در این مورد ما به کلی در ابهام مانده‌ایم و آنچه می‌توانیم بگوییم این است که از مغ‌ها هم مانند هخامنشی‌ها در اوستا ذکر نشده است. باید به این نکته توجه داشت که مغ‌ها اصولاً جنبهٔ موبدان را داشته نه حکمای الهیات را، ولی به‌طور کلی روش آنها منافی با عقاید دینی زرتشت یا هخامنشی‌ها نبوده است.

هخامنشی‌ها و زرتشتیان علاوه بر اینکه به دو جزء متضاد معتقد بوده‌اند یعنی خوبی و بدی و پرستش مزدا. آتش‌پرستی نیز از موارد مذهبی ایشان بوده (شکل ۵۳) موبدان زرتشتی را اترآوان و نگهبانان آتش می‌نامیدند^۷ و چنین به نظر می‌رسد که مغ‌ها

1- Herodotus

2- Arizantoi

3- Aryans par excellence

4- Aryan Mazdaens

5- Urartu-Media

6- Haoma

7- Athraban

فقط موبدانی بوده‌اند که ذبح قربانی‌های مذهبی به عهده آنان بوده است. به طوری که هردوت درباره آنها گفته است رسم قربانی حیوانات که به دست مغ‌ها انجام می‌گرفته کاملاً شبیه رسم قربانی آریایی‌های ودیک^۱ بوده و دیک‌ها بر دیگر اقوام آریایی قدمت داشته‌اند. ارتباط آتش پرستی و مزدا را در آئین زرتشت و هخامنشی نمی‌توان به تحقیق بیان کرد.

در کتیبه‌ها و نقوش قبرهای هخامنشی شاهنشاه را درحالی که در مقابل محراب آتش‌گاه ایستاده و شکل بالدار^۲ اهورمزدا در بالای سر او پرواز می‌کند نشان می‌دهد اگر بخواهیم عقیده هینز^۳ باستان‌شناس را در مورد آتش پرستی مسلم زرتشتی‌ها قبول کنیم پس باید وجود این نقوش و آتشکده‌هایی را برای حفظ آتش مقدس در پاسارگاد به وسیله کوروش و در نقش رستم به وسیله داریوش (عکس ۴۳ صفحات آخر کتاب) ساخته شده بودند شاهد بلاشک زرتشتی بودن هخامنشی‌ها بگیریم این امکان نیز می‌رود که داریوش مخالف مغ‌ها بوده و اینکه در نوشته‌های بیستون گفته است که آتشکده‌هایی را که گوماتای مغ^۳ ویران کرده بود، دوباره ساخته است خود شاهد مخالفت مغ‌ها با این نوع آتشکده‌ها می‌باشد. ولی باید دانست که از زمان سلطنت خشایارشا به بعد مغ‌ها با هخامنشی موافق شدند و تقویم زرتشتی در سراسر ایران رواج یافت و این تنها سند ما در مورد پذیرش عتاید زرتشت به وسیله هخامنشی است. اختلاف دیگری که بین زرتشیان و هخامنشی‌ها بوده، در روش تدفین مردگان است، زیرا هخامنشی‌ها مردگان خود را دفن می‌کردند، ولی زرتشت برای آنکه خاک آلوده نشود، تدفین مردگان را منع کرده بود. ممکن است که از طرفی نفوذ مغ‌ها و از طرف دیگر ظهور مذاهب پیش از زرتشت منجر به ترویج روش‌هایی شد که در بسیاری از جهات با احکام زرتشت مخالف بوده است و شاید از همین جهت است که در نقوش

1- Vedic Aryans

2- Hins

3- Gaumata the Magian

تاریخی خشایارشا درحالی که گاوی را در معبد تروجان آتنا^۱ قربانی می‌کند، نشان می‌دهد و نیز بنا بر الواحی که در تخت جمشید به دست آمده، آشامیدن مشروب سکرآور هوما^۲ که مشروب دینی بوده و زرتشت آشامیدن آن را منع کرده بوده، مجدداً رواج یافته است.



ش ۵۴ مدال زرین و مهر استوانه‌ای (مجموعه شخصی) قرن پنجم ق.م

هردوت^۳ که از دیده یک یونانی به جهان آن زمان می‌نگریست، از این‌که ایرانیان از خدایان خود مجسمه‌هایی نساخته بودند در تعجب بوده است. و این خود حقیقتی است که ایرانیان از ساختن بت‌ها و بنا کردن معابد اجتناب می‌ورزیدند و فقط شکل نمونه‌ای از اهورا مزدا را که تقلیدی از آسور^۴ خدای آسوریان بود به کار می‌بردند، ولی پیش آمده‌ای مؤخرتر در صدق گفته هردوت تا اندازه‌ای شک و تردید را به بار می‌آورد قبل از زمان زرتشت آریایی‌ها میترا^۵ خدای آفتاب و آناهیتا^۶ خدای مادر را ستایش می‌کرده‌اند. بین غنائمی که سارگون دوم^۷ و شلمانسر سوم^۸ از این نواحی به دست آورده‌اند، مجسمه‌هایی نیز وجود دارد. بروسوس^۹ بابلی می‌نویسد که چگونه اردشیر اول معابدی برای آناهیتا و میترا در مراکز ایالات برپا کرده بود و از قراری که در نوشته‌های او نام میترا و آناهیتا مکرر آمده است وجود معابد و مجسمه‌هایی از میترا با

1- Trojan Athena

3- Herdotus

5- Mithras

7- Sargon II

9- Berossus

2- Haoma

4- Assur

6- Anahita

8- Shalmaneser III

ثبات می‌رسد. در تأیید این مدعا نوشته‌هایی در اوستا نیز به نام مهریشت^۱ وجود دارد که در آن میترا را به عنوان ایزد گردونه ران آفتاب یا خدایی که برگردونه آفتاب سوار بوده نامبرده و در هندوستان در ۲۵۰ ق. م نقوش سوری‌ها مظهر آفتاب^۲ نشان داده شده که برگردونه‌ای سوار است و ضمناً این نقوش شامل نکاتی است که مشابه گفته‌های مهریشت می‌باشد، ولی دور از احتیاط است که در بحث و مراجعه به گذشته در این موضوع مصر باشیم که بین مطالب مندرج و مجسمه‌سازی زمان ایرانیان قدیم رابطه نزدیکی وجود داشته است در عین حال شرحی که در اوستا درباره آناهیتا دیده می‌شود شبیه شرح مجسمه بابلی ایشتار^۳ است که در پشت شیری ایستاده و پیروانش را به حضور می‌پذیرد، درحالی که در مهر استوانه‌ای که از «کلرک»^۴ به دست آمده، میترا را با جامه اورارتی نشان می‌دهد بر تختی جلوس کرده و مجمرهایی که در آن به خود معطر می‌سوزانده‌اند در برابر او دیده می‌شود (شکل ۵۴).

با اینکه اطلاعات ما در تشخیص ارتباط دقیق این کشفیات کافی نیست، ولی این نکات در مذهب ایرانیان قدیم با مقایسه کفایت و شخصیت ایرانیان بی‌جا و خارج از حد به نظر نمی‌رسد ایرانیان گرچه در کلیات سختگیر بوده‌اند مراعات عدالت و مسئولیت را نیز می‌کردند، بی‌عدالتی و بی‌انصافی از آن دیو دروغ یا دروغ^۵ و هر که از آن پیروی می‌کرد محکوم به مجازات ابدی می‌شد. مذهب میترا^۶ نیز شامل تعلیمات اخلاقی بود، زیرا میترا خدای سوگند و وفای به عهد بوده. راستی و درستی با شجاعت همدوش بود. داستان‌های یونانی شاهد شجاعت اعیان‌زادگان ایرانی می‌باشد و هردوت تربیت ایرانی را در این جمله مختصر نموده: آموختن فن سوارکاری و تیراندازی با کمان و راستگویی (شکار کردن جنبه تفریحی و ورزش نداشته، بلکه برای اثبات شجاعت و حقیقت بوده، زیرا قسمت‌هایی از قلمرو دنیای حیوانات را مربوط به سلطه دیو دروغ می‌دانستند).

1- Mithra Yahst

2- Surias

3- Ishtar

4- Clercq

5- The Lie

6- Mithraism

بسیاری از عقاید مهم و مثبت مذهب زرتشتی زمان هخامنشی به دنیای یهود و مسیحی راه یافت. شاید بتوان ادعا کرد که جنبه کلی و عالم‌گیر و اصالت و معنویت فکری شاهنشاهی هخامنشی که زاییده اعتقادات مذهبی زرتشت بوده، در انتقال تمدن ایرانی در نقاط دیگر نقش مهمی ایفا کرده است و رساتر و دوراندیش‌تر از نظر جاه‌طلبانه آتنی‌های پریکلی^۱ بوده و بر آنها برتری داشته است و به زبان دیگر این تمدن که برتر از تمدن جاه‌طلبانه دوران پریکلین آتنی است، جنبه جهانی و معنویت شاهنشاهی ایران را که زاده آئین زرتشت است می‌رساند.

در پایان باید متذکر شد که بیشتر اطلاعاتی که از شاهنشاهی هخامنشی به ما رسیده اخباری بوده که از قلم دشمنان دیرینه و آبا و اجدادی آنان یعنی یونانی‌های آن روز تراوش نموده. با وجود این هخامنشی‌ها در بین یونانی‌ها نیز ستایشگران بسیار داشته‌اند که بهترین نمونه آن گزنفون مورخ یونانی است.

با وجود جنبه استبداد آمیخته به ستمگری که در اجرای امور کشوری بدان‌ها نسبت می‌دهند، ولی شواهد بسیاری از بلند فکری و اصالت و شخصیت شاهنشاهان هخامنشی در دست است که دلیل موفقیت آنان را در تشکیل شاهنشاهی به آن عظمت نمایان می‌سازد.

اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

شجره‌نامه خاندان هخامنشی تا خشایارشا



تصاویر

از شصت و شش قطعه اشیاء منقول مصور در این قسمت کتاب فقط ۱۶ پارچه آن در ایران است و ۵۰ تکه خارج.

از آنها یکی نقره - یک بلور - دو عاج - یک عاج و فیروزه و یازده تکه طلا است.
آنچه در خارج است ۱۲ عدد طلا - ۱۰ نقره - ۹ برنز - ۲ بلور - ۴ سفال - ۸ سنگ - ۳ نامعلوم.



جام شراب برنزی پاسیس تولا Situla از لرستان - نقش حکاکی شده اشرافزاده را در حال بزم نشان می‌دهد که ساقی و نوازنده وی در خدمتش ایستاده‌اند. اشیاء دیگر عبارت از ظرف‌های شراب یا دهانه‌های سیفون‌دار و ظروف فواره آشوری که با شکل تخیل تزئین شده - اندازه جام شراب $6\frac{1}{4}$ اینچ مربوط به قرن هشتم یا هفتم قبل از میلاد - موزه متروپولیتن نیویورک.



سطل برنزی مربوط به اشیاء لرستان در مراسم مذهبی به کار می‌رفته و شکل بز کوهی و گل نیلوفر مصری به سبک آشوری بر آن حکاکی شده دسته آن طرح بومی لرستان است. ارتفاع آن $۸\frac{۲}{۳}$ اینچ قرن هشتم - ق. م موزه هنری سین سیناتی^۱.



جام طلا از تپه حسن لو نزدیک دریاچه ارومیه. اشکال آرام آن حکاکی ظریفی دارند - قسمت بالایی آن از تصویر خدایان هوا است که در ارابه خود قرار دارند و نقش‌های پایین‌تر صفحه‌های جداگانه از اشکال افسانه‌ای که مبداء آن مربوط به هوریان بوده، ولی بعضی از زمینه‌ها به نظر آکادی می‌آیند - پایه آن از صورت گوسفندانی است که در چهار طرف زمینه شطرنجی راه می‌روند. ارتفاع آن $۸\frac{۱}{۴}$ اینچ و دور آن ۱۱ اینچ موزه ایران باستان تهران.

صفحه برنزی حکاکی شده از یک سنجاق علامت نذر و نیاز از لرستان ناحیه سرخ‌دم کله شیریه که در وسط صفحه به طرح برجسته حکاکی شده علامت آفتاب است. - پیکره بلند قامت و بال دارد، وسط پشت سر شیر احتمالاً خدای گیاهان است که مشغول تغذیه بزها است. ازدهایانی که روی شانه‌هایش دیده می‌شوند علامت قدرت و از هنراکاد^۱ اقتباس شده مبنای این صفحه اصولاً منظوری آسمانی دارد و ستارگانی که در کناره آن نقش شده مبنی بر اینند. محور آن ۴ اینچ - مربوطه به قرن هشتم قرن. م. - و در موزه دانشگاه ویلادلفی است.



حاشیه یا نواره نقره از لرستان. پیکر وسط احتمالاً زوروان خدای وقت و زمان بین اقوام هند و آریایی دو طرف او را پیکره‌های انسان‌هایی که سه مرحله از عمر بشر را نشان می‌دهند - (طفولیت - جوانی و کهولت) احاطه نموده‌اند. اندازه $10 \frac{1}{8} \times 4 \frac{5}{8}$ اینچ - قرن هشتم ق. م. موزه سین سیناتی.



جام مخلوط طلا و نقره از شمال غربی ایران - از نظر تکنیک ساختمان به کاسه از حسن لو و از نظر شکل به جام‌هایی که در املش و تپه مارلیک کشف شده است شبیه است. موتیف روی جام هیولایی دو سر که پیکر شیر، بازوان انسان و بال و پنجه عقاب دارد و بزهای کوهی را از دم گرفته و بلند کرده این موتیف در سه طرف روی جام تکرار شده. ته جام نقش دایره شکلی از چهار ماهی حکاکی شده ارتفاع $4\frac{1}{3}$ اینچ مربوط به قرن نهم یا هشتم ق.م - موزه لور - پاریس



گیلاس پایه‌دار از شیشه سبز تاریک مربوط به هخامنشی. این از جمله ظروف شیشه‌ای است که با بریدن و خراطی کردن ساخته می‌شدند مثل بلور سنگی و مرمر سفید. ظرفی از همین نوع که نام سارگون شاه روی آن حک شده در نیمرود به دست آمده و احتمال دارد که هخامنشی‌ها این تکنیک را به دنبال آشوری ادامه داده‌اند و صنعت قاب یا دوری‌سازی با شیشه بریده را نیز به آن اضافه کرده‌اند - بلندی $7\frac{11}{16}$ اینچ قرن هفتم تا پنجم ق.م - موزه اشیاء شیشه‌ای کورنینگ^۱ در نیویورک.



11



10



9



12

ظروف سفالی جالبی که از املش و دیلمان در شمال غربی ایران به دست آمده، لیوان‌های پرنده شکل (۱۰ و ۱۱) که صورت زن دارند به ارتفاع ۵-۶ اینچ و شاید برای تغذیه اطفال به کار می‌رفته - (۱۲) بطری سفالی به شکل هیگل یک زن به ارتفاع ۱۷ اینچ بوده و از نوع آن تعداد بسیاری به دست آمده - (۹) لیوان به شکل گاونر که روی صورتش جای آشامیدن مشروب تعبیه شده از این نوع نیز تعداد زیادی که از ۸ تا ۱۴ اینچ درازی دارند به دست آمده تمام این ظروف رنگ کاشی قرمز براق داشته و در روی آنها با دایره‌هایی توی هم و لکه‌های سیاه رنگ تزیین شده - مربوط به قرن دهم یا نهم ق. م. - موزه هنرهای زیبا بوستون.



تعدادی از پیکره‌های کوچک حیوانات که از برنز ساخته شده و از دیلمان در شمال غربی ایران به دست آمده، شامل یک گوزن و گاونر باکوهان - اسب و سوار - و سگ می‌باشد. اسب از حیواناتی بوده که در مغرب آسیا به ندرت برای سواری به کار می‌رفته تا این که اقوام مهاجر سواری و سواره نظام را به داخل این سرزمین آوردند. اشکال کوچک مذکور هم برای آویختن و هم ایستادن ساخته شده و از نواحی املش و تپه مارلیک و نیز طالش و ارمنستان به دست آمده‌اند. مربوط به قرن نهم ق. م. موزه هنرهای زیبا بوستون. آمریکا.



لیوان طلا از املش که با ردیف اشکال ابوالهوال به استیل هنر آشور و لرستان مصور شده - اندازه آنها ۴۳ اینچ ارتفاع و مربوط به قرن هشتم ق. م. موزه ایران باستان تهران.



۱۵- گوزن برنزی از شمال غربی ایران - اشیایی شبیه به این کار در ارمنستان شوروی و لنکران نیز به دست آمده - ارتفاع ۱۰ اینچ - موزه اتکینز شهر کانزاس در میسوری آمریکا.

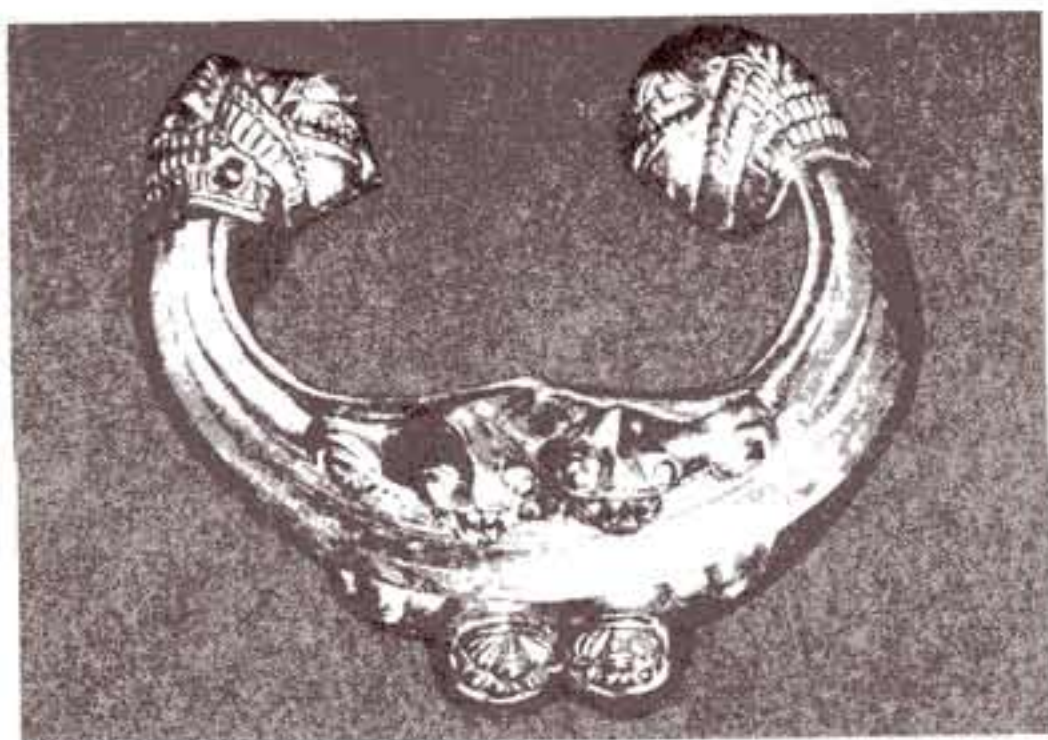


یک عدد از دو جفت شیردال و شیرهای ضربه کاری از طلا که جزء گنجینه زیویه بوده - شیردال شباهت تامی به سر شیردال‌های اورارتی دارد که خود از پیش تازان نقش دیگ یا پاتیل‌های مراسم مذهبی یونان بوده‌اند.

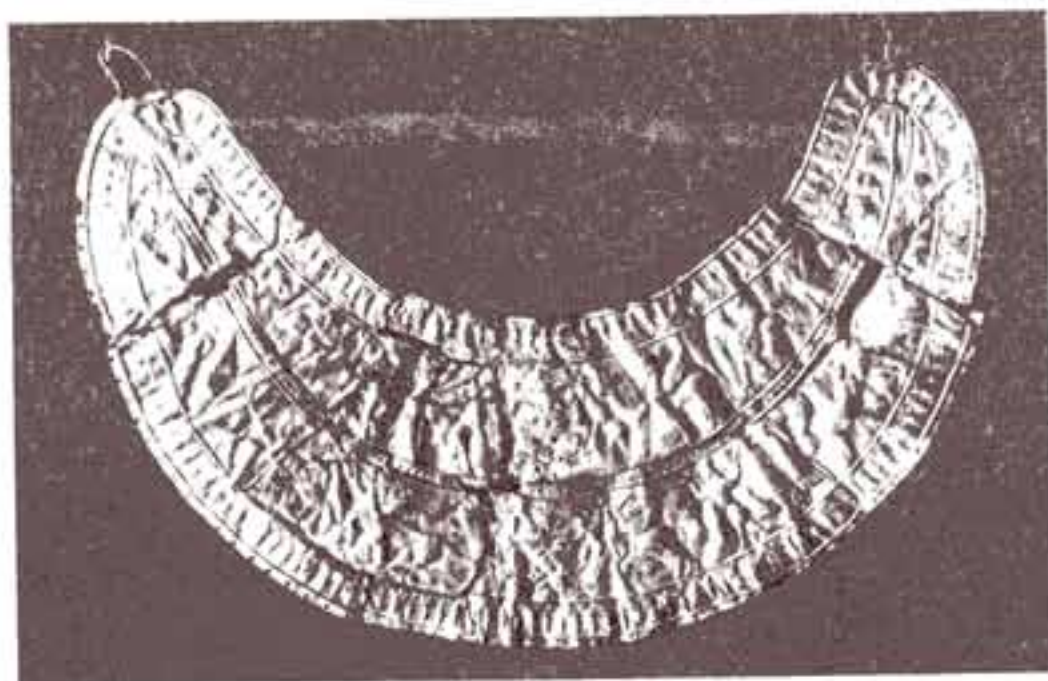
تصویر شیرهایی که مثل همین اشیاء روی ورقه فلزی یا طلا ضربه کاری شده روی دیگ‌های یونانی دیده شده و چنین به نظر می‌رسید که این قطعات نیز روی ظرف‌های دیگر یا مبل‌هایی کارگذاری شده بود. ارتفاع $3\frac{1}{4}$ اینچ - قرن هفتم موزه باستان‌شناسی تهران.



یکی از چند عدد مدال یا صفحه گرد که در خفتانلو به دست آمده. (شاید ایزرتوی^۱ قدیم نزدیکی زیویه) شکل آن از خدای قهرمانان یا پهلوانان گیلگامش که شیری را بلند کرده است. حاشیه آن از سیم‌های به هم جوشیده و دانه‌های مثلثی شکل ساخته شده، قطر $3\frac{3}{4}$ اینچ - قرن هفتم ق. م موزه اتکینز در کانزاس - میسوری.



بازوبند طلا از کشفیات زیویه - سر یکی از شیرها که انتهای یک طرف حلقه است در می آید و به وسیله سنجاقی دوباره متصل می شود - میانه آن وسیع تر و دارای دو جفت سر بچه شیر که متضاد یکدیگر قرار گرفته اند - قرن هفتم ق. م - موزه ایران باستان تهران.



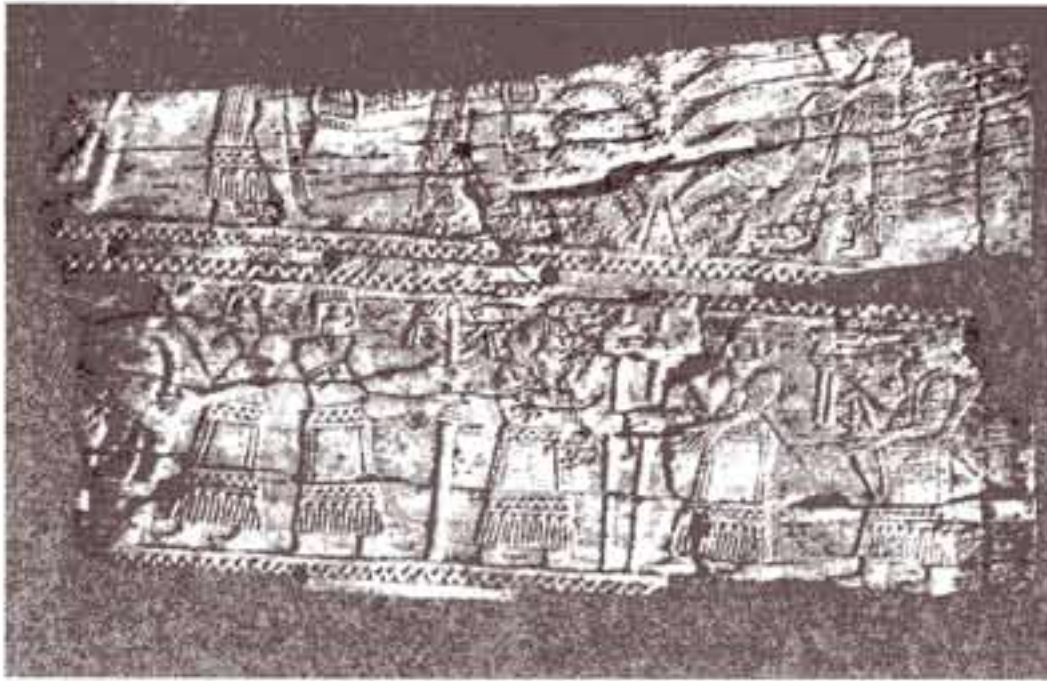
هلال طلا از کشفیات زیویه که مصور از حیوانات افسانه که به درخت مقدس رو کرده اند. متوجه حیوانات زانو زده که به سبک هنر سیت های ریش و یال دارند و در دو انتهای هلال نقش شده. طول ۱۳ ۱/۴ اینچ - اواخر قرن هفتم ق. م - موزه ایران باستان تهران.



پلاک عاج مربوط به کارهای آشوری در زیویه به دست آمده طول آن $5\frac{7}{8}$ قرن هفتم ق. م - موزه ایران باستان تهران.



پلاک طلا برجسته کاری و حکاکی شده با صحنه از جنگ جوی آشوری در حال نبرد با شیر از زیویه ۲۷/۸
۴۳/۸ اینچ - قرن هفتم ق. م. - موزه ایران باستان تهران.



قطعه عاج حکاکی شده کار محلی مانائی^۱ از روی زمینه‌های آشوری از گنجینه زیویه. طرز لباس اشخاص، یا آنها که در اشیاء لرستان پیدا شده، شبیه است. طول $۵\frac{7}{8}$ - قرن هفتم ق. م. - موزه ایران باستان تهران.



پلاک طلا از زیویه - شیرهای بال دار که روی پایه سوی درخت مقدس بلند شده‌اند. طرح ترسیم شیرهای مربوط به قبل از هخامنشی است و درخت مقدس شبیه درخت‌هایی است که در کشفیات املش به دست آمده. احتمالاً از کارهای هنری ماد بوده. بلندی $۴\frac{1}{6}$ اینچ - قرن هفتم ق. م. - از مجموعه کیورکیان در نیویورک.



شرح^۱ بشقاب نقره که شکل حیوانات با حلالا به سبک سکاها روی آن کار شده از گنجینه زیویه موتیف برگی که در دایره داخلی ترسیم شده از روی غنچه نیلوفر سبک آشوری است. نوشته‌ای در روی این ظرف وجود دارد که به شکل خطوط تصویری است و هنوز معنی آن را کشف نکرده‌اند. قطر ۱۴۳ اینچ اواخر قرن هفتم ق.م - موزه ایران باستان تهران.



جام طلای مادی با دو دسته به شکل شیرهای روی پا ایستاده از کشفیات لرستان - روی بدنه جام تصویر دو شیر که روی بر روی هم قرار گرفته و دو بدن از یک سر برجسته استفاده می‌کنند بلندی ۵۱/۲ اینچ قرون هفتم و ششم ق. م. مجموعه کوورکیان - نیویورک.

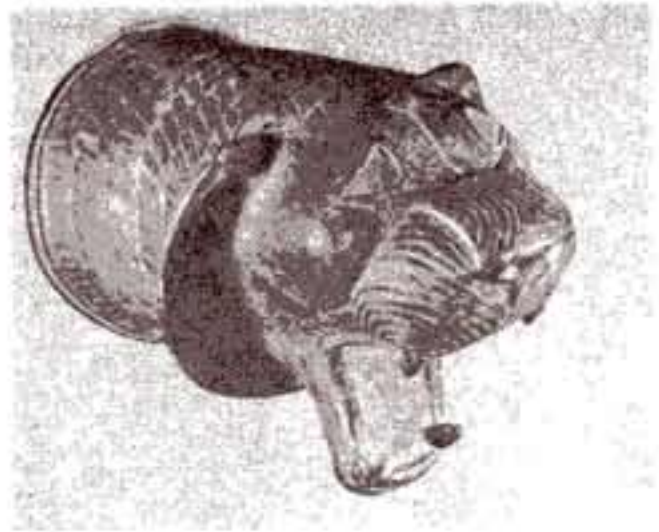


جام طلا با دسته‌هایی که به شکل بزکوهی دو سر ساخته شده و تاکنون منحصربه‌فرد بوده احتمالاً از کارهای هنری مادی‌ها است. ترسیم خیارک‌های هم‌گویا در همان جا پیدا شده - نقش شیرها شبیه شیرهای پلاک‌هایی است که در گنجینه زیویه پیدا شده (عکس ۲۴) و حکاکی نخل‌های باز و غنچه‌های پایین ظرف از زمینه هنری آشور است که در برنز کاری لرستان رواج داشته. بلندی $۴\frac{3}{8}$ اینج قرن هفتم ق.م - موزه هنری سین سناتی - آمریکا.

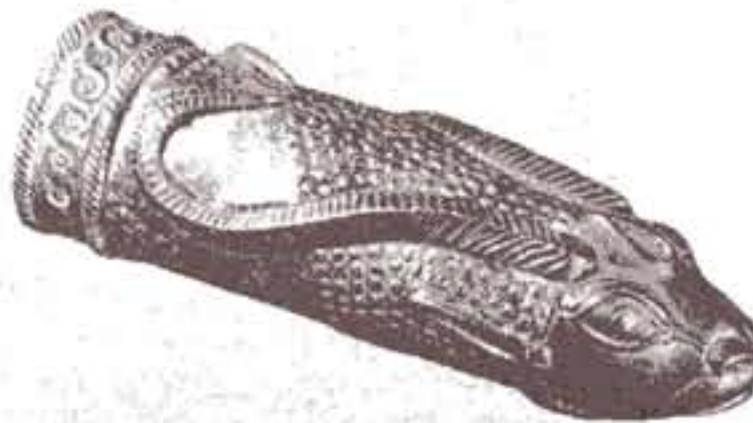


ظرف خمره شکل با دسته‌هایی به شکل گاوتر، از ترسیم نیلوفری و استیل آشوری یا اورارتی گاوهای آن را مربوط به قرون قدیمه امکانا قرن هفتم ق.م می‌دانند. بلندی $۶\frac{1}{4}$ اینج از مجموعه خصوصی در ژنو.

لیوان کوچک برنزی که ته آن کله شیر و در شمال غربی ایران به دست آمده فک پایین شیر حالت دسته آن را دارد. مربوط به مادی‌ها یا اوراتی‌ها - قرن هشتم ق.م. مجموعه پومرانس در نیویورک



زیور اتصالی کوچک از نقره شاید در سپر دفاعی از آن استفاده می‌شده به شکل سرقوچ - جای میخ آن با سیم‌های پیچیده شده تعبیه و از زره نقره‌ای هر می شکل دور آن را تزئین کرده‌اند. از ناحیه خفتانلو در نزدیکی زیویه به دست آمده زره کاری‌های هر می شکل شبیه پلاکی است که از خفتانلو به دست آمده (عکس ۱۸) طول ۳ اینچ - قرن هفتم ق.م. موزه اتکین شهر کانزاس - میسوری.

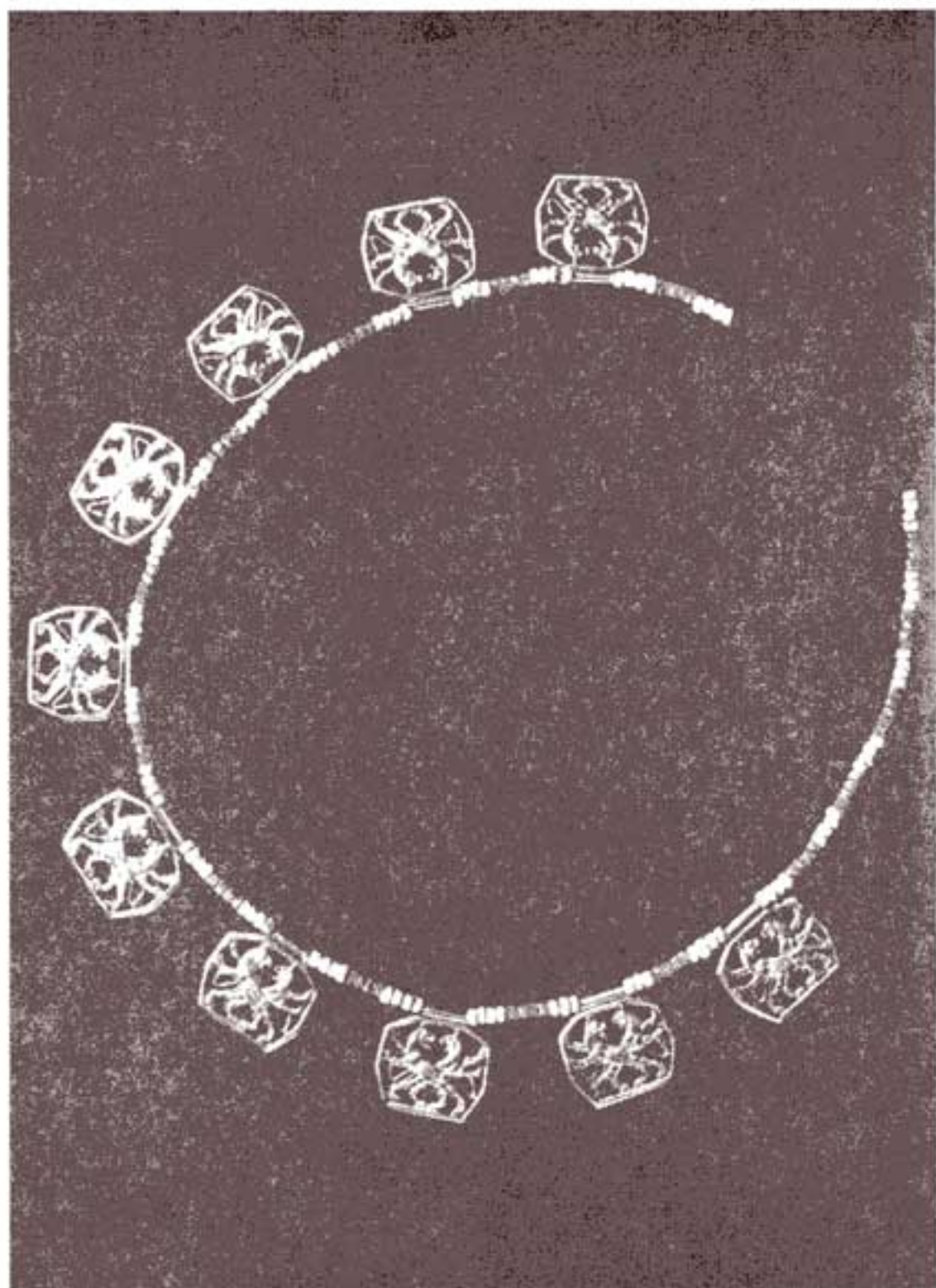


دسته از جنس سنگ تیغ تیزکن به شکل سراهو از طلا با نقطه‌هایی که تقلید زره کاری است. به محل نگین گذاری که به شکل برگ گل روی سر تعبیه شده و گوش‌های کشیده توجه کنید طرح معمول در ساختن این جنس سنگ در همدان بوده - طول ۳ اینچ - قرن ششم ق.م. - موزه ایران باستان تهران.

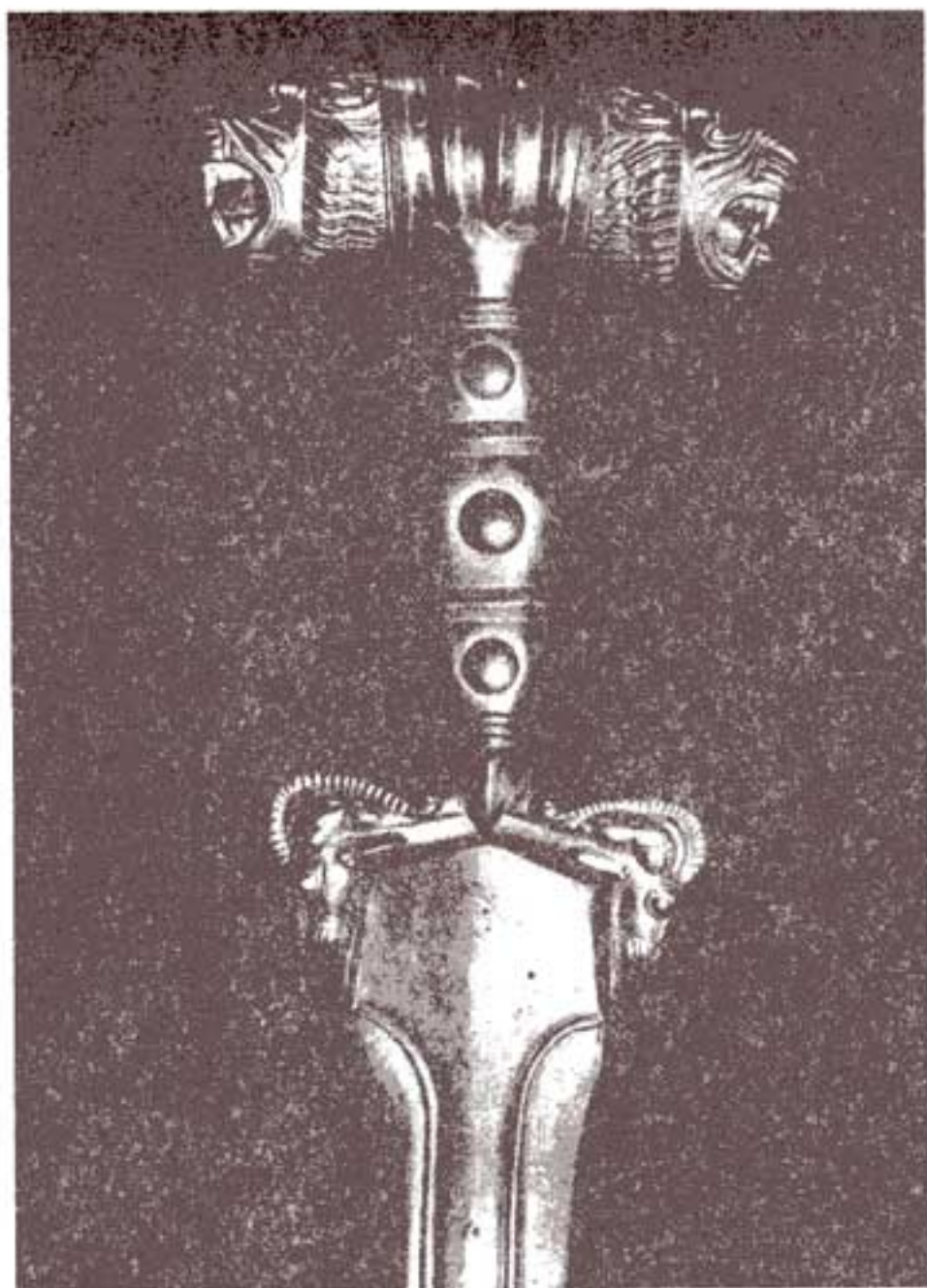
جام شراب حیوانی به شکل ازمرش ترکیه^۱
پایه ظرف به شکل گاونر زانو زده از طلا
ساخته شده، ولی شاخ‌ها از نقره و بدون تزئین
است. موها را شبیه پر در روی سر و سینه
گردن کلفت گاو ترسیم کرده‌اند و شبیه کارهای
اورارتی است. احتمالاً مربوط به مادی‌ها
است. بلندی $۷\frac{۳}{۴}$ اینچ - قرن هفتم -
ق.م. بریتانیا.



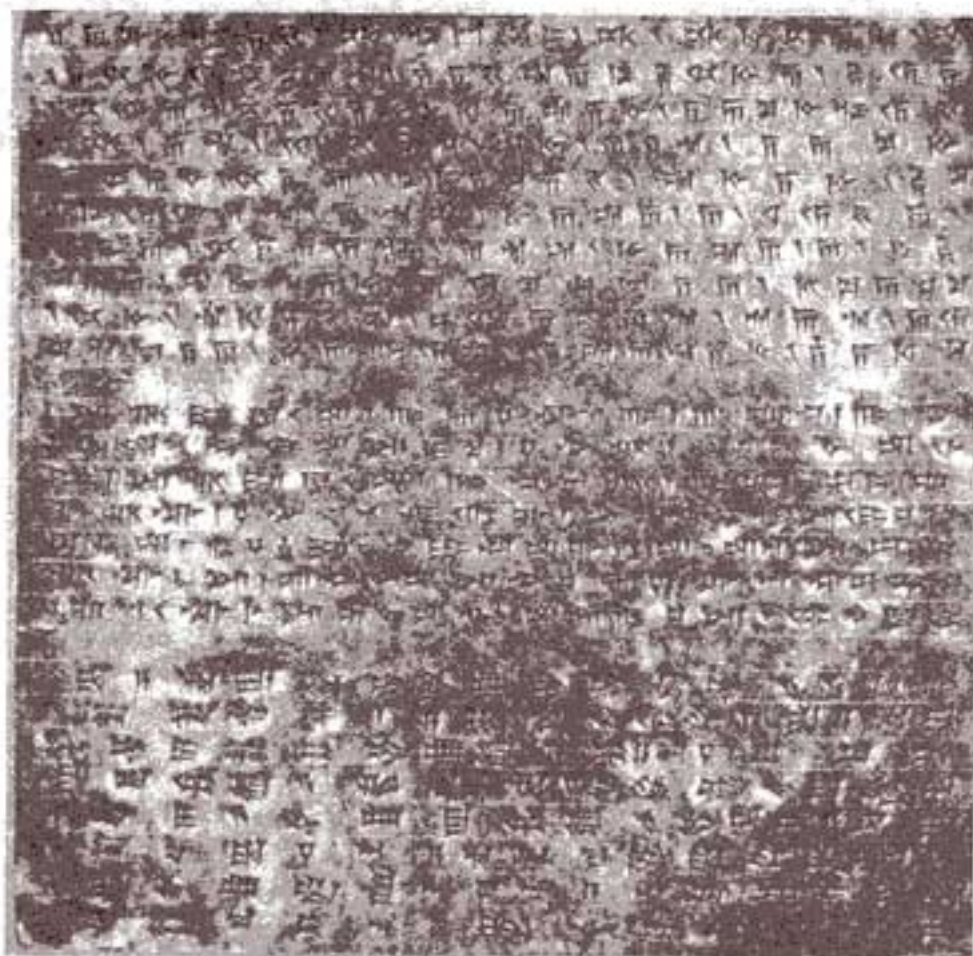
جام شراب بوقی شکل با پایه حیوانی از طلا
که در همدان (اکباتان زمان باستان) به دست
آمده (بدون پایه به شکل شیر بالدار است
که در حال غرییدن آرام است.) لبه جام با
ترسیم گل و غنچه نیلوفر یکی در میان تزئین
شده. این یکی از برجسته‌ترین و پرقدترین
اثر هنری هخامنشی است که با وجود حالت
رسمی که در استیل آن به کار رفته ترکیبی
است از اصالت نظر در حالت طبیعی شیر که
گوش‌های خوابیده‌اش حاکی از حالت آمادگی
و محافظ بودن آن را دارد. بلندی $۸\frac{۳}{۴}$ اینچ -
قرن ششم ق.م. - موزه ایران باستان تهران.
(این اثر نفیس مدت‌ها در خارج از کشور بوده تا
آن‌که به امر محمدرضا شاه پهلوی بانک ملی
ایران آن را خریداری و به موزه ایران باستان
اهداء نمود.) مترجم.



گردنبند طلا - که مهره‌های ریز از طلا و فیروزه در بند آن و دارای ده عدد آویز مشبک است که هر یک دارای هیکل دو شیر در حالت متقاطع می‌باشد. آویز شبیه به کارهای مشبکی است که در جواهرات بدلی امروزه به کار می‌رود. طول ۱۷ اینچ قرن ششم ق.م. موزه ایران باستان تهران.



شمشیر کوتاه (قمه) طلا از همدان (اکباتان) که قبضه و تیغه آن از یک پارچه ساخته شده. انتهای قبضه را سردوشیر پشت به هم تشکیل می‌دهد و کار ظریف و زیبایی آن عیناً شبیه دست بندهایی است که انتهای دو طرف از سر حیوانی ساخته شده است. باید به موی زیر گوشها یا یال آن متوجه بود که به سبک ساختمانی شیرهای دیگر که در همدان پیدا شده شباهت دارند. محل اتصال قبضه و تیغه (حافظ دست) را با سر دو بزکوهی تزیین کرده‌اند. قبضه خنجرى شبیه به این قبضه در موزه پلینن نیویورک موجود است. طول $۱۷\frac{۳}{۴}$ اینچ - ششم ق.م - موزه ایران باستان تهران.



پلاک یا لوحه طلا که خطوطی از داریوش کبیر بر آن نوشته شده و در پایه بنای آپادانا در تخت جمشید به دست آمده. ۱۰ سطر آن به‌زبانی پارسی است هفت سطر بابلی و هشت سطر ایلامی که همه از اهورمزدا ستایش کرده و به حدود پهناور شاهنشاهی که از لیدی تا هندوستان وسعت داشته اشاره نموده‌اند. لوحه‌های طلای شبیه این که مربوط به آرسام و داریوش اول و اردشیر دوم بوده در همدان به دست آمده‌اند ابعاد لوحه $۱۳ \times ۱۲\frac{۳}{۴}$ اینچ - قرن ششم ق. م - موزه ایران باستان تهران.



خمرة شراب برنزی احتمالاً مربوط به مادی‌ها بوده و در سوریه به دست آمده دسته‌های متفاوت آن به شکل گاو نر و بز ساخته شده و در پشت گاو لوله‌ای که از آن شراب خارج می‌شده، قرار دارد. ارتفاع $۷\frac{۱}{۲}$ اینچ سال ۶۳۰ ق. م - موزه و گالری هنر گلاسگو - اسکاتلند.



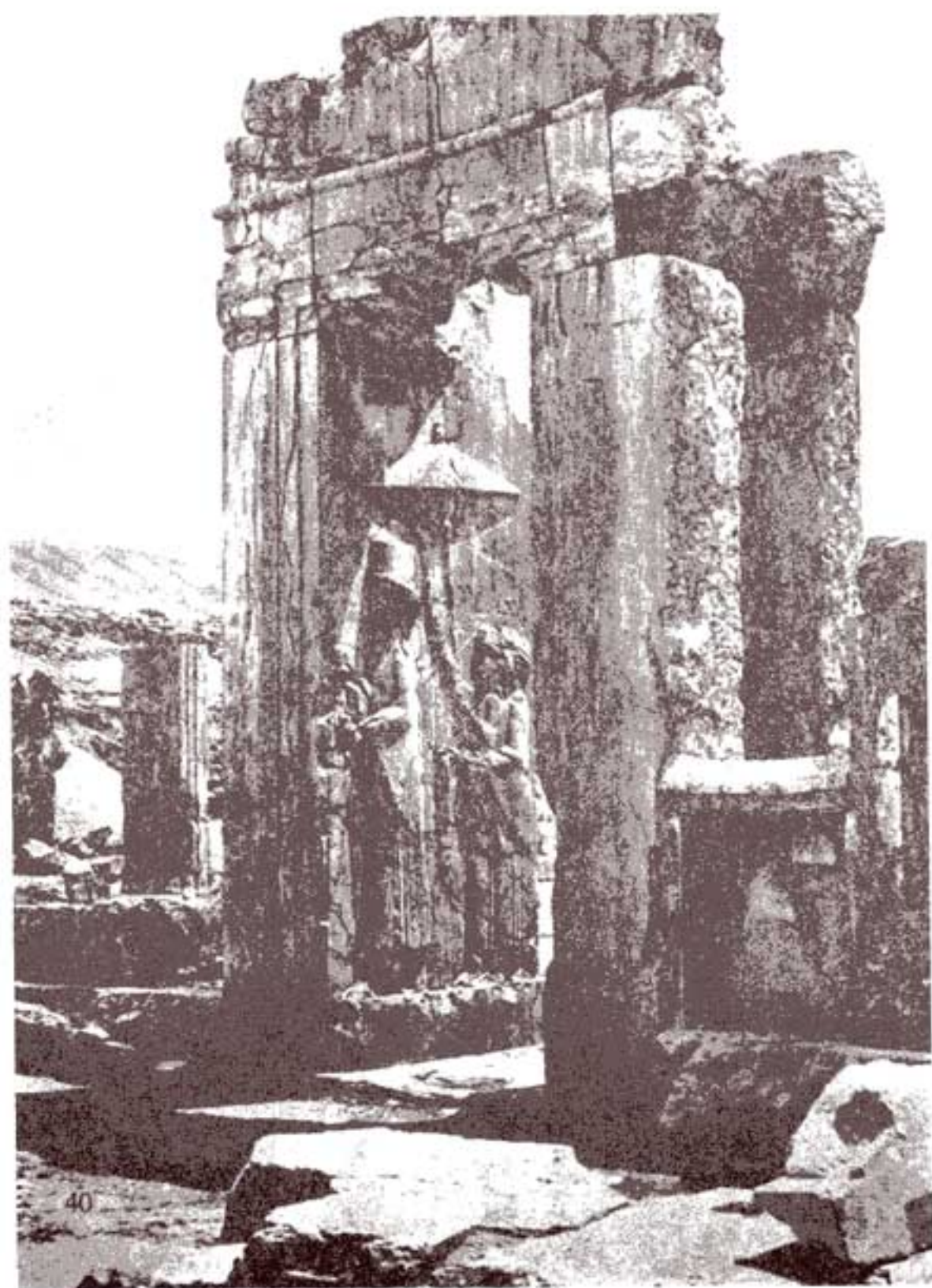
منظره‌ای از خرابه‌های تخت جمشید از جانب شرق به مغرب، منظره‌ی جلو بسیاری از پایه ستون‌های تالار صد ستون را نشان می‌دهد که هنوز بر جای اولیه خود مانده‌اند. در وسط عکس سه درگاه از تالار سه دری دیده می‌شوند و در پشت آن کاخ داریوش قرار دارد که مشرف به میدان اجتماعات بوده. در قسمت راست وسط عکس بنای جدیدی به چشم می‌خورد که برای حفظ پله‌های مصور تالار سه دری که تازه از خاک بیرون آمده بوده ساخته‌اند.



نقش تمایندگان سوریه شمالی یا آناتولی که هدایایی از قبیل جام‌های شربت و یک جفت بازویند که انتهای آن را سر شیر دال‌های بالدار تشکیل داده در دست دارند. این تصاویر از حجاری‌های دیوار پله‌کان قسمت شرقی آپادانای داریوش در تخت جمشید که به دست خشایارشا با تمام رسیده دیده می‌شوند.



۳۹. نقش حاملین هدایا از سرزمین سکاها که خمره یا تنگ شرابی که دو دسته دارد در یکی از دسته‌ها دهانه برای ریختن مشروب تعبیه شده پشت سر پیکر آرام نقش یکی از کاج‌هایی که داریوش در میدان کاشته دیده می‌شود. این حجاری هم از پله‌های شرقی آپادانا در تخت جمشید است.



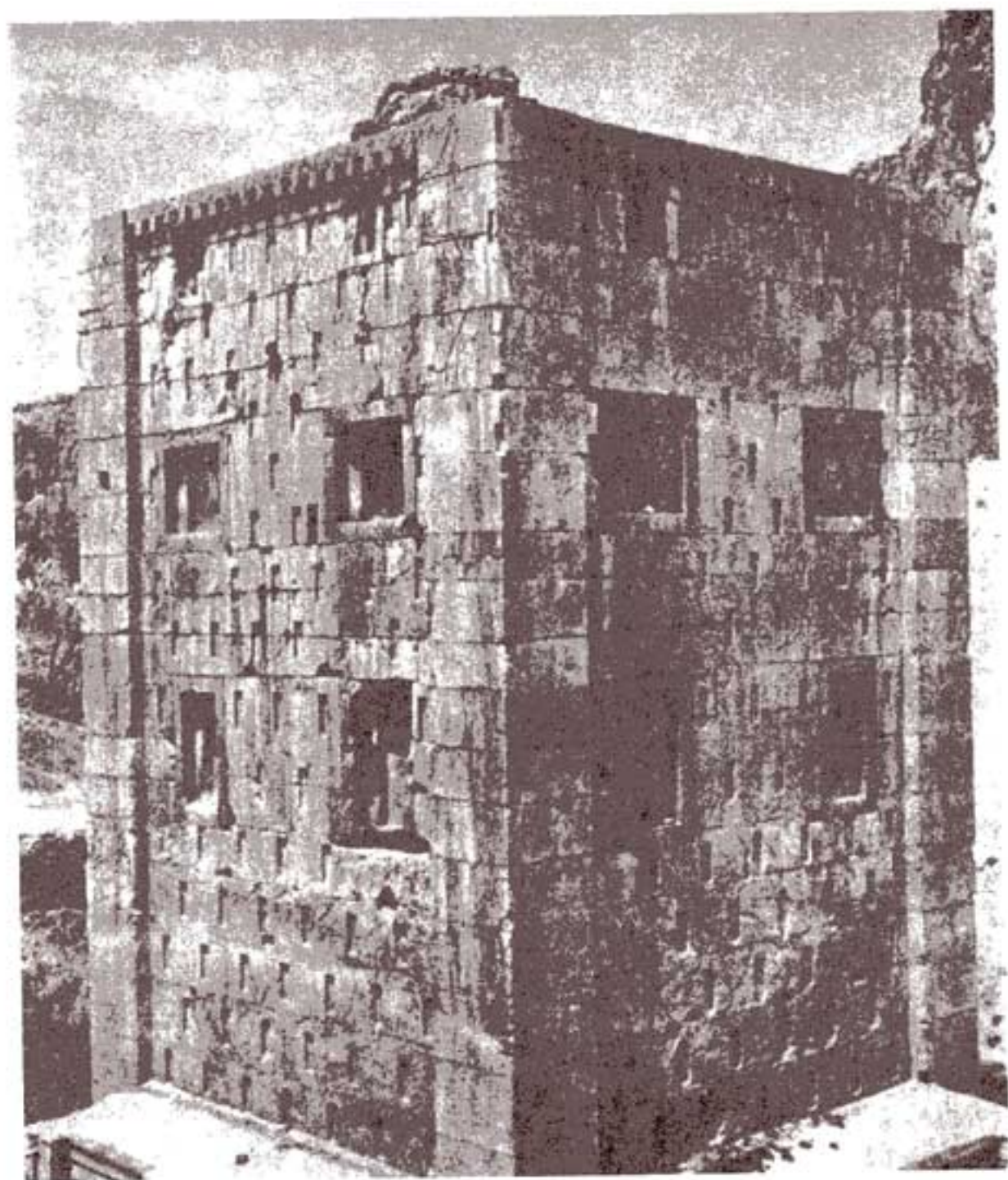
نقش داریوش در حال ورود به تالار سه دری یا مرکزی در تخت جمشید. یکی از ملازمین چتری در دست دارد و دیگری مگس پران و حوله.



قسمتی از حجاری روی دیوار پله‌کان تالار سه دری در تخت جمشید که اشراف زادگان مادی را نشان می‌دهد که برای مراسم جشن به تالار مهمانی وارد می‌شوند و هر کدام یک گل نیلوفر در دست دارند. حجاری این نقوش برای این که سرانشخاص در یک خط باشد هیکل بعضی را کوچک و بعضی را غول پیکر ساخته.



حجاری روی دیوار داخلی پله‌کان اشراف‌زادگان ایرانی را نشان می‌دهد که به تالار سه دری یا سالن مرکزی وارد می‌شوند - به طوقی که بر گردن نفر اول است، توجه کنید. از نقوش تخت جمشید.



آتشکده در نقش رستم که در مقابل آرامگاه داریوش اول ساخته (عکس ۷۶) از سنگ آهک ساخته شده و سه پنجره فرو رفته از سنگ سیاه دارد. در ورودی آن همسطح ردیف دوم از همان نوع پنجره‌ها است و با پلکانی به آن می‌توان راه یافت و به یک اطاق منفرد راه دارد. ارتفاع ۳۲ پا عرض ۲۳ پا قرن ششم تا پنجم ق.م.



کاسه طلا که خیاره‌هایی در دور دارد و به نام داریوش به احتمال قوی داریوش اول است بر آن حک شده و از همدان به دست آمده. بلندی $4\frac{1}{4}$ اینچ قطر دایره $7\frac{3}{4}$ قرن ششم و پنجم ق. م موزه مترو پلین نیویورک.



جام شربت طلا که از همدان (اکباتان) به دست آمده دور آن خیاره دارد و نام خشایارشا به سه زبان بر آن حک شده. خشایارشا خزانه سلطنتی خود را در اکباتان بنا نهاد. بلندی $4\frac{7}{8}$ اینچ قطر دایره $8\frac{1}{8}$ اینچ - ق. م موزه ایران باستان تهران.

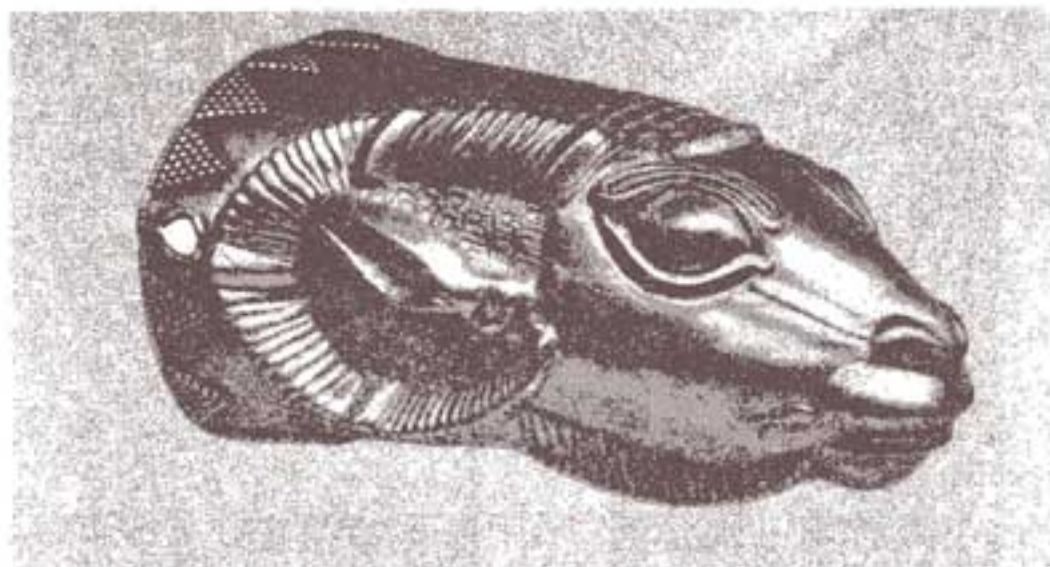


کاسه بلور سنگی که به طور معجزه‌آسایی سالم مانده و از کارهای هنری اواخر آشوری‌ها یا اوائل هخامنشی‌ها است. نقش آن ماده شیری را نشان می‌دهد که به یک گله گاو نر فراری حمله کرده است و یکی از گاوها را به جنگ کشیده طرح نقش بیشتر شبیه طرحی است که مورد علاقه هنرمندان هخامنشی بوده یعنی شیر در حال غلبه است. قطر دایره $5\frac{3}{4}$ قرن هفتم یا ششم - ق. م موزه هنری سین سیناتی آمریکا.



دو منظره از یک مجسمه از سنگ پلمه^۱ که پتاهاتپ^۲ صاحب منصب مصری را نشان می‌دهد که جامه ایرانی به تن دارد و طوقی که دو انتهای آن را دو سر بز کوهی تشکیل می‌دهد. نوشته تصویری که پشت لوحه است وی را به عنوان وزیر دارایی و تمام امور سلطنتی شاید وزیر دربار معرفی کرده است. ارتفاع $۳۲\frac{۱}{۳}$ اینچ، سلسله ۲۷- موزه بروکلین آمریکا.

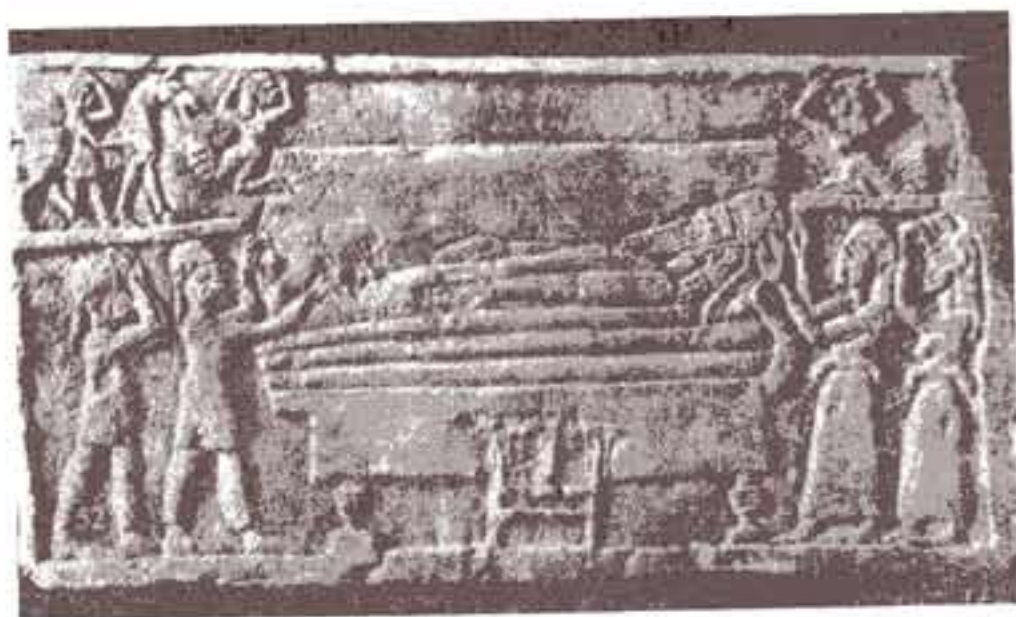
۱- سنگ پلمه یا متورق سنگی است که ورقه ورقه می‌شود.



جام طلا به شکل سر قوچ که لبه آن زره کاری شده - ارتفاع $4\frac{1}{8}$ اینچ قرن ششم تا پنجم ق. م. - موزه متروپولیتن نیویورک.



کاسه شربت عمیق از نقره که بدن آن شکل گل نیلوفر باز شده با پرچم‌های پر مانند است. ارتفاع $4\frac{3}{4}$ اینچ قرن چهارم ق. م. - موزه بروکلین آمریکا.



لوحة سنگی تراشیده شده که تشییع جنازه یکی از مأموران دولتی ایران را نشان می دهد و از خرابه های شهر ممفیس در مصر به دست آمده. عزاداران عبارت از مستخدمین سکایی متفرقی که شلوار به پا دارند و اسب و میرآخور وی با مستخدمان زن که سینه چاک کرده و گیسو می کنند (این کار در عزاداران مصری معمول بوده) و تصویر یک جفت حیوان افسانه ای که نصف زن و نصف مرغ که آواز خوشی داشته. عرض آن ۱۸- اینچ قرن ششم - ق. م - قبلاً در موزه برلین بوده.



بشقاب طلا که وسط آن شکل مرغی در حال پرواز است، از همدان به دست آمده - تصویر پرندگانی از این نوع در اشیاء گنجینه زیویه نیز دیده شده و در هنر سکایی رواج داشته قطر دایره $12\frac{3}{4}$ اینچ مربوط به قرن ششم تا پنجم ق. م - مجموعه کیور کیان نیویورک.



بشقاب نقره که در سینوپ^۱ از سواحل دریای سیاه به دست آمده - شکل گل‌های نیلوفر مصری و مدال وسط آن آب طلاکاری شده. قطر $۷\frac{3}{5}$ اینچ قرن پنجم ق. م - موزه هنری بوستون - آمریکا.



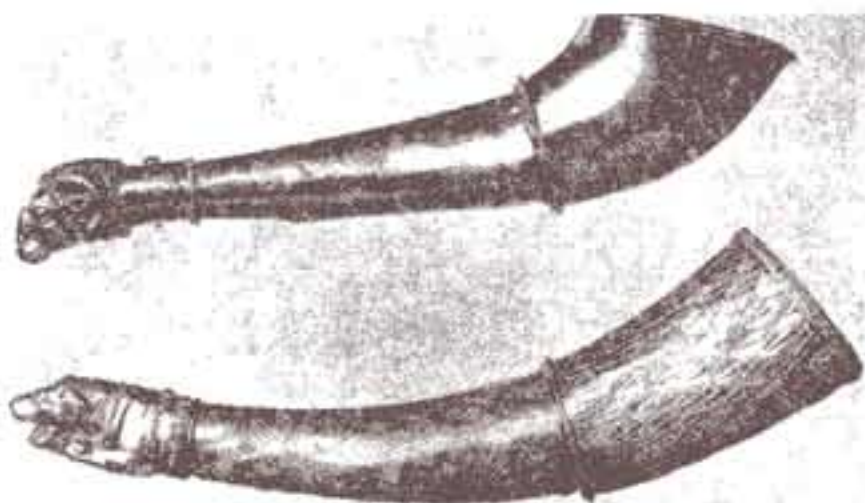
ظرف بزرگ از سنگ تراشیده شده که روی پشت سه بزکوهی قرار گرفته که بدن‌هایشان در زیر جام به هم پیوسته. رابطه نزدیکی با سبک فلزکاری دارد. بلندی ۲۴ اینچ قرن ششم - پنجم ق. م از مجموعه مخصوصی در ژنو.



جام شراب بوقی با شکل حیوان از نقره که در قبرستان هفت برادران در جنوب کوبان روسیه پیدا شده نیمه اول قرن پنجم ق. م. - موزه ارمیتاژ در لنینگراد روسیه.



جام شراب بوقی به شکل گاو نر زانو زده که دور گردن آن حلقه‌ای مثل نقش گاوهای تخت‌جمشید دیده می‌شود تا خوردگی گوشت در اطراف دهان و پره‌های بلند بینی غیر معمولی است. ارتفاع ۹۱.۱۰ - پنجم ق. م. موزه هنری سین سیناتی - آمریکا.



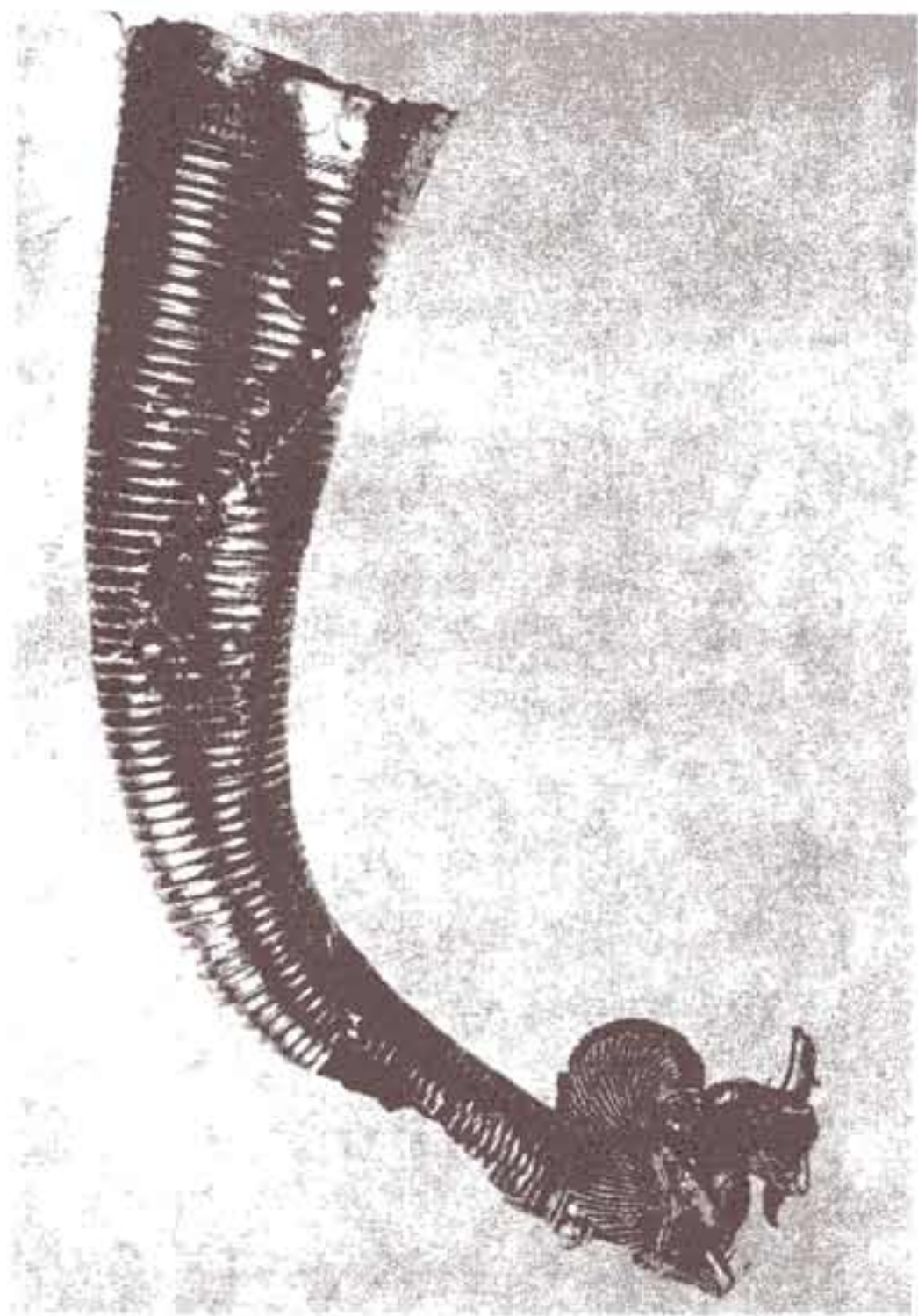
یک جفت جام شراب بوقی از طلا که انتهای یکی شکل سر قوچ و یکی سگ است اشاره به نفوذ یونانی می‌نمایند. از کشفیات قبرستان هفت برادران در کوبان روسیه جنوبی. قرن پنجم - چهارم ق. م. - موزه ارمیتاژ در لنینگراد. روسیه.



جام شراب بوقی شکل از شیشه خاکستری مایل به سبز که انتها یا پایه آن گاو نری است که مورد حمله شیرینی قرار گرفته که روی پیکر گاو بعضی نقاط با سنگ آبی رنگ دانه گذاری شده - موزه ایران باستان، تهران.



کاسه سنگی به شکل بز کوهی که نشسته است با وجودی که در طرح پاهاى عقبى بز اشتباه شده است، یکی از کارهای زیبای هنر هخامنشی است. طول آن $۱۴\frac{۳}{۴}$ اینچ - قرن ششم تا پنجم ق. م. - موزه بروکلین.



جام نقره بوقی شکل از مقبره چهارم در قبرستان هفت برادران ناحیه کوبان روسیه جنوبی نیمه اول قرن پنجم ق. م. - موزه ارمیتاژ در لنینگراد.



طلسمی از سنگ آهک به شکل سر شیر و سر قوچ پشت قرن ششم ق. م. - موزه بروکلین.



پلاک سنگ آهک مصور که احتمالاً مهر زرگران بوده و در مصر به دست آمده $۸\frac{2}{3} \times ۹\frac{11}{۲۱}$ قرن پنجم ق. م. انجمن مستشرقین دانشگاه شیکاگو.



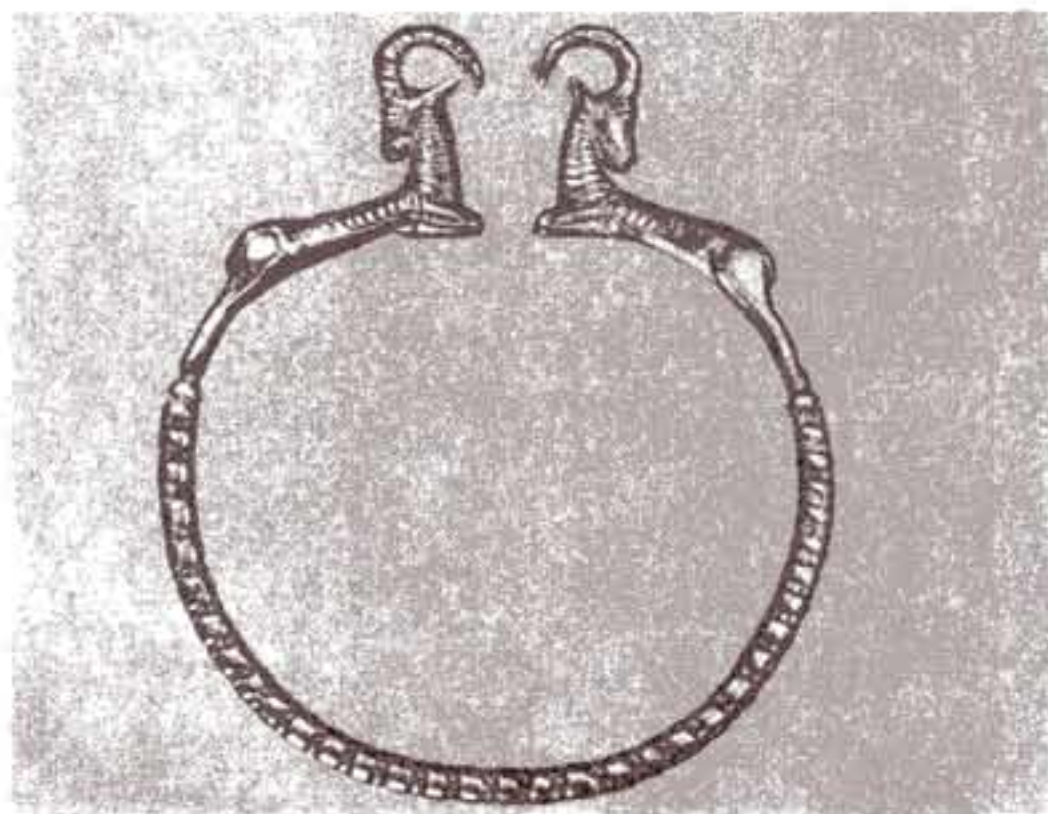
کله قوچ از برنز ریختگی که داخلش خالی است احتمالاً برای تزئین روی مبل یا غیره بوده از این نوع تعدادی به دست آمده است ارتفاع $۶\frac{۳}{۴}$ قرن ششم - پنجم ق. م موزه هنری کلیولند - آمریکا.



مجسمه برنزی یک اشراف‌زاده ایرانی در همدان به دست آمده. ارتفاع ۹۳ اینچ - چند عدد شبیه این مجسمه در گنجینه جیحون وجود داشت. قرن پنجم ق. م. - انجمن هنری مینیاپولیس - آمریکا.



گوشواره هلالی سبک هخامنشی که نقش وسط آن خدای مصری بس^۱ را نشان می‌دهد. قطر ۱/۴ اینچ
قرن پنجم ق. م. - موزه لور - پاریس.



دستبند طلا قطر ۳۳ قرن ششم - پنجم ق. م. - موزه هنری شهر سنت لوئیس در میسوری^۲ آمریکا.



از تزیینات لباس که شکل دو شیر را در حلقه جا داده از طلا - قطر $۱\frac{5}{8}$ در همدان به دست آمده - قرن پنجم - موزه هنری شهر سیتل، واشنگتن آمریکا.



تزیین لباس کله شاخ‌دار حیوان شیردال از طلا - عرض $۱\frac{7}{16}$ - از همدان - قرن پنجم ق. م. - موزه هنری سیتل.



یکی از دو دسته خمره شراب که به شکل قوچ بالدار است از نقره ساخته شده و بال‌ها آب طلاکاری است - شکل کله یک نفر سیلنوس^۱ حاکی از نفوذ یونانی است. در ارمنستان به دست آمده. دسته دیگر این خمره در موزه لوور پاریس است. بلندی $10\frac{7}{13}$ اینچ - سال ۲۸۰ ق. م - در موزه برلین غربی.

۱- سیلنوس Silenus به پیرمردی که دائم الخمر است می‌گویند در یونان قدیم یکی از نوکران باکوس Bacchus خدای شراب بوده.



میش کوهی از نقره با صورت و ریش از طلا در هندوستان به دست آمده طول $۳\frac{1}{۲}$ اینچ - قرن پنجم - موزه هنرهای زیبا در بوستون - آمریکا.



مدل کوچکی از بز کوهی از نقره که به صورت آویزه استعمال می شده طول ۴ اینچ قرن چهارم ق. م. - موزه متروپولیتن نیویورک.



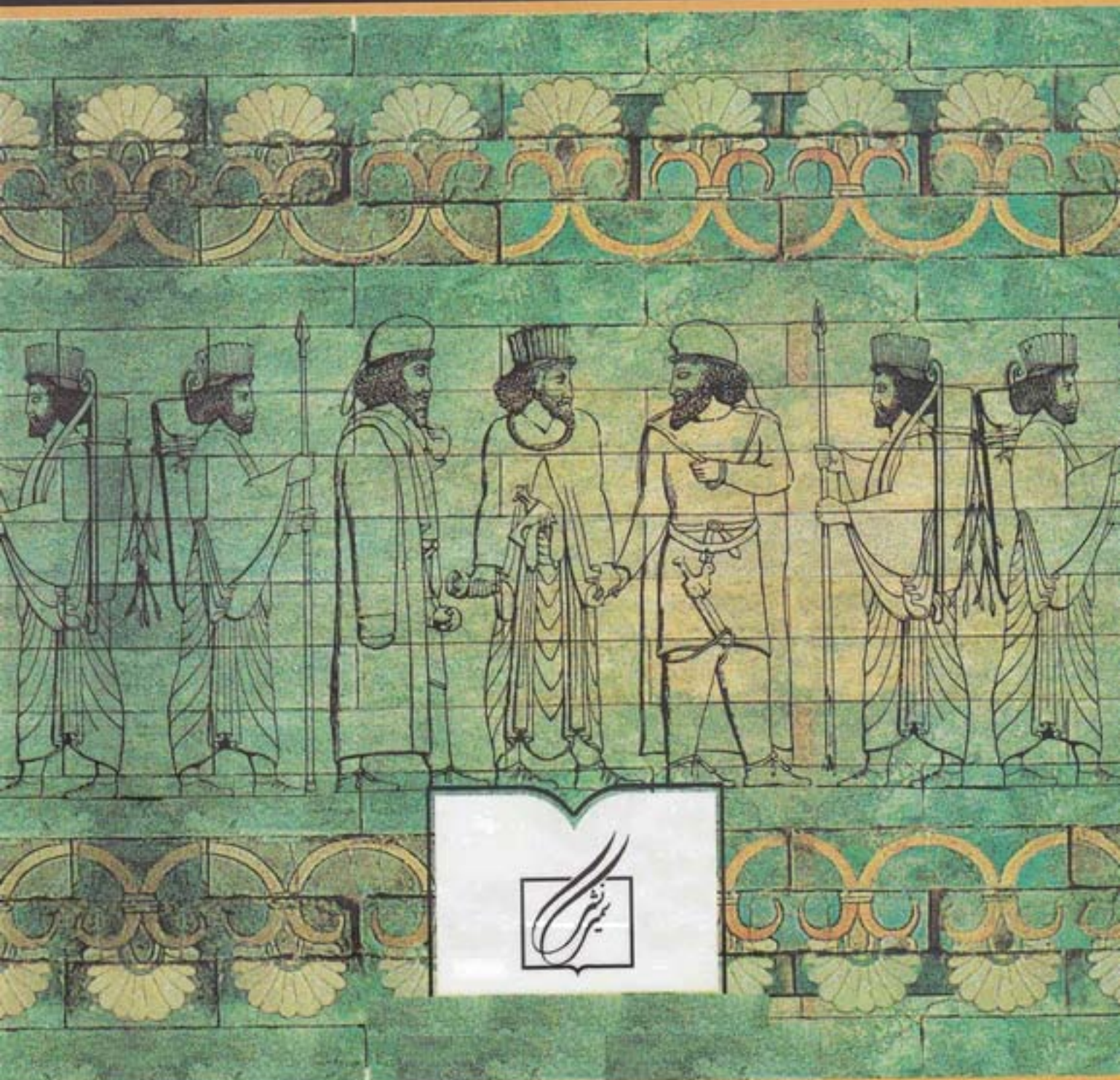
مجسمه سر از همدان (اکباتان) احتمالاً کله انسانی یک گاو بالدار بوده -
بلندی ۱۹۳ - قرن پنجم ق.م - موزه اتکینز شهر کانزاس - میسوری آمریکا.



کله ظریف از لاجورد آبی رنگ (شاید سر شاهزاده ایرانی بوده) قرن ششم - ق. م موزه ایران باستان.



قسمت خارجی مقبره دارپوش کبیر در نقش رستم نزدیک تخت جمشید.



۸۰۰۰ تومان